

صادق هدایت



زند و هو من یسن

و «کارنامه اردشیر بابکان»

زند و هومن یسن

و

کارنامه اردشیر بابکان

صادق هدایت

زند و هو من یسن

(بهمن یشت)

(مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت)

و

کارنامه اردشیر پاکان

وین ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹





وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

چاپ سوم

چاپ این کتاب بتاريخ تیرماه ۱۳۴۲ در چاپخانه اطلاعات بپایان رسید
طرح روی جلد از : محمد بهرامی. کلیشه‌ها از: گراورسازی پارس. چاپ جلد از: هنر
حق چاپ محفوظ و، مخصوص مؤسسه چاپ و انتشارات ایرکبیر است

فهرست

صفحه	عنوان
۹	پیش گفتار
۲۹	بخش ۱- زندو هومن یسن
۷۳	درایش اهریمن با دیوان
۷۷	بخش ۲- زندئی و هومن یسن
۱۱۲	درایشن ئی اهرمن ئود دیوان
۱۱۵	بخش ۳- یادگار جاماسپ
۱۲۶	زراتشت نامه
۱۳۵	بخش ۴- حواشی و ملحقات
۱۶۱	سرآغاز کارنامه اردشیر پاپکان
۱۶۹	متن کارنامه اردشیر پاپکان

پیش‌گفتار

کتابی که : « زند و هومن یسن » یا معمولاً « بهمن یشت » خوانده میشود ، شامل یک رشته حوادثی است راجع بآینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگوئی میکند .

این پیش‌آمدها ، هرکدام در دوره مشخصی اتفاق می‌افتد ، دوره ما قبل آخر که هنگام تاخت و تاز دیوان زولیده هوی از تخمه خشم ، و اهریمن نژادان چرمین کمر است ، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل میدهد . درین دوره ، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را میسوزانند و می‌آلایند و تباہ می‌کنند ، تا آنجا که روستای بزرگ بشهر و شهر بزرگ بده و ده بزرگ بدودمانی مبدل میشود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشت استخوان باز نمیماند .

این تغییرات قهقرائی نه تنها بر مردمان ، بلکه بر جانوران و رستنی‌ها و عناصر طبیعت نیز طاری میگردد . در زمین و آسمان نشانی‌هایی نظیر پاره‌ای از نشانی‌هایی که در توراۃ و انجیل نیز آمده است پیدا می‌آید . - در خورشید لکه‌هایی ظاهر میشود ، شیوع جنایات ، بایری زمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است . افسار دیو خشم گسیخته میشود و بهمه چیز لطمه وارد می‌آورد . احکام و سنن دین دیگر مراعات نمیشود باد های گرم و سرد میوزد ولی باران نمیبارد . این احوال

همواره سخت تر و تاریکتر میشود و اهریمن پروزمندی خود را با آواز بلند اعلام میدارد - اما ناگهان در امید باز میشود و کتاب با لحن خوشبین تری پایان میرسد .

سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت ، دختر جوانی در دریاچه فرزندان (هامون ؟) بآب تنی میبردازد و از فروغ نطفه زرتشت ، که در آنجا بدست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن میشود . بدینسان «هوشیدر» بدنیا می آید . او پس از مشورت با اورمزد ، نژاد دیوان و اهریمنان را بکمک بهرام ورجاوند که شاهزاده ای از تخمه کیانیان بوده ، ریشه کن می سازد و دوباره ایران را بآئین روزگار پیشینیان میآراید . از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت باز میایستد . آنگاه هنگام هزاره «هوشیدر ماه» و «سوشیانس» فرا میرسد . این پیغمبران نیز مانند هوشیدر ، هریک بطرزی معجز آسا تولد میشوند .

در طی هزاره هوشیدر ماه ، فن پزشکی ترقی شایانی می کند و مردمان آسان نمیمیرند و نیز کرساسپ را برای کشتن آزی دهاک از خواب دیرین خود بیدار میکنند . باری هزاره سوشیانس فرا میرسد . او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است ، دست بکار اصلاح امور میزند و زمینه رستاخیز را فراهم میسازد .

این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود . در دین زرتشت عمر دنیا بدوازده هزار سال تخمین زده شده است ، ۲ مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروائی میکند . سه هزار سال اول را دنیا بحالت مینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است . در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گور انکلسریا (در دوم ص ۳۴) راجع به پیدایش روشنان (ثوابت

1-J.Darmesteter , Étud es Iraniennes, II, p. 208-210

2-W. Jackson, Zoroastrian Studies, N. Y.1928, p.

111 - 115 .

و مطلق ستارگان (مینویسد : د ۱۷ - تا آمدن ایبگت ۱ ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با اویژگی زمانه را میگذرانیدند و عمواره نیمروز بود . پس از آمدن ایبگت ، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند .
 با پدید آمدن اهریمن ، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت . ولی با این قید و شرط که قدرت او از نهزار سال تجاوز نکند ۲- سه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بنیست (دوین داده = دو بنیاد) اصلی ، یعنی اورمزد منبع روشنائی بی پایان و دانای همه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای دانش محدود ، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود . تا سر انجام این زد و خورد بشکست اهریمن پایان میپذیرد . ۳

۱ - یعنی مبداء شری که نسبت آن با مبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و یا علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضاد است که در یکدیگر متبادلا تأثیر میبخشند و بتعبیر دیگر مبداء شری که با مبداء خیر با اصطلاح پاره‌ای از حکمای غرب دارای نسبت اقتطاب *Polarité* میباشد .

۲ - بندهشن در نخستین : ۱۸۵ - و اورمزد به گنامینو گفت : زمانی را تعیین کن تا اینکه پیکار برای نه هزار سال باشد . چه او میدانست درین زمان گنامینو ناتوان خواهد شد . (۱۹) پس گنامینوی نابین و نادان این پیمان را بپذیرفت ... (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه آگاهی میدانست که در این نه هزار سال ، سه هزار سال همه بکام اورمزد است ، سه هزار سال اختلاط (گمیزش) بکام اورمزد و اهریمن هردو باشد و در سه هزار سال فرجامین گنامینو از پای درآمده و از زیان او به آفریدگان جلوگیری میشود . ۴

۳ - یشت ۱۳ دیده شود . در مینو خرد (در هفتم ص ۴۳) چاب ارودن همورس انگلسریا مینویسد : ۷۵ - مینوی خرد پاسخ کرد (۸) که : اورمزد آفریدگار این دام و دهنش و امشاسپندان و مینو خرد را از روشنائی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید . (۹) زیرا که زمان بیکران ، بی پایان ، بی مرگ ، بی درد و گرسنگی ناپذیر و تشنگی ناپذیر و بی ضداست که تا همیشه و تا ابد هیچکس نمیتواند آنرا از انجام کار خود باز دارد .

۱۰۵ - و اهریمن خبیث دیوان و نابکاران و نیز جادوان را از مقاربت غیر

بقیه در صفحه ۱۲

تا زمانی که این پیکار پایان نرسیده است ، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسر تغییر دهد . ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد ، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگوئی میباشد .

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگوئی هایی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است. ۱ و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت نامه و جاماسپ نامه و کتاب های دیگر با کمابیش تغییراتی بشرح اغلب این وقایع بر میخوریم .

اما در اینکه متن کنونی همان نسخه اصلی « و هومن یسن » بوده باشد ؛ جای تردید است . زیرا در این کتاب از متن و هومن یسن و کتاب های دیگر نقل قول میشود ، در اینصورت احتمال میرود خلاصه شرح اصلی باشد . در چنین خلاصه ای ناچار باید تکه هایی از کتاب اصلی و نیز قسمت هایی از اوستا وجود داشته باشد . و ظن غالب بر این است که بسیاری از مآخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد .

چون در این کتاب بدقت نظر شود ، دیده خواهد شد که

طبیعی خود بوجود آورد ، (۱۱) و پیمان نه هزار زمستان را در زمان بیکران با اورمزد بست . (۱۲) و تا پایان آن هیچکس تغییر دادن و دیگر گونه کردن آن نتواند . (۱۳) و چون نه هزار سال بپایان رسد ، اهریمن ناتوان شود . (۱۴) و سروش اوخشم را بزند ، (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچکس را نفریبد و سرنوشت و عنایت الهی [بنوخت] همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آزارا بزنند . (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بیضد ، دوباره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند . ۴ نیز مجمل التواریخ چاپ تهران . ص ۲۲ دیده شود .

۱ - محتمل است که زند و هومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگردستو گرنسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد - ۹ وجود دارد . بموجب دینکرد هشتم (۱۵ - ۱۴۷) همین موضوع در قسمت دوم سپندنسک یعنی سومین نسک اوستای بزرگ مطرح شده است . بعید نیست که نویسنده زند و هومن یسن از هر دو منبع استفاده کرده باشد .

مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیر کننده‌ای این متن را بسلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است. ۱. بحدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خللهائی وارد آمده است. این آشفته‌گی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت بمراتب بیشتر دیده میشود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده‌ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است. ۲. راجع به پیشگوئی‌ها نیز رونویس کنندگان همین آزادی را بخود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زندوهومن یسن با پیشگوئی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد.

نکته جالب توجه اینست که گرد آورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه روان) اسمی بمیان نمی‌آورد. در اینصورت نباید اشاره بحمله عرب و منول بکند، فقط بطور اتفاق اشاره باعراب مینماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل زند یا شرح وهومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی

۱- مانند پیشگوئی شاه نعمت‌الله که در هر زمانی با تغییرات کم و بیش چاپ میشود و شهرت عامیانه پیدا کرده است.

۲- بهرام بن پژدو شاعر زرتشت‌نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی بشمر درآورده است. این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح و حال و معجزات زرتشت‌ناگهان به پیشگوئی میپردازد بنظر میآید که نسخه بهمن یشت را ضمیمه میکند. دارمستر تاریخ تألیف زندوهومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار میدهد.

اسمی نمیبرد . گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسندہ‌ای گرد آوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سر کردگان تورانی مخلوط می‌کند . احتمال می‌رود که گرد آورنده در زمان چنگیز خان میزیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد . اما بنظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد ، چون برای پروراندن دوره « آهن آلوده » زمان فرمان روائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری بدست استنساخ کننده داده است . قسمت‌های زند و هومن یسن که از اوستا گرفته شده ، از منابع خیلی قدیمی تر بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی میشود و بی شک با منتخبات کنونی فرق داشته است .

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات ، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید میشود . - زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند . ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق می‌اندازند و هنوز چشم براه هستند . اما از روی سنواتی که در زند و هومن یسن آورده شده ، چندین بار است که این هزاره‌ها بسر رفته است . چنانکه قبلاً اشاره شد ، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم ، مدت وجود عالم به دوازده دوره متساوی تقسیم شده . در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر يك از این دوره ها هزار سال است . جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم بندی وجود داشته باشد . هر يك از این دوره ها در زیر تأثیر يك ستاره میباشد که ظاهراً نماینده ایزد است . از این شالده ساختمان اولیه دنیای مزدیسنا در اوستا نشانیهای باقی است ۱ و باین وسیله میتوان آنرا دو باره برقرار کرد .

۱- احتمال قوی می‌رود که درین تقسیم بندی ادوار خلقت ، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را بر اساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند . تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلك ممثل را می‌پیماید . در صورتیکه این بقیه در صفحه ۱۵

بعقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی میشود :

۱- در متن کتاب ذکر میشود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد . درین کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد ، از اینقرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود . - چنین عقیده ای را نویسنده متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروائی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند . و در آن زمان بوقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دو باره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است .

۲- هجوم نژاد دیوان و لطماتی که میرسانند ، زمانی بوقوع میبویست که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده . هوشیدر به دنیا میآید و چون سی سال از عمرش میگذرد ، بهرام ورجاوند متولد میشود و او نیز در سی سالگی لشکر کشی کرده مهاجمین را ریشه کن مینماید . - چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ - ۵۷۰ میلادی در دوره

حرکت رجعی دائمی و یکنواخت بوده باشد، انحنای محیط فلک ممثل طبق معادله مخصوصی تغییر میپذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰ سال میباشد و ممکن است بعلمت های سماوی تغییر بنماید. در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دوهزار سال است تقسیم میگردد و درین مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می پیماید. کشف حرکت قیقرائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیقیه Nicée که ۱۲۸ سال قبل از میلاد میزیسته نسبت میدهند. ولی احتمال قوی میرود که این حرکت ظاهری قیقرائی نقطه اعتدال ربیعی در زمانهای خیلی پیشین بتوسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان بشمار میروند. ولیکن در متن زند و هومن یسن تصریح شده و مینویسد : « دهمین صد سال » بعلاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال نمیرسد .

پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار سر شناس ایرانی ، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است . این مستنسخ انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای يك قرن داشته است .

۳- در جای دیگر ذکر میشود (در نهم - ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد : یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش . در این صورت دوره فرمانروائی دیوان هشتصد سال به تأخیر میافتد و پشتون که آراینده دین میباشد ، در پایان هزاره ظهور نمیکند . جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد . اما مدتهاست که از هزاره زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است .

اشکال دیگری که باید حل شود ، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت میباشد که بطور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می آوردند^۱ طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق میکند . از اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق میافتد . بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد^۲ . مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را میشود به ۸۶۰۰

1-W. Jackson , Zoroastrian Studies, p . 17-18.

۲- دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت میتوان آورد همانا زبان اوستا است که بمراتب کهنه تر از هزار سال قبل از میلاد بنظر میرسد . سرودهای قسمتهای کهنه اوستا همزمان سرودهای ویدا Védas میباشد و بزبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت وید ها است:

E. Burnouf , Journal Asiatique , 4e Série , t,IV , 493 et Suiv . ; V , 120

بعلاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است . بقول بیرونی و مسعودی اردشیر پاپکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پایان هزاره زرتشت تاریخ را منقوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را برخلاف حقیقت کوتاه تر از آنچه که بود وانمود کرد .

سال قبل از میلاد تخمین زد ۱. اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دورهٔ عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین می‌باشد.

بهر حال سنوات هزاره هائی که درین کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت تاریخی وفق نمیدهد و یا دوره ها مطابق قانون دیگری محاسبه میشده است. فقط چیزیکه مهم است، قسمت عمدهٔ این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند بدین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان بخوبی نشان میدهد. همان شورش که بعد ها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه های گوناگون مذهبی در ایران بوجود آورد. زند و هومن یسن نیز تکه ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد.

بنظر می‌آید که افسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز می‌باشد. در زمان های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان تأمین و بر آورده میشده، امروزه بخصوص علمای اجتماع و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و بدلخواه خود و یا بموجب مقتضیات روز آنرا بکار می‌برند.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوهٔ تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار ناپذیری دارد. انسان عموماً نظر بگذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان می‌باشد و در بهبود این درد ها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزو های توده را

۱- در حدود ۷۱ سال و نیم نقطهٔ اعتدالین یکدرجه سیرقهقرائی میکند، بطوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. بموجب اسناد پهلوی که در دست است. در زمان زرتشت نقطهٔ اعتدالین در برج ثور بوده و کیسهٔ نوروز از زمستان شروع میشده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع میشود، پس از محاسبهٔ دقیق نجومی بدست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال میگذرد.

زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالده آینده را میریزند . یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمایی میکنند . باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمیشود . چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود میپرووراندند . از این لحاظ پی بردن بر سر چشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است . اعتقاد بوجود يك قائم که در آخر دنیا باید بنحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است ^۱ به طوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سر چشمه آن کجا است .

با اشاره ببعضی اسناد و مدارك که در مذاهب دیگر راجع باین موضوع وجود دارد قضاوت را بخواننده واگذار میکنیم . بمناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون ، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلک و تحقیق در باره داستانهای باستانی قابل توجه باشد . - زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیبی نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآینده بهتری بوده است . انسان نه تنها می خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد ، بلکه مایل است منشاء کار هائی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده ، آراء و عقاید و تعصبات خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند . عامل عمده این عقیده ایمان است . بهمین مناسبت این پیشگوئی

۱- علاوه بر کتاب مجعول خنوخ Hénoch (باب ۳۶-۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد بوجود مسیح صریحاً ذکر شده است. کتابهای زیر دیده شود :

Ipuir writings . Gardener , Wisdom lit . of the Egyqt , Chester Beatty, Le Codex de papyrus.

در اغلب ادیان مقام خاص و میمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده^۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

در اینکه اصل زند و هومن یسن خیلی مختصر تر و مانند ادبیات اوستائی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن آنقدر اظهار بدبینی نمیشده^۲. طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت بدست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بسته‌ای از حمله مغول در بر دارد. لیکن جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی

۱- در پیشگوئی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه او بر مزد به ایران است که در خوانسپرس، مرکز همت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند: «ایرانی که من آفریدم!» تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران میباشد که چشم و چراغ عالم است و بموجب افسانه زیرکانه‌ای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید: «۲۰- بنابراین خداوند یسود چنین میگوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و فروخته شده خاموش نخواهد گردید...» در ترجمه فارسی بحار الانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد: «بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستی که قصاص من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قضا هلاک بکنم هر که را که میخواهم و هدایت بکنم هر که را که میخواهم.»

۲- مسیحیان نیز بکرشته پیشگوئی هائی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح میدهد زیر عنوان: *Les terreurs de l'An Mille* دارند که میبایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگوئی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب «*I Ging* ای گینگ» چینی است که ر. ویلهلم ترجمه نموده است:

R. Wilhelm, Das Buch der Wandlungen:

علاوه بر *Oracles* یونانی و رومی پیشگویان قدیم و جدید مانند: *Swedenborg* و *Nestor Adamus*، فلاماریون، ولز *H.G. Wells* کایزرلینگ *H. Keyserling*، اشپنگلر و غیره هر کدام بطرز خاصی پیشگوئیهای راجع بآینده بشر نموده‌اند.

و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است . و بهمین مناسبت ، اعتقاد به دو اصل متضاد دست - آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است . وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گردد نتیجه منطقی است که ازین اعتقاد ناشی میشود .

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمد ها را پیش بینی مینماید . از جمله پهلوانان بیمارگی که درین انتظار میباشد ، مانند کرساسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد . هم چنین باز مانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزندان که بتوسط ۹۹۹ ، ۹۹ فروهر اشو نگهداری میشود تا بموقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بیایند .

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند ، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر میباشد . از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم میشود ، روش عالم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلا مقدر و معین شده است . تغییر در روش عالم متصور نیست ، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است ، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگوئی میباشد . لیکن در وقایع آینده نمیتواند دخالت بکند ، چنانکه از باب سوم همین کتاب بر میآید : زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد بیاسخ میگوید : « چون مقدر است که تو بدست توربراتروش کشته بشوی ، لذا اگر ترا بیمارگ بکنم ، طبعاً توربراتروش کشنده تو نیز بیمارگ میشود و این بر خلاف مدار روزگار و تقدیر است . » یا بعبارت دیگر : تغییر سر - نوشت ممکن نیست ^۱ . سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود

۱- مثلی است بزبان پهلوی که: بخت مدسپوختن نشاید، (مرگ آمد درنگ را

نشاید). ونیز 𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 : ونیز رجوع شود به :

Casartelli, phil. Relig. du Mazdéisme sous les Sassanides, pp. 4-5-28.

را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن می‌بیند و متقاعد میشود. - از اینقرار بموجب شرایط بالا ، پیشگوئی سر - نوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاصی که وظیفه هر يك قبلا تعیین و پیش بینی شده رخ بدهد ، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد . لذا چنانکه ملاحظه میشود . پیش‌بینی برای وقوع چنین پیش‌آمد هائی در دین زرتشت رعایت شده است ، بطوری که در وحدت فکر اساسی پیش‌گوئی خللی وارد نمی‌آورد .

البته امید آنقدر گرانبھائی مانند پیشگوئی : « زند و هومن یسن » استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند . لیکن چیزی که قابل توجه است ، وحدت فکریست که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد . اشاراتی که سایر مذاهب باین موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلود است . در توراۃ و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود میباشد . و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد ، بطوری که ثابت میشود که این افسانه مهاجرتی است . زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربط منطقی میباشد . از این قبیل است پیشگوئی مکاشفه یوحناى رسول (باب بیستم ۲ - ۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد می‌آورد . در صورتی که متن این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است . ازین موضوع چنین بدست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند ، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند . بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیشگوئی بوجود آمده‌اند . ۱

بعقیده نیبرگ نکته قابل توجه آنست که هر چند در کلیه

1 - L. Gordon Rylands , Did Jesus ever live ? 1935 .

راجع بموضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران بکتابهای زیر مراجعه شود:

L. H. Mills, Our Own Religion in Ancient prsia.

Söderblom. La Vie future, p.255-260.

مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است ، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را بوسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند . مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند . فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به درام کونی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد ، فقط آنها مسئله معاد را بصورت دقیق حل میکنند . مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید : « اما از آنروز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس . » این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است : یعنی چشم براه يك رشته پیش آمدهای فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می پیوندند . اما دنباله آن تعیین نشده است . در تعقیب این پیش-آمدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که بحساب هر کسی رسیدگی میشود . رویهمرفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق العاده علاقمند است و شدیداً حس میکند که وظیفه‌ای را عهده‌دار میباشد .

وقایع راجع بمعاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است . محتمل است که زرتشت دادگری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد ، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد . شاید تاریخ مذاهب فکر يك درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم میشود و بموجب یکنوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میپذیرد و بی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است . سرانجام این درام را بطور محقق تماشا کنند بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است . و کسی که وظایف دینی خود را بطور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و

۱ - در حاشیه حلیة المتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ مینویسد: «... بدانکه وقتی برای ظهور آنحضرت معین نشده و بی خبر ظاهر میشود و بحديث حضرت صادق ع هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب با خداوند شریک کرده.»

هراس ، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبا پرستی نیست شرکت بکند.^۱

جای تعجب است که دکتر وست بر خلاف معمول با نظر سطحی «زند و هومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است . اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می باشد ، باضافه گویا مترجم تا اندازه‌ای تعصب بخرج داده است . برای اثبات این مدعا نکات اسنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدانها اشاره خواهد شد ، خود بخود اغلب ایرادات را بر طرف خواهد کرد . مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زند و هومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط با اتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در تورا و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد . یا از جمله لغت «کرسانی» اوستائی که دکتر وست «کلیسا» حدس زده است . (در سوم - ۲۶) .

هر چند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن نشده است^۲ ، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود

1- H . S . Nyberg, Journal Asiatique ' , t, ccxix, 1931 pp . 30-31.

۲ — تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود بخوبی مشاهده میشود: « جای تردید است که یهوه خدای قمری یکی از قبایل گمنام سامی احتملاً خدای بزرگ جهان دوره بعد از هجرت یهود بشمار نمیرفت مگر تحت تأثیر آهورامزدا که قرن‌ها پیش از اشعیا نبی خداوند بزرگ جهان بود.»

A. H. Krappe , La Genèse des Mythet , p 246.

« یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند . قسمتهای تورا که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده بکلی از اثر فلسفه ثنویت فاقد میباشد ، شیطان محققاً در نوشته های بعد از هجرت ظهور می نماید . ابتدا مردد و بعنوان تهمت زننده است (زکریاء نبی - ۳) بعد بعنوان دشمن بزرگ بشریت و کسیکه مرگ رادر دنیا فرستاد معرفی میشود . بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است ، بلکه طبقه بندی برای دیوان قایل میگردد که بفرمان پیشوای خود میباشند . یعنی خودضد یا اهریمن

بقیه در صفحه ۲۴

و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود . معهذا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند . مثلاً یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح می‌باشند در صورتی که در اسلام ظهور میکند ، یعنی امامی که غایب است بموقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پراز ظلم و جور شده پر از عدل و داد مینماید . یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که بر گزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند . نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج ، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب . نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antéchriste عیسویان و دجال ۲ مسلمانان است .) نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود : نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل ، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است . و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند . ولیکن اسلام همه این وظیفه را بعهده عیسی نمیکند و کار گشائی بدست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است . ۳

نتیجه روشن است . همان کتاب صفحه ۶۵ - ۶۶ . و نیز رجوع شود بکتاب های زیر :

J . Scheftelowitz' Die Altpersische Religion und des Judentum, Giessen, 1920. Böckl, Die Verwandtschaft der Jüdisch- Christlichen mit der persischen Eschatologie, Göttingen , 1902.

(1) Margoliouth' On Mahdis and Mahdiism, 1915 .

۲- بنظر می‌آید لغت دجال تحریفی از دروج پهلوی است که بمعنی ضد اشوئیی و نام دیو ماده‌ای است که فریبنده و دروغگو میباشد . گویا خردجال نیز یکنوع تحریف « خر سه پا » از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است . (بندهشن بزرگ و روایات هرمزدیار فرامرز ، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷) .

۳- بنابر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد . این سه امام مستور نمونه‌ای از سه پسر زرتشت می‌باشند .

گرچه مانی معتقد برستاخیز جسمانی نیست ، ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده مند است زمانی میرسد که شر از دنیا بر میخیزد و تاریکی از روشنائی مجزا میشود و دنیا بحالت اول خود بر میگردد . مطالب بالا از اعتقاد به دسه زمان ، ناشی میشود که بی شباهت بعقیده زرتشتیان نمیباشد .

(۱) - دوره نخست ، زمانی که روشنائی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده‌اند ، (۲) دوره میانه ، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی بروشنائی با هم مخلوط میشوند و (۳) دوره فرجامین ، زمانی که روشنائی و تاریکی دو باره کاملاً از هم جدا میگردند و تا جاودان همینطور میمانند .

در قطعه شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنین‌گراد . ، پرسش‌هایی راجع باخر زمان و علامات آن میشود . گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده ، ولی چنین بدست می‌آید پروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد . تکه‌هایی از کتاب « شابوهرگان » مانی وجود دارد ، در آنها اشاره بظهور مانی نمیشود ولی از قراینی چنین برمی‌آید که انتظار ظهور عیسی را دارند .

در « شابوهرگان » ترجمه مولر Müller نام « خرد - شهر ایزد » آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند . جاکسن معتقد است که بی شک عیسی باین لقب نامیده شده . در قطعات پهلوی لنین‌گراد اشاراتی به « آمدشیه پیشو زندگر » و در جای دیگر « مردان پوسر » شده است .

وقایعی که مصادف با ظهور میشود ، عبارتست از علامات شکفت انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن « خرد شهر ایزد » میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد بدینا می‌آورد . فرشتگانی از شرق و غرب بفرمان او فرستاده میشوند و بهمه اهل دنیا پیام میفرستند . اما اشخاص شرور او را انکار

۱ - مردان فرخ ، گزارش کمان‌شکن ، چاپ تهران ۱۹۴۳ ، ص ۴۷ .
2- W. Jackson, A Sketch of the Manichaeon Doctrine Concerning the Future Life .

میکنند و کاذب می‌شمارند. از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمانها و زمینها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند.

در باره اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم یکی بقلم دارمستتر و دیگر ادگار بلوشه^۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران می‌باشد که در اینجا از موضوع ما خارج است. دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگوئی‌های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه نمایند و بخصوص وقایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد بوجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) مینگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می‌شود، تولید انقلابات بیشمار کرده است، از عکس‌العمل اعتقاد ایرانی بظهور قائم بر ضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن بر انداختن اعتقاد بوجود قائم بوده است.»

از کتاب «زند و هومن یسن» نسخ متعددی به پازند و فارسی وجود دارد، ولی چنین بنظر میرسد که نسخه پهلوی نسخه^۲ از نسخه‌های بالا اصیل تر مانده است. در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی بانگلیسی ترجمه کرده است. ۲ ولی متن کنونی

1 - J. Darmesteter, Le Mehdi depuis les Origines de L'Islam jusqu'à nos jours. E. Blochet. Le Messianisme dans L'Hétérodoxie Musulmane.

راجع بمقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود:

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology; Goldziher, Islamisme et Parsisme.

2- S. B. E Vol 5 . Pahlavi Texts , (Part I) E . W. West. p 189 - 235 . Oxford, 1880 .

بر اساس صحیح‌ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی بطبع رسانیده است. ۱. در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل میشود و نیز قسمتی از «جاماسپ نامه» و «زرتشت نامه» که نسبت مستقیم با پیشگوئی های زند و هومن یسن دارد در دنباله کتاب افزوده میگردد.

این کتاب حتی المقدور بطور تحت لفظی ترجمه و بفارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده میشود و اسنادی که راجع بموضوع کتاب است در حواشی نقل میگردد. جملاتی که در قلاب [] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده اند و قسمت هایی که در هالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

گر چه بواسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن با الفبای صدا دارلاتین چاپ میشد، ۲ وای از آنجا که وسایل طبع

1- B. T. Anklesaria, Zand - î Vohûman Yasn, Bombay, 1919

۲- نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده ای ضبط متن های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است. بلکه لهجه های محلی های بومی ایرانی را نیز نمیتوان با این حروف ضبط کرد. حتی برای فارسی و سریانی نیز شایسته نمیشد. مثلاً یکنفر چک یا فرانسوی میتواند فارسی را بدین زبان خود بنویسد و اگر آنها بهمزبان خود بدهد که فارسی نداند آن شخص قادر است متن فارسی را بی غلط بخواند. ولیکن اگر زبان چک یا فرانسه را بحروف فارسی بنویسند و به یکنفر فارسی زبان بدهند که ازین زبانها با اطلاع باشد، غیر ممکن است که بتواند آنها بی غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمیتوان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و بهمین علت فارسی نوشته و زبانی دو زبان جداگانه شده است. مثلاً: «رفتم و بهش گفتم» را باید معرب و بشکل ساختگی: «رفتم و باو گفتم.» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تفریح یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد. غرور ملی را نیز جریحه دار نمیکند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستائی اختراع صد در صد ایرانی نبوده، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع

فراهم نبود ، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانی که مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند . در خاتمه سپاسگزاری خود را بدانشمند فرزانه آقای بهرام گور انگلسریا که از هرگونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن باینجانب فرو گزار نکردند تقدیم مینمایم .

ص. هدایت

ایرانی نمیشد و به تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده اند . امروزه هم بی آنکه لازم باشد اختراع تازه ای در خط فارسی بکنند، باید حروف فارسی بصورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدادار باشد تا بتوان تمام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد .

(بخش = ۱)

زند^۱ و هومن یسن

(۰) « به خشنودی دادار اورمزد به افزونی ، افزونی‌دار ، درخشنده^۲ فرهمند و امشاسپندان^۳ ! آفرین ویژه^۴ بر دین بهی مزدیسنان^۵ ! تندرستی و دیر زیوشی^۶ و آبادانی او را باد که این برایش نوشته میشود ؛ »^۷

در نخستین

(۱) چنانکه از ستودگر^۲ پیداست : زرتشت از اورمزد انوشکی^۸ خواست . (۲) پس اورمزد خرد هرویسپ آگاه^۹ را به زرتشت نمود . (۳) او بن^{۱۰} درختی بدان بدید ، که چهار شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی پولادین

۱- تفسیر . ۲- فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بیمرگ میباشند و عده آنها هفت است . ۳- خالص - بی آلایش . ۴- مقصود زرتشتیان پرستنده^۲ اورمزد هستند که بهدینان نیز میگویند، مقابل آن دیویسان یعنی دیو پرستان میباشند . ۵- طول عمر . ۶- این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسیکه دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است . ۷- بموجب دینکرد این کتاب اولین مجموعه^۲ ادبیات مزدیسنان بوده است . در روایات دومین کتاب محسوب میشود . ۸- بیمرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشارو (انوش‌دارو) و نوشیروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا ائوش میباشد . ۹- آگاه و محیط بهمه چیز Omniscient . ۱۰- ته - بدنه - پایه - تنه .

و یکی از آهن آلوده^۱ . (۴) پس او پنداشت که (این را) بخواب دید . (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد ، گفت که : « خدای مینویان^۲ و گیتیایان^۳ بمن نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود . »

(۶) اورمزد به سپیتامان^۴ زرتشت گفت که : « آن درخت يك بن که تو دیدی ، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم . (۷) آن چهار شاخه ، چهار هنگامی است که می - رسد . (۸) آن زرین ، آنست که من و تو گفتگوی^۵ دینی کنیم ، و گشتاسپ شاه^۶ دین بپذیرد ، و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی^۷ باشند . (۹)

۱- گومیخت = اختلاط دونا جنس - ناویژه - ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد = ریم آهن . ۲- لاهوت . در کتابهای فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تعبیر های : عالم معنوی-عالم امر - عالم غیب(جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است . ۳- ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است . ۴- بموجب بندعشمن (درسی و دوم - ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است . ۵- در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت - گفتگو ، Interview . ۶- در زمان سلطنت گشتاسپ ، زرتشت به دربار اورفته و اوستائی که روی ۱۲ هزار پوست گاو بخط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت . گشتاسپ بدین زرتشت گروید و آتشکده هائی بنا نهاد . این اتفاق درسی امین سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغاز میگردد . ۷- یعنی مخفی شدن بصورت آدمی یا جانوران . دارمستتر درزند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت میکند : « بشکل مخصوص دیوان و نه آدمیان ، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر بخود میگیرند . سپس از شرح پهلوئی نقل می کند : « آنهائیکه قادر به نامرئی کردن کالبد خود میباشند . او (زرتشت) کالبدشان را شکست ، آنهائیکه نمیتوانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نابود کرد) . شکستن کالبد عبارت از اینست که ازین لحظه بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانند آزار برسانند ، چنانکه کنون که بشکل جانوران و آدمیان میباشند نمیتوانند زبان برسانند . » درکار نامه اردشیر پاکان در نخستین- ۶ نهان روشی در مورد ساسان بکاررفته است ،

آن سیمین ، خداوندی شاه اردشیر کی ^۱ است . (۱۰) و آن پولادین ، خداوندی انوشد روان خسرو پسر کواد ^۲ . (۱۱) و آن از آهن آلود ☼ (هنگام) فرمانروائی بیدادانه دیوان ژولیده موی از تخم خشم است ^۳ ، چون دهمین صد سال ^۴ تو بسر رود ، ای سپتامان زرتشت ! »

در دوم

(۱) به زند وهومن یسن ^۵ ، خرداد یسن و آشتادیسن پیداست ، که یکبار گجسته ^۶ مزدك پسر بامداد ، دشمن دین پیدا آمد ^۷ ، تا مردمان را دشمن دین یزدان کند . (۲) آن انوشه روان خسرو پسر کواد ^۸ ، خسرو پسر ماوینداد ، نوشاپوهر پسر داذ اورمزد ، دستور آذرپاذگان ، آذر فرنبغ راستگو و

-
- ۱ - اردشیر دراز دست هخامنشی . ۲ - خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد . ۳ - در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد ، در جاماسپ نامه دیوان ژولیده موی اعراب را معرفی میکند ، ۲۸ - از آن فراز ایشان خود بخود افتند و یکدیگر را تپاه کنند . پس تازیان ژولیده موی از تخم خشم بیایند ، باندك زور و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان فراز گیرند . جاماسپ نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پانزدهم . ۴ - در متن دهمین صد زمستان آمده است . ۵ - شکی نیست که زند بمعنی ترجمه از پهلوی است . این مطلب قابل توجه میباشد زیرا خرداد و آشتادیش وجود دارد ، ولی در آنها اشاره به مزدك نمیشود . ۶ - ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و ابالیشر استعمال شده است . ۷ - در بندهشن بزرگ (چاپ انگلستریا در ۳۴ - ۲۷ ص ۲۱۵) مینویسد : « در پادشاهی کواد ، مزدك بامدادان به پیدائی آمده ، داد (آئین) مزدکی نهاد ، کواد را بفریفت و شیفته کرد ، فرمود : زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت . و دین مزدیسنان را از کار بازداشت ، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد ، (بسن بلوغ رسید) و مزدك را بکشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن حیوانات (هونها) که همواره بایرانشهر تاخت و تاز میکردند سرکوبید و راند و ایرانشهر را بی بیم کرد . » ۸ - خسرو پسر قباد میباشد .

آذرباذ ، آذر مهر ، و بخت آفرید^۱ را به پیش خواست . (۳)
او از ایشان پیمان خواست^۲ ، که : « این یسنها را نهان
مدارید ؛ و جز به بستگان خود زند میاموزید^۳ . » ☆ (۴)
ایشان بخسرو پیمان کردند .

در سوم

(۱) به زند و هومن یسن پیداست^۴ ، که زرتشت دیگر
بار از اورمزد انوشکی خواست . (۲) او گفت ، ([او زرتشت
میباشد]) : دادارا ! میان آفریدگان تو من پرهیز کارتر و کارگر
ترم ، اگر چون درخت : جوید بیش^۵ ، گو کپتشا^۶ ، یوشت

۲- داد هر مزد و آذر فرنبغ نام مفسرین است . آذرباد و بخت آفرید در
ادبیات دینی پهلوی سرشناس میباشند . در هفتم بند^۶ همین کتاب نام داد اورمزد
آمده است . ۲- در متن فارسی از این پیمان ذکر نمی شود ، اما مینویسد
که خسرو پیامی بمزدك فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسشهایی که از
طرف انجمن موبدان از او میشود پاسخ بدهد و در صورتیکه نتواند از عهده جواب
برآید کشته شود . مزدك پذیرفت از او ده مسئله دینی سؤال شد . مزدك بیکی
از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه فرمان بکشتن او داد .

۳- منع متشابهی به زرتشت راجع بمتن اوستا شده است . رجوع شود
به خرداد یسن- ۱۰ . ۴- از جمله بالا چنین بدست میآید که متن فعلی
تفسیر اصلی نمیباشد بلکه خلاصه آنست . نسخ خطی یازند از این فصل شروع
میشود . ۵- یا : ونئی هرویسپ تخمك (درخت همگی تخمها) نام درخت
افسانه ای است که در دریاچه : وروکشا میباشد و از تخمه آن همه گیاهها
روئیده اند . نام دیگر آن : جوید بیش یعنی راننده دردها (بند هشن دیده شود) .

۶- اگر برث پسر پشنگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می
شود . در مینو خرد بسان جانور اساطیری معرفی شده : « (۳۱) گویتشاه به ایران-
ویج اندر کشور خوانیرس میباشد ، (۳۲) و از پای تا نیم - تن گاو وازنیم-
تن تا زیر مردم ، (۳۳) و همواره بکنار دریا نشیند ، (۳۴) و یزش یزدان همی
کند و زوهر (آب مقدس) بدریا همی ریزد ، (۳۵) از ریختن آن زوهر ، خرفستر
بیشمار اندر دریا بمیرند . (۳۶) چهاگر او آن یزش فراوان نکند و آن زوهر
بدریا نریزد و آن خرفستر بیشمار را تباه نسازد : پس هرگاه که باران بارد
خرفستر نیز مانند باران ببارد . » مینو خرد در شصت و یکم ص ۱۶۷ .

فریانی^۱ و چهرومیان پسر گشتاسپ^۲، « [او همان پشوتن درخشان است،] »^۳ « مرا انوشه کنی، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی، مردمان بدین تو بهتر بگروند، (چون میانندیشند:) که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه^۴ مزدیسنان از اورمزد پذیرفت انوشه بباشد» و نیز آن مردمان بدین تو بهتر گروند. »
 (۳) اورمزد بدو گفت^۵. « ای سپیتامان زرتشت! اگر ترا انوشه کنم، پس توربراتروش کرب^۶ انوشه باشد؛ و چون توربراتروش کرب انوشه باشد، رستاخیزو تن‌پسین^۷ کردن نشاید.»
 (۴) زرتشت را در اندیشه^۸ دشوار نمود. (۵) اورمزد به خرد هرویسپ آگاه دانست، که سپیتامان زرتشت اشو^۹ چه

۱- شاید هائوشت پسر گورو باشد (دینکرد). نیز رجوع شود به آبان یشت ۸۱ و فروردین یشت ۱۲۰. ۲- پشوتن پسر گشتاسپ میباشد و این چهارتن از اورمزد زندگی ابدی یافته‌اند. ولی بموجب روایات دیگر پهلوی‌باین عده افزوده میشود. در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده‌اند زندگی جاودانی یافته‌اند و ملقب به رجال النیب میباشند.

۳- قسمتهائی که در قلاب گذاشته شده توضیحات شارحین است.

۴- در اینجا بمعنی مقدس است. ۵- در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده، مانند (اوزرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستائی است. چنین بدست می‌آید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است. ۶- در فارسی به اشکال براتروش- برتروش و پوران تروش آمده است. نام یکی از برادران خانواده کرب از نسل خواهر منوچهر میباشد که جادوگر بوده و بموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست توربراتروش کشته میشود. اورمزد به زرتشت میگوید: اگر تو بیمرگ شوی کشنده تو (که البته زرتشت نمیدانسته) او هم بیمرگ خواهد شد و در این صورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود.) بهرام یژدو میگوید: برتروش آن مهتر جادوان- یکی جادوئی ساخت اندر نهان (۳۷۳)

۷- تن اخروی - یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می آرایند. یعنی معاد جسمانی. ۸- در متن منش بمعنی نظر - تصور آمده

است mind - idée - conception. ۹- مقدس- پرهیزکار- بی‌آلایش.

اندیشید. (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت؛ او اورمزد مینوئی افزونی، دادار اشوی جهان استومندان^۱، خرد هرویسپ آگاه را بسان آب^۲، بر دست زرتشت کرد، او گفت، ([او اورمزد]) که: «فراز خور.»

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت. ✠ (۸) هفت شبانه روز، زرتشت در خرد اورمزد بود^۳. (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را بهفت کشور زمین بدید، ([که هر يك را چند تاموی به پشت و سر بکجا دارند. -]) (۱۰) او دار و درخت بدید، ([که چگونه باشد،]) (که اروران^۴ چند ریشه به سپندارمذ^۵ زمین دارند^۶) ([که چگونه رسته‌اند یا بیکدیگر آمیخته میباشند.]) (۱۱) در هفتمین شبانه روز، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت باز ستانید. (۱۲) زرتشت پنداشت که: «(این را)

۱- اسطقات- عناصر- ارکان. کلمه «استومند» چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می باشد با آنچه بزبان یونانی «استوئیخیون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی بصورت «اسطقس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان بمعربی همان «ارکان» می باشد که بجای عناصر بکار رفته است. ریشه لمت استومند از «است» آمده که بمعنی استخوان است (لاتن Os یونانی Osteon) در کلمات هسته، ستون- استوانه- استودان و استخوان باقی مانده است. شاید اس و اساس عربی نیز با ریشه «است» فارسی^{*} یکی باشد.

۲- درمتن «به آبکرب» آمده یعنی بشکل آب- بشکل مایع.

۳- با اراده و راژ نامه- درسوم- ۲ مقایسه شود. ۴- Urvar

یعنی رستنیها و مجموع نباتات. در سانسکریت بمعنی کشتزار است در لاتینی Arbor و بفرانسه Arbre می باشد. ۵- فرشته ماده ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و بیمرگ می باشد. ۶- بایادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱- ۱۲- ۱۳ مقایسه شود.

بخواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده‌ام .
 (۱۳) او هر دو دست را برد و بتن خویش مالید (و اندیشید)
 که : « دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که
 اورمزد داد بیدار نشده‌ام . »

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بخواب
 خوشی که اورمزد داد چه دیدی ؟ » ☆

(۱۵) زرتشت گفت که : ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار
 جهان استومندان! مرد کامروائی^۱ با بسی خواسته دیدم ، که به
 تن بد نام و روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود ؛ خوش آیندم
 نمود . (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم ، که روانش فربه
 و به بهشت بود ، مرا خوش آیند نمود^۲ . (۱۷) مرد توانگری
 بی فرزند دیدم ، مرا برازنده نمود . (۱۸) مرد شکسته‌ای با
 فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود^۳ . ☆ (۱۹) درختی دیدم که
 هفت شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی روئین ،
 یکی برنجین ، یکی ارزیزین^۴ ، یکی پولادین و یکی از آهن
 آلوده .^۵ »

(۲۰) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! این را
 از پیش گویم : ☆ (۲۱) درخت يك بن که تو دیدی ، آن گیتی

۱- در اینجا شاید بمعنی فربه و یا تن پرور است . ۲- این عقیده
 خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یکنفر زرتشتی نه بوسیله ریاضت و
 نه گذشت از نعمتهای دنیا به بهشت میرود، بلکه برعکس بوسیله زندگی فراخ
 ولی بی آلاشی و برخورداری از نعمتهای دنیا که بسود آفرینش نیک باشد به
 بهشت خواهد رفت. ۳- دردین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جمله اعمال
 پسندیده است. ۴- قلعی. ۵- آهن گسیخته = ریم آهن- چدن .

است که من اورمزد آفریدم . (۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی ، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید .

(۲۳) « و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^۱ است که من و تو در باره دین با هم گفتگو کنیم ، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی^۲ بماند و اهریمن ، دیوان و زاد ورودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند ، و پرهیز آب و آتش ورستنیها و سپندار مذ زمین پیدا بشود .

(۲۴) « آن سیمین ، خداوندی اردشیر کسی است ، که بهمن پسر سپند داد خوانده شود^۳ ، که دیوان را از مردمان جدا کند ، همه جهان را بپیراید و دین را روا کند .

(۲۵) « آن روئین ، خداوندی اردشیر^۴ آراینده و پیراینده جهان و آن شاپوهر شاه^۵ باشد ، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^۶ جهان روا کند و بهی پدیدار بشود ، و آذرباذ پیروز بخت ، پیراستار دین راست ، با روی آماده شده^۷ برای این دین با جداراهان پیکار نماید ، و باز آنرا

۱- اولین پادشاهی که بدین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد . در نخستین بند ۸ دیده شود . ۲- در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود .

۳- اردشیر دراز دست ملقب به و هومن ، پسر سپندداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه) . ۴- اردشیر پاکان اولین پادشاه ساسانی است . در آفرین رابیتوین گفته میشود : « هم زور فروهر اردشیر پاکان باد ، با همه فروهر آراستاران و پیراستاران و وینارتاران دین خدائی باد ! »

۵- پسر اردشیر است . بنظر می آید که رونویس کننده زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را بعمددراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری بآن افزوده است . ۶- پایان - حد . ۷- در متن فارسی روی گذاشته آمده است .

براستی آورد^۱ .

(۲۶) « آن برنجین ، خداوندی و لاش شاه^۲ اشکالی است ، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد ، و آن اکوان پسر گر کرسیاک^۳ دروند^۴ ، از جدادینان راه تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود .

(۲۷) « آن ارزیزین ، خداوندی بهرام گور شاه^۵ است ، که مینوی رامش^۶ را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان

۱ - اشاره به آذر باد مهر اسپند ، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود. در روایات داراب حر مزدیار - جلد اول ص ۵ مینویسد : «موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت : اگر شما را براستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد میکنم . کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که : چگونه سوگند میخوری؟ آذرباد گفت : آن چنان که نه من روی بگدازید و من در نزد شما سرو تن میشویم . آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید . اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کج روی بردارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید . پس گمراهان این شرط را پذیرفتند . آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد ، سرو تن نشست و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید . پس از همه شبهه برخاست و بدین پاک بی گمان شده اعتراف نمودند .» ۲ - و لاش پادشاه اشکانی که اوستا و زند را جمع آوری نموده و بدین زرتشت رونق داد . بموجب ترتیب زمان ، دوره برنجین باید قبل از دوره روئین ذکر شده باشد ، در متن فارسی و پازند این ملاحظه شده است .

۳ - نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است . (کرسانی Keresâni اوستائی) . نیرو سنگ کلیسا کیه خوانده و کلیسا حدس زده دارمستتر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است . گمان میکند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) بایران آمده . ولی این تعبیر خیلی دوری است و کرسیاک همان کرسانی اوستائی میباشد . در سروش هادوخت (در نخستین - ۶) لغت کرسه و دریسنا (در نهم - ۲۴) به لغت : کرسانی مراجعه شود . در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه مینویسد .

۴ - بدکردار - کافر - دیومنش Damné . ۵ - پادشاه ساسانی که بواسطه شکنجه دشمنان دین و جلوگیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل دین شد . ۶ - طرب معنوی . معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی بشرو موسیقی و طرب داشته است و بقول فردوسی و حمزه از هندوستان قبیله های لوری را بایران دعوت کرد .

باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

(۲۸) « آن پولادین ، خداوندی خسرو پسر کوادشاه ^۱

است ، که گجسته مزدك پسر بامداد ^۲ ، دشمن دین را که با
جداراهان باشند ، ازین دین باز دارد .

(۲۹) « آن از آهن آلوده ، فرمانروائی بیدادانه دیوان

ژولیده موی ^۳ از تخمه خشم ^۴ باشد ، ای سپیتامان زرتشت ! هزاره
تو بسر آید ، چون دهمین صد سال تو پایان رسد ، ای سپیتامان
زرتشت ! »

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که : « ای دادار جهان استومندان

مینوئی افزونی ! نشانه دهمین صد سال چه باشد ؟ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ، نشانه

هزاره تو که بسر رسد روشن کنم :

(۳) « در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار

گونه و ده هزار گونه ، دیوان ژولیده موی از تخمه خشم ،

۱ - خسرو اول (انوشه‌روان) پسر قباد . ۲ - از مشخصات این

دوره نیز مانند دوره قبل ، شکنجه مرتدان میباشد . عقاید مزدك كه براساس يك
نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه میگرفت ، در زمان قباد
طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدك را کشت و پیروان او را
با قساوت عجیبی قتل عام کرد و باین جهت ملقب به « عادل » شد . ۱ به سلطنت
قباد و مزدك تألیف کریستنسن مراجعه شود . ۳ - موی پریشان و سربرهنه

در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است . ۴ - مقصود دیو خشم میباشد .
در متن فارسی هاشم‌مینوئیسد گویا تعمد مترجم زرتشتی را میرساند و گرنه این لغت
هیچ ربطی با هاشم ندارد .

برسند. (۴) آن بد تخمان از کسته^۱ خوراسان^۲ به ایرانشهر بریزند^۳، افرشته درفش باشند، و زین سیاه دارند^۴ و موی ژولیده بر پشت دارند؛ و از تژاد پست ترین بندگان و دروگران^۵ «زویش»^۶ و بیشتر مزدور باشند^۷.

(۵) «ای سپیتامان زرتشت! آن تخمه و زاد و رود خشم را بن پیدا نیست. (۶) آنان بیاری جادو به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند. (۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلاینند، و خانه از خانه داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زندهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان، و آتش بهرام^۸ که به داد بر پا شده است (همه) به نیستی رسد؛ و زنگیان^۹ و آوارگان پیدا آیند. (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

۱ - خطه، Costé (فرانسه قدیم). شاید خطه مغرب همین کلمه باشد.
 ۲ - مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند؛ مگر اینکه یکنفر ساکن کرمان چنین تصویری را بکند. گویا مقصود ترکها میباشد که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند و گرنه هیچیک از اختصاصات آنها بجز دوره فرمانروائی طولانی ایشان را نمیتوان با اعراب مقایسه کرد. ۳ - احتمال میرود اشاره به اعراب باشد.
 ۴ - «چون خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان درونده و کابل و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند. : «سیاست نامه چاپ تهران ص ۱۷۴. ۵ - نام خانواده ای که دشمن زرتشت بوده است.
 ۶ - آتش مقدسی که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ؛ فرنیغ و گشنسب و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است. (درهفتم بند ۲۴ یادداشت دیده شود). ۷ - گویا اشاره به اعراب باشد.

(۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم، به زیان جوئی و بیدادی ([فرمانروائی بیدادانه]) بر کنند . (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند » ([چون آنچه که گویند نکنند]) « و بدترین دین دارند » ([چون آنچه که نگویند کنند]) . (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^۱ و راستی و آئین نیست ؛ و زنهار ندارند ، و بگفته خود استوار نباشند . (۱۲) و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آزو و فرمانروائی بیدادانه برکنند .

(۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . » ([بدخواه یکدیگر باشند ؛]) و مهرورزی بزرگ^۲ دیگر گونه باشد . (۱۴) و آزر و دل بستگی و روان دوستی از جهان بشود ✽ . (۱۵) مهر پدر از پسر ، و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند ، (؟) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگر گونه باشد .

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون دهمین صد سال تو سر برود ، خورشید راست تر و نهفته تر ، و سال و ماه و روز کوتاه تر باشد . (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ تر و راه ها دشوارتر باشد . (۱۸) و میوه تخم ندهد ✽ ؛ و دانه ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید ؛ و آنکه بیفزاید سپید^۳ نباشد . (۱۹) و رستنیها و دار و درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد میستاند ، نود بکاهد و ده

۱- در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است . به پهلوی پشت بمعنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن میباشد .
 ۲- دوستی بزرگ (به طعنه میگوید) .
 ۳- رسیده .

بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد . (۲۰) و مردم کوتاه تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریفتار تر و بیداد تر باشند ، و سپاس و آزرمان و نمک ندارند، ایشان در بند پرسش (از یکدیگر) نباشند .

(۲۱) « در آن بدترین هنگام ، يك مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را . » (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کربه^۱ از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند .

(۲۳) « و در همه جهان ، مرده را چال کنند^۲ و مرده را بگسترانند . (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب^۳ و آتش و خوردن مردار^۴ را به داد گیرند و نپرهیزند^۵ .

(۲۵) « گمان کنند که کار و کربه بزرگ انجام دهند

۱- کار ثواب. تکالیف مذهبی را انجام دادن. کاربغ = وظیفه نسبت بخدا را بجا آوردن. ۲- در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پوشش ناپذیر است. ویدیوداد ۱-۱۳ (۴۵) همچنین ۱۲ (۳۸) ۶-۵۱ (۱۰۵) ۷-۵۱ (۱۰۵) و غیره. ۳- صد در فصل ۲۳ مینویسد: ۲۵ چه در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند ، اسفندار مد امشاسفند همی لرزد ، چنان سخت است که کسی را مار یا گزدم در جامه خواب بود و زمین را نیز همچنان است. ۴- که نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکارا کنی از آن رنج برهاند . ۵- غسل میت. ۶- خوردن گوشت مانده و حرام شده.

۷- در مقدمه بندهشن ص ۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن بزرگ که اشاره به آمدن اعراب میکند مینویسد که : ایرانشهر بدست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد. بسیاری از عادات پیشینیان بر انداخته گردید، دین مزدیسنان به نزاری رسید . شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند. از بدو خلقت مصیبتی باین بزرگی رخ نداده بود . زیرا از کردار بد، از خواهش و عادات بیگانه ، کردار دشمن منشانه ، قوانین بد و دین بد ایشان، ویرانی و حرص و ناسزائیهای دیگر استوار گردید.

و راه دروندی^۱ و دوزخ سپرند؛ واز اوارونی^۲ و فرومایگی و گمراهی خشم و آزار بدوزخ روند.

(۳۶) « اندر آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت!

]] (هنگام) فرمانروائی خشم سخت نیزه^۳ و دیوان ژولیده موی (از تخمه خشم، [« آن پست ترین بندگان^۴ بخداوندی ده‌های ایران فراز روند.

(۳۷) « و بهدینان که کستی^۵ بمیان دارند، پس از آن

پادیایوی^۶ داشتن نتوانند. (۳۸) چه، به آن پست ترین هنگام، مردار و پلیدی^۷ چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد، به مردار رود. (۳۹) یا چون خویشتن را به برش نوم^۸ شوید چون پای از مفاک^۹ بیرون نهد به مردار رود. (۴۰) یا چون

-
- ۱- دروغ پرستی و این عنوان بمردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق میشود.
 - دیو منشی **Damnation** کفر و الحاد. ۲- رذیلت ضد فرارونی = فضیلت.
 - ۳- لقب ارستائی دیو خشم میباشد. ۴- شاید اشاره به سبکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده است. ۵- کمر بند زرتشتیان (گجسته ابالیس چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود. ۶- وضو - پاکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن؛ (صد در به در پنجاه ام و هفتاد و چهارم رجوع شود)؛ ۷- اینکه چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بردست باید افکندن یعنی دستشو ۲- پس بآب پاک دست شستن چنانکه دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و روی از پس گوش تا زیر زنج تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید. . . « - پاد یاب
 - ۷- در متن هیخر آمده که بمعنی فاضلات بدن مانند: ناخن، موی و دندان باشد. آخال - پیخال - آشغال. ۸- تطهیر - مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسیکه بمرده آلوده شده است. (وید یوداد نهم ۳۶-۱۳ دیده شود). ۹- در لغت اوستائی مغ بفتح اول بمعنی جاله ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر میکنند. بعد اطلاق به سنگی شده که بر برش نومگاه میگذارند و جای نشیمن است. مفاک از همین لغت آمده. فردوسی می گوید: منی ژرف پهناش کوتاه بود - براو برگزشتن دژ آگاه بود.

به نساکده^۱ آئین « درون »^۲ بجا آورد ، بی آنکه برسم^۳ فراز بگستراند سزاوار باشد^۴ . (۳۱) یا به آن پست‌ترین هنگام ، شایسته باشد که دو مرد^۵ یزش^۶ بکنند ، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار ، یکی باشد که باین دین گروود ، و نیز آنکه بگروود کار دین را انجام ندهد^۷ . (چون) آتش بهرام^۸ به نیستی و نزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند^۹ . (۳۲) یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد^{۱۰} ، هر چند نیرنگستان^{۱۱} نداند ، چون با منش نیک آتش افروزد سزاوار است^{۱۲} .

(۳۳) « خواسته و آزر^{۱۳} ، همه به جدا کیشان و جداراهان رسد . (۳۴) و کربه گران^{۱۴} نیک از دودمان آزاد مردان^{۱۵} و مغ

- ۱ - یازاد مرگ ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا میگذارند .
- ۲ - نان مقدس مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique میباشد که بافتخار امشاسپندان انجام میگیرد و در جشنهای گاهانبار اجباری است درون فطیر کوچک گردی است باندازه کف دست ، عدد آنها مطابق مراسم چهار ویا شش میباشد .
- ۳ - « شاخه‌های باریک بی‌کرده بود بدرازی يك وجب که از درخت گزو هوم . . . و یا درخت انار ببرند . هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند یا بدن بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم بدست بگیرند . . » فرهنگ جهانگیری .
- ۴ - در متن بمعنی جایز و احوط میباشد .
- ۵ - برای انجام مراسم یزش معمولاً هشت نفر لازم است .
- ۶ - آئین پرستش و خواندن دعا . ۷ - در چهارم بند ۷ .
- ۸ - یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که بموجب قانون شرع مقرر گردیده است .
- ۹ - مقدمات وضو و غیره را بجا آورد . ۱۰ - نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است . ۱۱ - احوط است .
- ۱۲ - حرمت - عزت . ۱۳ - ثوابکاران . ۱۴ - آزادگان .

مردان^۱ بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه بروند^۲. (۳۵)
 خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان بزنی گیرند.
 (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی
 رسند، و «زویش^۳» و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند،
 و آوارگان و خردان به پیشگاهی^۴ و فرمانروائی رسند. ✽
 (۳۷) گفتار دینداران و مهره^۵ (؟) و گزارش دادوران^۶ راست،
 گفتار راستان و نیز آن پاکن را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان
 و نارو زندگان و بدکاران و فسوسگران^۷ و دادستان دروغ^۸
 را راست و باور دارند. (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند^۹،
 و بزور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند.
 (۳۹) «آنانکه به هیربدان^{۱۰} و هاوشتان^{۱۱} نامبردارند
 بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند^{۱۲} و بد یکدیگر را
 نگرند؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰)
 و از گناهانی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه هیربدان

۱ - دانشمندان دین - روحانیون . ۲ - ایرانیان قدیم سروپا برهنه
 رفتن را نکوهیده میدانسته اند . در کتاب صد در بندهش مینویسد : « ۱۵۵ چون
 بیک پای کفش روند بهر یک گام فرمانی گناه باشد . » در شایست نشایست چاپ
 وست در چهارم : « ۱۰ - هرگاه سه گام بی پوشش بر دارند فرمانی گناه و
 چون چهار گام بردارند تناپوهری گناه باشد . » ۳ - در چهارم بند - ۴ .
 ۴ - پیشگاه « پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند . » برهان
 قاطع . ۵ - مهر ؛ ۶ - قانونگذاران - اهل شرع .
 ۷ - بمعنی دلقک . فسوس بمعنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده
 است فردوسی : رخس بر مه و خور فسوسد همی پری خاک راخش ببوسد همی
 ۸ - کسانی که فتوای ناحق دهند . ۹ - گویا اصطلاح « سوگند
 خوردن » از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می
 کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قوای آسمانی و شهادت راستی،
 آن آب را مینوشیده اند . ۱۰ - پیشوایان دین . ۱۱ - پیروان دین -
 اصحاب - طلبه . ۱۲ - عیب جوئی کنند .

و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند » ([که بدگوئی کنند و بد یکدیگر گویند ؛]) « ویزشی ^۱ که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .

(۴۱) « و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو بسر خواهد رسید ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم آزیست و ناسزا دین باشند . (۴۲) و ابر کامکار و باد تندرو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد ^۲ . (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند . (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمه دانه ها را ببرد . (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر ^۳ یبارد تا آب . (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد . ☆ (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند ، و بی هنر تر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگ تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند . (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد .

(۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! مردمی که کستی بمیان دارند ^۴ ، از بدخواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ ، بتنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند . ☆ (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک

۱- مراسم عبادت. ۲- از جمله دستوری که در باره چیدن ناخن و موی سرداده شده (ویدیو داد ۱۷ دیده شود .) یکی از نتایج بی مبالائی در آن عقب افتادن باران است . ۳- جانوران زیانکار اهریمنی. ۴- مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان میباشد.

باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید .

(۱۵) « و جشن و نهاده^۱ پیشینیان و اوسفرید^۲ یزدان و یشت^۳ و یزش^۴ و گاهنبار^۵ و فروردیکان^۶ جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند . (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^۷ ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند^۸ !

(۵۳) « و آن مردم بهدین^۹ نیز که این دین بهی مزدیسان بستایند، به راه و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند . (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^{۱۰} نیک ، از ده و جای خویش، از بن جای و دودمان خویش به در بدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به درویشی^{۱۱} و آوارگی رسند . (۵۵) از ده نفر ، نه نفر این مردم بسوی باختر^{۱۲} تباه

-
- ۱- وضع - رسم . ۲ - گیتی خرید - دعائی که بدل شخص برات بشود و بخواند .
 - ۳ - « یشت نام نسکیست از جمله بیست و یک نسک زند و این نسک را بجهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبار ها قرائت کنند . »
 - ۴ - عبادت و پرستش . ۵ - جشنهای ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهنبار ها مراجعه شود . ۶ - نام جشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آنرا خمه مسترقه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب التفهیم چاپ تهران ص ۲۵۶ لغت پروردگان دیده شود)
 - ۷ - صدقه . ۸ - به طعنه میگوید که آنچه را میدهند باز میبخشند .
 - ۹ - زرتشتی . ۱۰ - دهقان بمعنی بزرگزاده . ۱۱ - دریوزگی - فقر .
 - ۱۲ - شمال (ویدوداد ۱۹-۱) : « از نواحی شمال انگره مینوی پر مرگ دیو دیوان بیرون دوید » .. در فارسی جدید باختر عموماً مغرب و گاهی نیز بمعنی مشرق آمده است . . Bartholomae , ZDMG , Xlii , 154 . . Justi', Beitrüge I' 13 ; Horn, Grundrissd. n.p.35 No 149 دیده شود .

شوند .

(۵۶) « در خداوندی بدایشان ، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد . (۵۷) سپندارمذ^۱ زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایوگشت^۲ پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و ارزیر^۳ و سرب . (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بندگان انیران^۴ رسد ، چون خیونان^۵ ، ترك^۶ ، اتور^۷ و توپیذ^۸ ، چون اودرك^۹ ، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان^{۱۰} و خیونان سپید سرخپوش به ده های ایران من فرمانروا باشند ، فرمان و کامه^{۱۱} ایشان بجهان روا باشد .

(۵۹) « پادشاهی از ایشان چرمین کمران^{۱۲} و تازیان^{۱۳}

- ۱- در سوم بند- ۱۰ . ۲- ایوگشت = گوهرکان - فلزات .
- ۳- قلع . ۴- غیر ایرانی . ۵- این لغت هین بمعنی لشکر نیز خوانده میشود اما در اینجا باید خیون بمعنی هونها باشد . (یادگار زریران دیده شود) .
- ۶- غیر تورانی ؛ دکتر بیلی Dr. Bailey در BSOS, I. c. حیاطله حدس زده است . ۷- دکتر بیلی تبتی گمان کرده است .
- ۸- اودره ؛ دکتر بیلی این لغت را « اندر » خوانده در صورتیکه سیاق کلمه پهلوی بالفت فرق دارد و جمله را ازین بعد اینطور ترجمه میکند ، « که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سغدی و . . . میباشند » (یادگار جاماسب چاپ رم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود) . ممکن است این لغت خودرك خوانده شود . در اینصورت دارمستتر حدس میزند نام یکی از قبایل خزر باشد . بهرام پژدو (شعر ۱۴۰۱) میگوید : ز ترکان و بیکند و ختلان و چین - بر آید سپاهی بایران زمین . ۹- مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز میشود . ۱۰- خواهر و آرزو . ۱۱- دوال گستیان . فردوسی ، « بکشتی گرفتن نهادندسر - گرفتند هر دو دوال کمر » در فارسی جدید دوالیا مانده است . ۱۲- در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر میشود (در ششم - ۱۰) . لغت تازی را مارکوارت (شهرستانهای ایران شهر ص ۵۸) از لغت تاختن بمعنی تاخت و تاز و غارتگری مشتق میداند و معتقد است که هیچ ربطی نه باقبیله طی و نه با لغت تاجیک دارد که از تات میآید و ترکان ایرانیان را باین لفظ میخوانند .

و ارومیان بایشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بد کنند که مرد اشوی^۱ نیک و مگسی را کشتن بچشم ایشان هر دو یکی باشد. (۶۱) و پاسداری^۲ (؟) و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^۳ و کاریز^۴ و رود و جویبار بهدینان ایران ، باین بیگانگان رسد ؛ و سپاه و مرز و درفش بایشان رسد ؛ و بکام خشم بفرمانروائی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پرنشود ، و خواسته جهان گرد کنند ، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا نابکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بی نماز کنند ، و هوا پرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند . ☆

(۶۴) « و در آن هنگام سخت ، شب روشن تر و سال و ماه و روز سه يك بکاهد ، و سپندارمذ زمین بر آید^۵ و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت تر باشد .

(۶۵) اورمز به سپیتامان زرتشت گفت : « این را از پیش گویم^۶ . (۶۶) این گنامینوی دروند^۷ آنگاه که باید تباه شود ، ستمکار تر و بد فرمانروا تر باشد . »

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « به هیربدان و هاوشتان^۸ این بخوان و از برکن ، بهزند و پازند گزارش

۱- پرهیزکار- مقدس . ۲- درست معنی آن معلوم نیست ، دکتر وست امنیت ترجمه کرده است . ۳- دسترنج . ۴- قنات .

۵- باد کند ؟ برخیزد ؟ ۶- در سوم- ۲۰ دیده شود .

۷- ضداشو ، عموماً در مورد دیوان و مرتدان استعمال میشود . زرتشت بهرام گفته ، درود ازما به بهدین خردمند - که درست از ره و آیین دروند .

۸- هاوشت = طلبه - صحابه - شاگرد دینی .

بیاموز که بجهان فراز گویند: « [تا بکسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند:] » ☆ « که ایشان باید به امید تن پسین^۱ و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده برد باری کنند .

(۶۸) « ای سپیتامان زرتشت ! بتو نیز گویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ؛ چه ، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسیکه روان خواهد ، تنش گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت^۲ . » ☆

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان ! » [اورمزد اشو درخواندن و دیگری برای ستایش اوست ، باشد که دادار اشو گویند^۳ .] « دادارا ! آیا در آن هنگام سخت ، پرهیز کاران و دیندارانی هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را با شاخه^۴ برسم^۴ بجای آورند و دین « خویتودس^۵ » به دودمان ایشان روا باشد ؟ »

۱- تن اخروی- معاد جسمانی (در سوم بند-۳) .

۲- در سوم بند- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸ دیده شود .

۳- از تفسیر چنین بر میآید که نویسنده از متن اوستائی ترجمه کرده

است . ۴- شاخه های گز که بدست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیوان است .) در چهارم بند- ۳۰ دیده شود .

۵- خویشی دادن- پیوند خویشی- Communion. اغلب اروپائیان این لغت را ازدواج بین خویشان نزدیک ترجمه کرده اند .

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد ، گرچه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد .
(۳) کسیکه در آن هنگام سخت « ایتها آذیزمیده ^۱ » و « اشم و هو ^۲ » بگوید و یاد کند ، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه « دوازده هومیست ^۳ » را به زوهر ^۴ انجام میداده است . (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها ^۵ را بخواند ، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آئین واج ^۶ و سرود گاتها را بر گزارده باشد .

(۵) « اشوترین (مرد) آن باشد که بدین بهی مزدیسان باشد ، دین « خویتودس ^۷ » بدودمان او رود . »

۱- دعای زرتشتیان که پیش از خوراک میخوانند واهورامزدا را بعنوان آفریدگار آفرینش نیکوپرستش میکنند . (یسنا ، ویدیوداد ۳۷) .
۲- اشاره بدعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند و مرکب ازین دوازده کلمه اوستائی میباشد . اشم و هو و هشتم استی ، اوشتا استی ، اوشتا اهمائی ، هیت اشائی و هیشثائی اشم . « راستی بهترین نیکی است (و هم مایه) سعادت است . سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است . » (اشا و هیشثا نام امشاسپند است .)

۳- دوازده هوماست دعائی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند و هر فرشته بنوبت خود ۱۲ روز پی در پی پرستش میشود . (ترجمه بهمن یشت و ست ص ۲۱۳ یادداشت ۴ دیده شود) .
۴- زائو ترای اوستائی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس میکند ولی در زمان قدیم زوهر بمعنی بیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس ازمرگ یکنفر زرتشتی بآتش بهرام تقدیم میشده است . (گجسته ابالیش چاپ چابا بمبئی ۱۹۳۶ ص ۸۶) .
۵- در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند .
۶- واژ-واژ باز- باج « خاموشی بود که مفان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمزمه اختیار کنند . » واج گرفتن- دعائی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمزمه میکنند . این لغت از ریشه : وچ - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن است .
۷- در پنجم- ۱ .

(۶) اورمزد گفت: ای سپیتامان زرتشت! درین نه هزار سالی که من اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند. (۷) چه، در خداوندی بد آزدی دهاک^۱ و افراسیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر می زیستند، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. (۸) چه در آن خداوندی بدایشان، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، چونانکه هزاره^۲ تو سر برود، ای سپتامیان زرتشت! (۹) چه همه ده های ایران به سم اسب ایشان کنده شود؛ درفش ایشان تابه پذیرخوار گر^۳ برسد؛ با فرمانروائی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید. ☆ (۱۰) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از هستان^۴ در پرستش آنکس ایدون بر تر باشد، ([که یزش^۴ اورمزد بیشتر کند.]) اورمزد از اشوئی بهمه چیز آگاه است ([اورمزد که از اشوئی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و کربه را هر آنچه هست بدهد؛]) و من ([انجمنان]) نر و ماده را میپرستم، ([امشاسپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند.])^۵

۱ - ضحاک . ۲ - پتش - خوره - گر = کوهی که بدان فره است . نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان میشود . (بند هشن در دوازدهم - ۱۷-۲) . ۳ - موجودات . ۴ - پرستش . ۵ - این قسمت از دعای ینکهاهاتام اوستا ترجمه شده که از اینقرار میباشد:
 ینکهاهاتام انت ، یسنه پئیتی ونکھو ،
 مزداوا هوروئثا ، اشات هچا ،
 یاونکهمچا تسچاتا وسچایزمئیده .
 « اهورا مزدا آگاه است از آن کسیکه (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است ، بحسب راستی ، این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم . »

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که : ای اورمزد مینوئی افزونی !
 دادار اشوی جهان استومندان ! این دین بهی مزدیسان را از چه
 رو باز پیرایند ؟ و با چه افزار^۱ این دیو ژولیده موی از نژاد
 خشم^۲ را بکشند ؟ (۲) دادارا ! بمن مرگ بده ، و نوادگان
 مرا مرگ بده ، « ([که در آن هنگام سخت زیست نکنند ؛])
 « بایشان زندگی اشوئی بده ، » ([که دروندی^۳ و راه دوزخ را
 نپویند .])

(۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! پس از نشانه
 سیاه^۴ ، فرمانروائی ازین خشم تخمگان^۵ به شیداسپان کرسیاک^۶
 دروج^۷ درده^۸ سلمان^۹ رسد ، » ([ماهونداد^{۱۰} گفت که :
 ارومیان باشند ؛ و روشن^{۱۱} گفت که : سرخ کلاه^{۱۲} و سرخ زین
 و سرخ درفش باشند ؛ و اینها نشانه ایشان باشند .])

۱- وسیله - آلت. ۲- در نخستین بند- ۱۱.
 ۳- دیومنشی . ۴- شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان
 میباشد . در افسانه های اساطیری بموجب فردوسی علامت تورانیان میباشد و درفش
 افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو بنفش است . درفش پشوتن نیز سیاه میباشد.
 ۵- در نسخه پازند « ترکان چرمین کمر » افزوده میشود ، یعنی اهالی
 ترکستان . ۶- وست گمان میکند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده
 است . (در سوم بند - ۲۶ یادداشت دیده شود .) ۷- ضد اشوئی ، دیو
 ماده است که فریبنده و دروغگو میباشد . ۸- ایالت. ۹- Sairima
 اوستائی (بندهشن در بیستم - ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون . این لغت دیلمان
 نیز خوانده میشود که نام محلی در همان حوالی است . ۱۰- نام یکی از
 شارحین است (در دوم بند - ۲ دیده شود) . ۱۱- روشن پسر آذر فرنبغ
 فرخ زاد است که در زمان مأمون میزیسته (گزارش گمان شکن چاپ تهران ص
 ۴) . ۱۲- قزلباش که ترکان سرخ کلاه میباشد و در زمان صفویه اسم
 آنها مشهور شد . ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر ازین زمان است .

(۴) « ای سپتامان زرتشت ! چون بیایند ، خورشید نشان
سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد ، و در جهان سهمناکی
و تیرگی و تاریکی باشد ؛ به آسمان نشانهای گوناگون پیدا
آید ، و زمین لرزه بسیار باشد ؛ و باد سخت تر آید و بجهان
نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید ؛ و ستاره تیر^۱ و
اورمزد^۲ بدترین پادشاهی را نشان دهند .

(۵) « دروج شیداسپان کرسیاک^۳ ، یکصد گونه و یکهزار
گونه و ده هزار گونه باشند . درفش سرخ دارند و پیشرفت
ایشان بسیار ، باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم بتازند ،
تا کنار اروند^۴ ، » ([کسانی باشند که رود فرات گویند ،]
« تا دوان پایتخت آشورستان ، » [این دوان با داوری سخت^۵
پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا
نشیمن گزیده اند ، کسانی آن را پناه گاه دیوان گویند .]) ☆

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان سد گونه و هزار
گونه و ده هزار گونه بکشند ؛ و درفش ، نشان و سپاه بشمار
ایشان دیوان ژولیده موی باز گردند^۶ ؛ و سپاه پیشانی فراخ^۷
ترك و کلمیر^۸ دشمن به این ده های ایران که من اورمزد
آفریدم برسند ؛ » ([بدانید که افراشته درفش باشند ، چه

۱- عطارد که ستاره نحس است. ۲- مشتری

۳- در سوم بند- ۲۶. ۴- رود دجله است و ارنگ محتمل است که
رود ارس باشد. فردوسی گوید: اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تواروندرا
دجله خوان. ۵- سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است.

۶- معلوم نیست بکجا بر میگرددند و کدام دسته هستند.

۷- از مشخصات قیافه مغول (در هفتم- ۱۱) . ۸- در جنوب

افغانستان بین دو دریاچه شهری بنام کله میر وجود دارد.

درفش را افراشته گیرند ، بدانید که گروه بیشماري چون موی
بريال اسپ^۱ به ده های ایران که من اورمزد آفریدم. بمانند؛ []
« ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسیاک اروهائی^۲ با هم فرارسند،
(۷) » ای سپیتامان زرتشت ! جنگ بزرگ و کار زار ایشان

با یکدیگر سه بار و سه جای باشد.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس ، آنگاه که او بیاری
دیوان با امشاسپندان بود^۳ .

(۹) « دو دیگر چون تو ، ای سپیتامان زرتشت ، دین
پذیری و با من گفتگو کنی ، هنگامیکه گشتاسپ شاه و ارجاسپ^۴
خشم زاده ، به کارزار دین ، در سپیدرزور^۵ باهم ستیزه کنند ؛ »

۱- در آمده و رازنامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص ضرور آورده
که در دوزخ مانند یال اسپ بغل. هم واقع شده اند اما یکدیگر را نمی بینند و
احساس تنهایی میکنند. ۲- در اینجا نسبت شیداسپ ذکر میشود (در سوم
- ۲۶) اروم یا بیزانتین که شامل یونان نیز میشده است. ۳- اشاره به
افسانه پرواز کاوس به تحریک اهریمن برای اینکه خدائی را از اورمزدبستاند.
بموجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسری ابیوه است که دیوان بفرمان او بودند
و بدستورش هواپیمائی ساختند تا با آسمان صعود بکند. ولی همینکه از ابرها گذشتند
اورمزد توانائی ایشان را بگرفت و بزمین افتادند. اما خودش زنده ماند چون مقدر
بود که سیاوش از نسل او بوجود بیاید. ۴- در کتاب یادگار زربران
جنگ زریر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خیون شرح داده شده
است. این جنگ بفتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان میپذیرد.

۵- یوستی **Justi** اوروساره رادشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس
میزند. جاکسن جنگل سپید را بین نیشاپور و مشهد قرار می دهد. بموجب بند
هشن جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی میدهد. در هنگامیکه
سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشوند ، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی
احداث میگردد که به (مدن فریاد) یعنی فریاد درس ملقب گردید. (نیرنگستان
چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹-۱۲۲ داستان شهربانو) در پشت پانزدهم ۳۱-۳۳
راجع به کیخسرو و سپید رزور اشاره شده است و در جاماسپ نامه پهلوی از جنگ
گشتاسپ با اکوان سپید در سپید رزور گفتگو میشود که در ناحیه پندشوارگر
اتفاق میافتد.

([کسانی گویند در پارس باشد .])

(۱۰) « و سه دیگر ، چون هزاره تو بسر آید ، ای سپیتامان زرتشت ! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند ؛ ✧ » ([گویند که در دشت نهاوند^۱ باشد ؛])
 « همه مردمان ده های ایران که من اورمزد آفریدم ، از جایگاه خویش به پندشخوارگر برسند . » ([گویند آذر گشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد^۲ ، بدانید که دین بدانجا آشکار شود ؛ کسانی گویند که در ماهی^۳ خواهد بود ، آتروک^۴ گفت که در خرچنگ^۵ باشد ؛]) « ای سپیتامان زرتشت ! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود ، که این مردم پندشخوارگر و پارس و سوراخ نشین^۶ و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند . ✧ »

(۱۱) « چه ، چون شوهر خویشان را بتواند رهایی دهد ، دیگرش زن و فرزند و خواسته بیاد نباشد . »

(۱۲) پس زرتشت گفت که : « دازارا ! مرا مرگ بده ،

۱- آیا اشاره به جنگ معروف فتح الفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است ؟
 ۲- دریاچه ارومیه به اوستائی Caêcasta در بندهشن در بیست و دوم - ۲ : « دریاچه چیچست در آذر- پادگان است آب آن گرم و راننده دردها می باشد . » در کتابهای پهلوی صفات : گرم آب ، درمان آب ، دور از دیوان و راننده دردها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است . بقول نویسنده زاد اسپرم (در ششم - ۲۲) آذر گشنسپ در کنار این دریاچه بوده است . دریاچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت میباشد مقدس بشمار می آید .
 ۳ - برج حوت . ۴ - آدرو نام دستوری است . ۵ - برج سرطان . ۶ - شاید مقصود مردمان غار نشین است .

نوادگان مرا مرگ بده، » ([تا در آن هنگام سخت زیست نکنند.])

(۱۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! بیم مدار ، چه ، آنروز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سر برود ^۱ ، هیچ دروند ازین هزاره در آن هزاره نرود ^۲ . »

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! دادار ! چون آنان بیشمار باشند، به چه افزار ایشان راتباه توان کردن ؟ ^۳ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! چون

۱ - هزاره ای که زرتشتان نامیده میشود . ۲ - وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر میشود که این مطلب با ازمنه تاریخی وفق نمیدهد . ولی بنظر میآید که هزاره زرتشت پیش از آشتگی در مذهب و قبل از هجوم دیوان پایان رسیده باشد . جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا هفتم شرح داده شده است . بموجب بندهشن در سی و چهارم ۷ - ۶ فاصله بین « ظهور دین » در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می شود . اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود . از اینقرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت ، هزاره او باید انجام گرفته باشد . چنین بدست میآید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ بندهشن را اقتباس کرده است . هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از اینروز زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و بادر نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است . بموجب تعیین زمان ناقصی که در بند هشن دیده میشود دهمین هزاره عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز میشود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان پایان میرسد . و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق مینماید . بنظر میرسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ - ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ - ۱۶۳۵ بوده است . ۳ - نویسنده پس از شرح شرارت دیوان در دوره آهن آلوده دوباره از نو شروع میکند ، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد .

دیو ژولیده موی از تنمۀ خشم پدید آید ، نخست بسوی خوراسان^۱ نشان سیاهی^۲ پیدا بشود ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچهٔ فرزندان^۳ زائیده شود ؛ « ([کسانی گویند که به دریای کیانسیه^۴ باشد و کسانی گویند به کابلستان^۵ باشد .])

(۳) « در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! » ([کسانی بسوی چین و کسانی در هندوستان گویند .])

(۴) « کی زائیده شود ؛ » ([گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر^۶ به هندوستان شود . (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی چنانکه از نوشته های دینی بر میآید ، او را بهرام ورجاوند^۷ خوانند از او بزاید ؛ کسانی او را شاپور گویند .])

۱- خراسان یا مشرق . ۲- در ششم - ۳ . ۳- بموجب بند هشت در سیستان واقع شده است . (ابان یشت ۱۰۸) به اوستائی « فرزندانو آب » . پوستی این دریاچه را دریاچهٔ آب ساکن جنوب غزنین حدس میزند . دریاچهٔ فرزندان جزو عجایب سیستان بشمار میرفته . در زند آگاهی (بند هشت بزرگ) می- نویسد : « دریاچهٔ فرزندان به سگستان است . گویند که چون آزادمرد درست کاری چیزی اندر آن افکند بپذیرد ، چون درستکار نباشد ، آنرا باز بیرون افکند . بن چشمهٔ آن نیز با آب دریای فراخ (فراخو کرت - ورو کرت) پیوسته است . » در دوازدهم - ۶ . ۴- کریستن گمان میکند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده میشده است . (Les Kayanides p 5 et 22-23 در اودیبه و سهکه سگستان مینویسد که : « رود هیتمند و دریاچهٔ فرزندان و (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشداشتر (اوشیدرنه) اندر زمین سگستان هستند . » ۵- سرزمین کابل . ۶- نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را درهم شکسته و دین بھی را دوباره برقرار بسازد . ۷- ورجاوند از لغت اوستائی « ورجنغند » (ورج - ارج - آبرو - افتخار) میآید ، در اوستا این لقب به فرهٔ کیان ، ماه وستارهٔ تشر Sirius داده میشود . این شخص باید حلول فرشتهٔ بهرام باشد . بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود .

(۶) « در آن شبی که کی زائیده شود، نشانی بجهان رسد، ستاره از آسمان بیارد؛ » ([چون کی زائیده شود ستاره نشان نماید]، داد اورمزد^۱ گفت که در ماه آبان و بروز باز^۲ باشد؛) « زندگی پدر آن کی بفرجام رسد، او را بانوان شاه پرورند؛ پادشاه زن باشد.

(۷) « چون آن کی به سی سالگی برسد، » ([کسانی هنگام را گویند] « سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند؛ » ([چه درفش را افراشته گیرند.]) « با درفش افراخته و با زین افراخته، به تاخت و تاز تا بهرود^۳ روند؛ » ([برخی ده بومه گویند؛]) « ای سپیتامان زرتشت! تا در میان دریای بهران^۴ روند.

(۸) « چون ستاره اورمزد^۵ به اوج بلندی^۶ برسد و ناهید^۷ را فرود افکند، گوند^۸ بیشمار زیناوند^۹، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد. »

(۹) [کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند،

۱- نام مفسری است (در دوم بند - ۲ دیده شود.) ۲ - باد روز بیست و دوم ازماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکتبر میباشد. ۳-یوستی حدس میزند ارنگ رود باشد اما بموجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود مینامیده اند. ۴- احتمال میرود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده میشده. بمناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است. ۵- مشتری. ۶- بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است. ۷- زهره ستاره نحس. ۸- لشکر- جرار معرب آن چند میباشد. ۹- سلاحدار در فارسی نام ابن بلخی مینویسد: «اورا طهمورث زیناوند گفتندی وزیناوند لقب او بود یعنی تمام سلاح. » زینبد نیز باین معنی است و فرخان زینبندی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید. (مارکوارت- ایران شهر).

دسته‌ای از جانب پذیرخوار گر گویند، برخی از کوهستان هرات گویند؛ و کسانی از تبرستان^۱ گویند. [

(۱۰) «و از آنسوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود»؛ [بدانید سپاه بیشمار با درفش افراسنه از پذیرخوار گر، سپاه گوند آراسته ایران شهر باشد؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند. [

(۱۱) «سپس بیاری یکدیگر و زیر یک درفش، به ده‌های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ^۲ تخمه خشم، لشکر سهمناک پیشانی فراخ^۳، گرگ‌دوپا^۴، دیوان چرمین کمر^۵ بکشند. (۱۲) «در کنار اروند سه کارزار کنند: یکی به . . .

یکی به سپیدرزور^۶ و یکی بدشت نهاوند^۷. «

(۱۳) کسی گوید که بدریاچه سه تخمه^۸ باشد، کسی گوید به مرو^۹ تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد. [

۱ - کوهستانهای ساحل جنوبی بحر خزر که امروزه البرز خوانده میشود، اما بنظر نمیآید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است.
 ۲ - درگرتاسب نامه اسدی جزو اولاد جمشید بترتیب ذیل: جمشید، تور، شیداسپ (سپندیست) شرح میدهد تا به گشتاسب میرسد. اما گمان میرود که این شیداسپ کس دیگری باشد. دارمستتر حدس میزند شیداسپ همان بیوراسپ منفور ایرانیان است.
 ۳ - در ششم - ۶. ۴ - بنظر میآید اصطلاح: «گرگ دو پا» از یسن ۶۲ - ۶۳ (چاپ اشبیکل) گرفته شده است.
 ۵ - دو بال کوستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است.
 ۶ - در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید. ۷ - آیا اشاره به جنگ اعراب شده است؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در فصل ششم - ۱۰ گفته است دوباره توضیح میدهد. جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاده است.
 ۸ - دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس فرزندان است که حافظ سه نقطه از زرتشت میباشد. ۹ - مرو که در ترکستان است.

(۱۴) « سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته^۱ به پستی ده های ایران باشند ؛ » ([که درفش از پوست ببر دارند ، درفش بادی و بندوک^۲ ایشان سپید باشد .]) (۱۵) « و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند^۳ ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی به بینند و بگیرند^۴ . »

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که بیک شب سرد زمستانی که برسد^۴ و بیک شب برگ بیفکند تباہ شوند^۵ . »

(۱۷) « این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند^۵ (۱۸) « به دوبارگی گنامینو^۶ با دیوان و بدثرادان و خشم سخت نیزه^۷ ، به پشت و یاری ایشان دیو پرستان و خشم تخمان ریزند ، ای سپیتامان زرتشت ! »

(۱۹) « و من اورمزد دادار ، نیرو سنگ ایزد و سروش اشو^۸

۱- در هفتم بند ۷. ۲- بیرق - علامت که معرب آن بندوق است. ۳- گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا میخواهد نتیجه بگیرد. ۴- شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است ، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و آفریدگان راتباہ میکند. - وسیله ماوراء طبیعی که برای دفع شرارت دیوان بکار میرود در بند های آینده شرح میدهد. ۶- روح خبیث = اهریمن. ۷- در چهارم - ۲۶. ۸- دو فرشته ای که فرستاده مخصوص اورمزد بمردمان میباشد. نیرو سنگ در اوستا بشکل نیریوسنفا آمده است (یسنهای هودهم ۶۸-۹۲ ویدیوداد نوزدهم ۱۱۱-۱۱۲ پیست و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود .) سروش در اوستا بشکل : سراوشا آمده که نماینده شنوائی و اطاعت میباشد. وظیفه او اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. (ویدیوداد هژدهم ۷۰-۵۱-۴۸ و غیره یسناسروش یشت هادوخت نیز دیده شود .) انتظار میرفت این پیام در آخر هزاره هوشیدر به پشتون فرستاده شود . (در نهم - ۹-۱۰ دیده شود .)

را به کنگ دز^۱ که سیاوش درخشان بر پا کرد بفرستم ☆ تا به چهره میان پسر گشتاسپ^۲ پیراستار راست فرۀ دین کیان بگوید که : « ای پشوتن درخشان ! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو ، و با آتش و آب آئین هادخت^۳ و دوازده هومیست^۴ را بجا بیاور ؛ » ([انجام دادن با آب و آتش ، آنچه که به آب و آتش آشکار است .])

(۲۰) « و نیرو سنگ ایزد و سروش اشوا از چکاد دائیتیک^۵ نیکو به کنگ دز که سیاوش درخشان بر پا کرد روند ، بدو بانگ کنند که : « فراز رو ، ای پشوتن درخشان ، چهره میان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرۀ دین کیان ! فراز رو ، باین

۱ - در اصل همان کنگه اوستائی (باغ بهشت) یا مسکن آریا ها (ایرئتم و یجو) میباشد . Pays de Cocagne که بموجب کتابهای پهلوی سیاوش آنرا بنا نهاد ، و در شمال ترکستان در میان کوه ها واقع شده است . در بندهشن بزرگ شرح میدهد که کنگ دز متحرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آنرا بزمین استوار کرد . در آن هفت دیوار ، زرین ، سیمین ، بولادین ، برنجین ، آهنین ، بلورین و یکی دیگر از سنگهای گرانبها وجود دارد . در میانش جاده هائی تعبیه شده که از میان قلمه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول دارد و دارای یانزده دروازه است که از این دروازه بدروازه دیگر با اسب ۲۲ روز راه میباشد . پادشاه این قلمه پشوتن بیمارگ است ، بوندهشن و مینوخرود صد در دیده شود . فردوسی میگوید : همی گفت : هر کوندیدست کنگ - نباید که خواهد بگیتی درنگ . ۲ - لقب پشوتن است ، دریشتها - ۴ نوشته که درد و مرگ باو کارگر نمیشد . ۳ - بموجب دینکرد این کتاب بیستمین نسک ادبیات مزدیسنان بوده است . ۴ - در پنجم بند ۳ دیده شود . ۵ - بموجب بند هشن چکاد دائیتیک (قلۀ داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد میباشد و یک سریل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است . (بند هشن در دوازدهم - ۷) چکاد سرکوه (کله = قله ؛) میباشد . فردوسی میگوید : بیامد دوان دیده بان از چکاد - که آمد سپاهی ز ایران چو باد .

ده های ایران که من اورمزد آفریدم^۱ ، و پایگاه دین و خداوندی را باز پیرای .»

(۲۱) «ایشان مانند مینوئیان^۲ بر روند ، دوازده هومیست^۳ را به زوهر^۴ انجام دهند . (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو^۵ که هاوشت^۶ پشوتن هستند و جامه نیک مینوئی^۷ از سمور سیاه به بر دارند ، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^۸ جلو روند و هادخت^۹ و بغان یسن^{۱۰} را به آتش و آب به آئین انجام دهند ، و من اورمزد با امشاسپندان رافرازستایند . (۲۳) پس از آن سه یك دشمنی بشکنند . (۲۴) «فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد ، که جامه سمور سیاه دارند ، به آذر فرهند که روشن کرپ^{۱۱} خوانند ، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنِیغ پیروز گر^{۱۲}

۱- باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیام او را می‌رساند . ۲- بصورت روحانیان و غیر مرئی . ۳- در پنجم بند ۳ . ۴- در پنجم بند ۳ . ۵- اصحاب - امت - پیرو . ۶- روحانی - معنوی . ۷- « هومت و هوخت و هوورشت » این کلمات در موقع شروع بکار مهمی گفته میشود . ۸- در هفتم - ۱۹ . ۹- نام نسکی بوده که از میان رفته است و فقط سه نسک از آن باقی است . ۱۰- جسم نورانی . بموجب بندهشن آذر فرنِیغ ابتدا توسط جمشید بکوه خوره اومند خوارزم برقرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم بکوه روشن در کابلستان برده شد . شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش میشود . ۱۱- در بندهشن بزرگ توضیح مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده مینویسد که اورمزد سه آذر بیافرید : آذر فرنِیغ ، گشنسپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان بشمار میروند . جم آذر فرنِیغ را به دادگاه بکوه خوره اومند در خوارزم نشانید ؛ کی گشتاسپ آنرا بکوه روشن در کابلستان نقل مکان داد . آذر گشنسپ تا پادشاهی کیخسرو از جهان نگاهبانی نمود و آذر برزین مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود . ازین سه آذر ، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر خوره آن میباشد که در میانش قرار گرفته اند . مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می- بقیه در صفحه ۶۳

باشد، همهٔ این گروه با هم آئین پرستش را بجای آورند، (شاخه های) برسم فراز گسترند، و آئین خرداذ و امرداد یسن را به نیرنگ^۱ و نیرنگستان^۲ دینی انجام دهند. (۲۵) و سه يك دشمنی بشکند.

(۲۶) «فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، بدستیاری آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۳، به بتکدهٔ بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند^۴، خشم سخت نیزه^۵ و همهٔ دیوان و دروجان^۶ و بد تخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند ✽؛ به همکوشی پشوتن درخشان آن بتکده را بر کنند. (۲۷) «و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هو کیریاز^۷ بیائیم و به امشاسپندان فرمائیم که بهمهٔ ایزدان مینوئی گویند که: «بروید و به یاری پشوتن درخشان رسید.»

(۲۸) «و مهر فراخ چراگاه^۸ ✽ و سروش تکاور و رشن راست و بهرام^۹ تهمتن و اشتاذ پیروزگر و فرهٔ دین مزدیسنان^{۱۰}

ببند و چون دنیا می آید روحی از عالم بالا بآن تعلق میگیرد که تا زنده است تن او را اداره میکند و چون تن از هم باشید و به زمین پیوست روح بدنای علوی صعود مینماید. ازین جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهرام است و سروش به نگهبانی اینها گماشته شده است. آذر فرنبغ تا زمان نویسندهٔ بندهشن هنوز بجای خود باقی بوده است.

- ۱- عزایم. ۲- در چهارم بند ۳۲. ۳- همین دربند ۲۴ به یادداشت ۱۰ رجوع شود. ۴- اهریمن نابکار. ۵- در چهارم - ۲۶.
- ۶- شریرها. ۷- در بندهشن صفت مرتفع باین کوه داده میشود. گویا یکی از قلل غربی البرز افسانه ای میباشد. لغت اوستائی آن؛ هو کیریا بریزواست که در یسناو ابان یشت و غیره نیز ذکر شده است. ۸- فراخو- گویوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است). ۹- اینکه فرشته بهرام بصورت روحانی بکمک پشوتن میرود با این قضیه که او نیز بشکل بهرام ورجاوند میرودمتناقض میباشد. ۱۰- صورت قوای روحانی و فرشتگانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

که آراستار نیرنگ فرمانروائی جهان باشد بفرمان دادار رسند .

(۲۹) « من دادار ، به پستی و یاری پشوتن درخشان رسم .

(۳۰) « دیوان تاریک تخمه را بزنند .

(۳۱) « گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند

که : « ای مهر فراخ چراگاه ! ترا براستی سو گند بایست . »

(۳۲) « پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که : « درین

نه هزار سال ، که او (گنامینو) پیمان کرد^۱ ، تاکنون

دهاک^۲ بدین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این

چرمین کمران^۳ ، دیوان ژولیده موی ، هنگام هزار سال بیش

از پیمان خداوندی کردند^۴ . »

(۳۳) « آن گنامینوی^۵ دروند که چنین بشنود سترده بماند . »

(۳۴) « مهر فراخ چراگاه ، خشم سخت نیزه را بزند که

به ستوهی بدود . (۳۵) آن گنامینوی دروند با زاد و رود بد -

تخمگان باز در تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

۱ - اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن

فقط تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند . (ص ۳ و ۲

مقدمه دیده شود .) ۲ - ضحاک معرب آنست و او را بیوراسپ نیز مینامند .

دهاک و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بمرگ گردانید ولی اورمزد ازین قضیه

جلوگیری نمود . درمینو خرد پرش هفتم (چاپ اردو تهمورس انکسریا) می -

نویسد : ۲۷ - چه پیداست که اورمزد جم و فریدون و کیوس را انوشکی

داد ، ۲۸ - و اهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست ، ۲۹ - به اهریمن ،

بیوراسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که انوشه باشند ، ۳۰ - و اورمزد

برای سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکاراست . ۳ - ترکان .

۴ - ازین مطلب چنین برمیآید که نویسنده پایان فرمانروائی ملحدین را در

خاتمه هزار سال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدربا تاریخ ۱۶۳۵ - ۱۵۹۳

میلادی تطبیق میکند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد . ۵ - روح

خبیث اهریمن .

(۳۶) « مهر فراخ چراگاه بد پشوتن درخشان بانگ کند که : « آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن ، برو باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم ^۱ . و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای ، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند . »

(۳۷) « و پشوتن درخشان و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر ^۲ فرا رسند و آن دروج ^۳ بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند ، و آئین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برسم ^۴ فرا گسترند و آئین دوازده هومیست ^۵ بجای آورند ، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند . (۳۸) این را ازپیش گویم ^۶ .

(۳۹) « فرا رسد پشوتن درخشان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم به : اروند و بهرود ^۷ ، چون دروندان او را بینند این تاریک تخمگان و نا ارزانیان شکست خورند . »

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فره‌مندی بسیاری فرا رسد و وندیدهم ^۸ را به پایگاه موبدان موبد بر گمارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید. (۲) آژ و نیاز و کین

۱- آیا از قول اورمزد میگوید ؟ ۲- در هفتم - ۲۴ نام سه آذر مقدس که بکمک پشوتن قیام میکنند . ۳- دیو - شرور - دروغگو - فریبنده . ۴- در چهارم بند ۳۰ . ۵- در پنجم - ۳ . ۶- قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است . ۷- دجله و جیحون (در ششم - ۵ در هفتم - ۷) . ۸- شاید لقب پشوتن باشد و یا نام موبدی است .

و خشم و هوا پرستی ورشک و دروندی از جهان کاسته شود. ☆ (۳)
 هنگام گرگان بسر رسد و هنگام میشان اندر آید. ☆ (۴)
 و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۱ را باز به پایگاه
 خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند^۲. (۵)
 و گنامینو^۳ با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند^۴.
 (۶) پشوتن درخشان چنین گوید که : « کشته باد دیو،
 و کشته پری ! کشته باد دیو دروج و بدی ! کشته باشد
 دیوان تاریک تخمه ! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با امشاسپندان
 که خداوندان نیک دانش باشند و فره دین مزدیسنان بیفزاید !
 و دودمان رادان و راستان و نیک اندیشان بیفزاید ! نیک پیراستار
 باد پایگاه دین و خداوندی ! »^۵

(۷) فرارسد پشوتن درخشان ، فرارسند باو یکصد و پنجاه
 مرد هاوشت^۶ که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و
 خداوندی خویش را بر گیرند .

(۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این آنست که از پیش
 گویم : چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد . »^۷

۱ - در هفتم - ۲۴ . ۲ - در چهارم ص ۳۱ یاد داشت ۲ .
 ۳ - روح خبیث - اهریمن . ۴ - در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه
 سست و ناتوان بشوند . ۵ - این جمله ترجمه قسمتی از دعای : « هرمزد
 خدای » در « نیرنگ کستی بستن » میباشد که زرتشتیان در موقع بازکردن
 و بستن کستی میخوانند : « ای هرمزد خدای ! (سه بار) ورج و فره اورمزد
 خدای با امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید ! و زده و شکسته و نفرین زده
 باد گنامینوی دروند نادان ، بددانش ، فریفتار ، بادیوان و دروجان و جادوان
 و پریان و ستمگران و گناهکاران ! . » ۶ - صحابه - امت . یعنی
 یکصد و پنجاه تن پیرو باو ملحق شوند . ۷ - نویسنده پس از شرح وسایلی
 بقیه در صفحه ۶۷

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر بد هزار و هشتصد سال^۱ زائیده شود؛ به سی سالگی به همپرسه^۲ من اورمزد رسد و دین بپذیرد
(۲) چون از همپرسه بیايد، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^۳ که : «بایست !» ☞

(۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد . (۴) چون چنین شود ، همهٔ مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند .
(۵) مهر فراخ چراگاه^۴ به هوشیدر پسر زرتشت بانگ

که هوشیدر برای اصلاح دین بکارمیرد، کنون بموضوع تولد او اشاره میکند. (درهفتم - ۲ دیده شود .) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح داده ، موقع هزارهٔ او را روشنتر بکند. راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمیشود . سی سال پیش از پایان هزارهٔ زرتشت ، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن مینوشد و از نطفهٔ زرتشت که در آن آبست آبستن میشود و هوشیدر بدینا می آید . بموجب بندهشن ۳۲ - ۸ - ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت میباشند . چون زرتشت سه بار بازنش هونزدیکی کرد و هر سه بار نطفهٔ او را بزمین فرو ریخت . نیرو سنگ ایزد نیرو و فرهٔ این نطفه ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد ، تا بموقع آنرا به مادری تفویض بکند ، ۹۹،۹۹۹ فروهر اشوبه پاسبانی این نطفه گماشته شده تادیوان نتوانند بآن زیان برسانند . ۱-در متن وست ۱۶۰۰ سال است . توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمیکند . هرگاه هزارهٔ زرتشت را در نظر بگیریم بموجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزارهٔ خود بدینا می آید و نه در آغاز آن چنانکه از (درهفتم - ۲) استنباط میشود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است . (در ششم - ۱۳ دیده شود .) وست آغاز هزاره را ۵۹۳-۶۳۵ قرار میدهد . ازین رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی داشته است . زمانیکه این کتاب نوشته شده هنوز باین تاریخ خیلی مانده بوده است . چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند بدینا بیايد (درهفتم - ۲ نهم - ۱) و انتظار میرفته که درسی سالگی بسوی ایران بیايد (در هفتم - ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم - ۱۰ هفتم ۸ - ۹ هشتم - ۷) ولی بر حسب این سنوات اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است . ۲ - لقب عادی اسپدراوستا . ۳- در هفتم - ۲۸ مهر ایزد یا میتراي اوستائی یکی از فرشتگان است.

کند که : « ای هوشیدر ، پیراستار دین راست ! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که : « برو ! » چه بکشور ارزه و وروبرشن ، و وروجرشن و نیمی از خونیرس^۱ درخشان^۲ تاریک است .
(۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که : « برو ! »

(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند^۳ برود و همه مردم بدین بهی مزدیسان بگردند .

(۸) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! این آنست که از پیش گویم^۴ که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد . (۹) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد ، پشوتن پسر گشتاسپ^۵ به پیدائی آید ؛ فره پیروز گرکیان^۶ به او برسد . (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی بفرمانروائی نشسته باشند چون : ترك و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند ، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروز گری از آن ببرند ، و همه آنها که بدلخواه داد و دین را بپذیرند ، یا بی دلخواه بپذیرند^۷ ، آنها داد و دین را همی زنند^۸ ، تا آنکه هزاره سر برود .

۱ - نام چهارکشور از هفت کشور زمین میباشد . خونیرس درمیان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست . (بندهشن ۱۱-۲-۳) .
۲ - بامی لقب خونیرس میباشد .
۳ - ارجمند ، در فارسنامه ابن بلخی ورجمند آمده : « او (کیکاوس) سخت خرم گشت از آنجی پرهنر بود ورجمند » .
۴ - در سوم - ۲۰ .
۵ - در هفتم - ۱۹-۲۴ دیده شود .
۶ - نورالو هیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است .
۷ - از روی تقیه بگردند .
۸ - نابود کنند .

(۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه^۱ آید، آفریدگان به هوشیدر ماه پیشرونده تر و نیرومندتر باشند، و او گوهر دروج آز^۲ را بکشد، و پشتون پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور^۳ جهان باشد^۴. ☆

(۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی^۵ چنان زبر دست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید^۶، پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند^۷. ☆

(۱۳) پس آشموغي^۸ چون بهره و پاداشی خواهد، و برای بدی و آشموغي او را ندهند. (۱۴) و آشموغ از راه کین، دسترس به آن کوه دماوند ☆ یابد^۹، که بجانب بیوراسپ^{۱۰}

۱- اوخشیادئرتا و اوخشیادئرتا نام یکی از پسران زرتشت است. دینکرد نیز همان تولد معجز آسای هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می دهد. (در هشتم- ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار میشود، ولی ایندفعه برای مدت ۲۰ روز میباشد. همه این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است. ۲- آزی چیترا لت اوستائی بمعنی دیو سیرت است. احتمال میرود که در اینجا اشاره به آزی دهاک (ضحاك) شده باشد. ۳- پیشوای دینی Primat. ۴- مانند هزاره های سابق بموجب دلایلی که در بند ۱ همین فصل ذکر شده است، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هشت (در ۳۴) تطبیق میکند از روی محاسبه وست عجالاً در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است. ۵- طبابت. ۶- رو بمرگ- در خور مردن. ۷- شبیه عقیده نویسندگانی است که ترقیات علمی بشر را در زمانهای آینده توصیف میکنند. ۸- آشمغ و آشموی نیز آمده بمعنی ملحد و مرتد و زندیق میباشد. در لغت دهخدا آسموغ « نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دو کس و جنگ انداختن دو تن بدو متعلق است. طیان : گفته اش جملگی دروغ بود - او سخن چین جو آسموغ بود. » ۹- کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بند هشت (در ۱۲-۱۳) آمده زمانیکه فریدون ضحاك را دستگیر کرد، قادر بکشتن او نگردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانیکه بند خود را بگسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت. اخبار البلدان ابن فقیه همدانی دیده شود. ۱۰- ده هزاراسپ، لقب ضحاك است. بقیه در صفحه ۷۰

باشد و هرزه‌درائی کند : « کنون نه هزار سال هست ^۱ که فریدون زنده نباشد ؛ چرا تو این بند را نگسلی و بر نخیزی ، چون این جهان پر از مردم است ، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت ^۲ بر آورده‌اند ؟ »

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه درائی کند ؛ از آنجا که آزی دهاک ^۳ از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد مینوئی ^۴

در شاهنامه اسم او مترادف باتباهی و ستمگری است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروائی کند و سپس بدست گرشاسب کشته میشود . ۱- راجع به پیمان نه هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده ، رجوع شود به صفحه ۲ - ۳ مقدمه . ۲- ورجمکرد ، حصارى که جم برپا نمود. درین حصار مردمان و موجوداتی محفوظ میباشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانشین ایشان گردند . در مینو خرد (چاپ ارود انکلسریا پرسش ۶۲ ص ۱۶۴) مینو بسد : « ۱۵- و ورجمکرد به ایران- و ج در زیر زمین است ، ۱۶- و هرگونه تخمه دامن و آفریدگان اورمزد خدا از مردم وستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین تر است بدانجا برده شده ، ۱۷- و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید ، ۱۸- زندگی ایشان سیصد سال باشد ، ۱۹- و درد و پتیاره ایشان کم باشد . » در متن فارسی مینو بسد سیصد سال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سختی میشود بطوریکه از ده هزار نفر یکنفر زنده میماند. (زمستان ملکوس) و همه جانوران و نباتات تباه میشوند . سپس بفرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون میآیند. مینو خرد (در ۲۶ ص ۸۸) « ۲۷- دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت ؛ ۲۸- تازمانی که باران ملکوس میآید - چنانکه به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباه شوند ، ۲۹- پس از آن در ورجمکرد را بگشایند ، ۳۰- و مردمان و گوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند ، ۳۱- و گیهان را دوباره بیارایند . » ۳ - آزی دهاک (اوستائی) بمعنی ازدهائی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی ترین دروجان است که انگره مینو برای تباه کردن عالم اشه آفریده است . (یشتهای نهم- ۸ پنجم- ۳۴ چهاردهم- ۴۰ پانزدهم- ۲۴ دیده شود.) در متنهای پهلوی بنام آزی دهاک (ضحاک) یا بیوراسپ خوانده میشود. فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و بدست سام کشته خواهد شد. بی شک ملل سامی همین مار فریبنده را از افسانه های ایرانی گرفته اند. (در پنجم- ۷ در هفتم- ۳۲). ۴- جسم مثالی- شبیه کالبد فریدون ؛ سایه و یاهمزاد او.

فریدون پیش او بایستد ، نخست بند را نگسلد ، تا آنکه آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد . (۱۶) پس زور دهاك بیفزاید و بند را از بن بگسلد ، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فرو دهد^۱ اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند ؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه يك را دوباره هپرو کند ؛ آب و آتش و رستنیها را زیان رساند و گناه گران کند .

(۱۷) پس آب و آتش و رستنیها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند . (۱۸) دادخواهی کنند که : « فریدون را باز زنده کن ، تا آزی دهاك را بکشد ؛ چه اگر تو ای اورمزد ! تو این نکنی ، ما به گیتی نشائیم بود . (۱۹) آتش گوید که : « نیفزایم » و آب گوید که : « روان نشوم . »

(۲۰) « پس من اورمزد دادار به سروش و نیروسنگ یزد^۲ گویم که : « تن کرساسپ پسر سام^۳ را بجنیان تا برخیزد . » (۲۱) « و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند ، و سه بار بانگ کنند . (۲۲) و چهارم بار ، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی دهاك رو برو شود ، او سخن ازش نشنود ، او گرز پیروزگر را بسرش کوبد و زند و کشد . »

(۲۳) « پس تا من هزاردرا به انجام برسانم دروغگوئی و

۱- اوپاردن - هویاردن = بلعیدن - نوالیدن - ناجویده فرو دادن - هپرو کردن . ۲ - سروش موظف است درستکاران را از روی پلچینو(صراط- ینابیع الاسلام ص ۲۱۵- ۲۱۷) بگذرانند و در آخر دنیا بكمك پشوتن بادیوان و جادوگران بجنکد . در هفتم- ۱۹ دیده شود . ۳ - کرساسپ در اثر زخمی بقیه در صفحه ۷۲

دشمنی ازین جهان بشود^۱ ☆ . (۲۴) و سپس سوشیانس^۲ باز
آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین^۳ بباشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش ! بکام یزدان
باد ! چنین باد ! نیز چنین تر باد !

که از نوهین ترک برداشت ، در حالت موت کاذب (بوشاسپ) در دشت پیشیانسی
تا روز رستاخیز بخواب میباشد . در مینو خرد (پرسش ۶۱) مینویسد: «۲۰-
و تن سام بدشت پشت گشتاسپان نزدیک بکوه دماوند است . . . (۲۳) و یزدان
و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بیور
(۹۹۹۹۹۹) فروشی اشو گمارده اند ، ۲۴ - تا دیوان و درو جان آنرا نیالایند.»
در بندهشن (در ۲۹ - ۷ - ۹) مینویسد که به سام (پدر بزرگ رستم
نیست بلکه سامه اوستائی است که بنظر میآید یکی از نیاکان کرساسپ باشد)
زندگی جاودان بخشیده شد . اما در اثر بی مبالاتی نسبت بدین زرتشت . ترکی
با تیر او را زخمی کرد و او بخواب (بوشسپ) رفت . ولی مورد توجه خاص
فرشتگان است که از او نگاهبانی میکنند . برای اینکه چون ضحاک بند خود را
بگسلد او برخاسته و ضحاک را میکشد . ۱ - هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد
زمانیکه سوشیانس ظهور میکند . راجع به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن
خورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است . (یادداشت ۲
در هشتم - ۸ دیده شود .) ۲ - پسر سوم زرتشت . سوشیانس اوستائی
(وید بوداد ۱۹ - ۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و غیره) . ۳ - معاد جسمانی
(در سوم - ۳) .

درایش^۱ اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هرشب اهریمن به دیوان درآید که :
 « اندر جهان روید، و نخست بدریا شوید و دریا را بخشکانید ،
 و به هوم سپید^۲ † شوید ، و همه را بخشکانید ، چه چون

۱ - هرزه‌درائی - یاوه‌سرائی. ۲ - درخت گوگرد (کائو کرناى اوستائی) که مرگ را میراند . در بندهشن چنین وصف شده که در دره کوهی در میان دریای فراخ روئیده است . هوم سپید ضد پیری، زنده کننده مردگان ، دهنده زندگی جاودان بمردم میباشد . اهریمن ضدی بصورت وزغ مخالف آن درخت درآب زرف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیو اوستائی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سربکی از آنها بجانب وزغ میباشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود . (بندهشن در ۱۳ - ۱ - ۵ .) در مینو خرد (پرسش ۶۱) مینوسد : « ۲۸ - و هوم ریست ویراستار (مرمت کننده استخوانها) بدریای ورکشاند و آن درختین جا رسته‌است ، ۲۹-۹۹،۹۹۹۹ فروشی اشو به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند ، ۳۰ - خرماهی در پیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارد ، » در روایت شاپور بروجی مینوسد : « و دیگر آنکه درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که بوقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را بهمه مردمان بدهند که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند - برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است » جزئیات افسانه این درخت تطبیق میکند با درخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندینا و همچنین درخت حیات تورا و درخت طوبی در اسلام (کتاب ینابیع الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب دوم - ۸-۱۰ دیده شود .) توصیف درخت طوبی در رساله عقل سرخ تألیف سهروردی (چاپ اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق میکند .

مردهان در گذرند بدان زنده کنند ، و بکوه شوید و همه کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست ، و به رستنیها شوید ، و همه رستنیها را بخشکانید ، و به کلبه و خانه مردمان روید ، و مردم و گاو و گوسپند^۱ همه را بکشید ، کمی را بکمی برید و بیشی را بیشی برید ، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند ؛ به هپتورنگ^۲ منگرید ، به ووند^۳ منگرید تا در کار کردن توانا باشید .

(۲) آن دیوان و دروجان بدریا شوند ؛ سین مرغ^۴ بانگ کند و سست بباشند ، به هوم سپید شوند ، و آنجا کرماهی^۵ سراز آب بر آرد و سست بباشند ؛ به کوه روند ، آنجا کرکس^۶ مرغ بانگ کند و سست بباشند ، و بدشت روند و آنجا بهمن^۷ مرغ بانگ کند و سست بباشند ، به کلبه ها و

-
- ۱- گوسپند بمعنی چهار پایان اهلی نیز آمده است ۲- دباکبر- خرس مهتر (ویسورامین) یا بنات النعش که ستاره سعد میباشد. ۳- نسر واقع ؛ وست گمان میکند ستاره Fomalhaust و یا Véga باشد . این ستاره در برج گزدم واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی در جنگ میباشد . بروایت دیگر موکل کوه البرز است و راهها و جاده های آنرا از حمله دیوان و پریان و دروجان محافظت میکند . (بند هشن در ۲-۷ پنجم - ۱) . ۴- مرغوسائنو اوستائی (بهرام یشت - ۴۱) مرغ افسانه ای که بر درخت هوم سپید نشیند . درمینو خرد (پرش ۶۱) مینویسد : « ۳۷ - آشیان سین مرو بدرخت جوید بیش هرویسپ تخمه است ۳۸ - و هر زمان که برخیزد هزار تانک از آن درخت بروید . ۳۹ - و چون نشیند : هزار تانک بشکند و تخمه آنها را روان سازد . » در رساله عقل سرخ سهروردی ص ۶ مینویسد : « گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد ، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدرآید و پر بر زمین باز گستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیداشود و نبات بر زمین . » ۵- خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریائی میباشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیوان گماشته شده است . ۶- کهرکاسای اوستائی ملقب به زرمان مانشن میباشد که خوراک او مردار است . ۷- پرندۀ مقدسی که موکل آفریدگان دشتی است .

خانهٔ مردمان شوند، از گرودمان^۱ بانگ آید، از البرز
امشاسپندان آیند، که به کنگ دز^۲ رهسپارند، بانگ پشوتن
آید و سست بباشند، بر آسمان نگرند، و نند و هپتورنگ
را بینند و نیروی ایشان برود.

(۳) پس (یزد) سروش^۳ دست بهم زند و خروس^۴

۱ - گروتمان از لغت اوستائی: گر = خواندن و دم = مکان مشتق
میشود. یعنی خانهٔ سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش
اعلی که جایگاه اورمزد می باشد. H. Reichelt در Avesta Reader ص ۲۹۴
خانهٔ عشق ترجمه کرده است. در لغت فرس بنفلط گرزمان آمده است و
شعری از دقیقی می آورد. ۲ - زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود.
در بندهشن بزرگ مینویسد: «کنگ - دز را گویند که دستمند و پایمند
و بینا و روا و همیشه بهار بکمر دیوان بود ولی کیخسرو آنرا بر زمین استوار
کرد؛ آنرا هفت پرسپ (دارستیر) زرین و سیمین و یولادین و برنجین و
آهنین و آبگینگین کاسکینین (لاجورد) است؛ در میانش هفتصد فرسنگ
راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که از این درتا بدر دیگر
با اسب به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز میشود رفتن.» ص ۲۱۰ - ۱۲ در روایات
پهلوی و در یشتها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه ها واقع شده و
رودخانه «چهر و میان» از آنجا میگذرد و آرامگاه خورشید چهر یکی از پسران
زرتشت می باشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایران شهر بر
نمیگردند مگر روزیکه پشوتن آنها را بجنگ دشمنان ایران شهر راهنمایی بکنند و
دست بکار اصلاح بزند. A. Christensen, Les Kayanides, p 82.85.
۳ - سرائوشای اوستائی. فرشته ای که بشب دنیا را از گزند دیوان و درو جان
حفظ میکند. خروس و سگ با او همکاری مینمایند. صد در بندهشن ۸۳ -
۲ ص ۱۵۲ دیده شود، زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹. ۴ - جانور
مقدسی است که ضد دیوان و جادوان می باشد و در دفع آنها با سگ همکاری
میکند. (بندهشن ۱۹ - ۳۳) مینو خرد مینویسد در خانه ای که خروس
باشد دیو داخل نمیشود و از بانگ او میگریزد. صد در و بندهشن در ۳۲ می -
نویسد: «۱ - اینکه چون خروس بی هنگام بانگ کند باید که نکشندش
و بد فال ندارند، ۲ - زیرا که از سبب آن بانگ میکند که در آنخانه
دروچی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمیدارند که آن دروچ از
آنخانه باز دارد و مرغ بیاری دادن خروس میشود و بانگ میکند، ۶ - باید
که مرغ و خروس نگاه میدارند تا آن دروچ را بزند و در آنخانه او را راه
ندهد.» در احادیث اسلامی خروس و همد سلیمان بوده اند. در تحفه

شود ، چون خروس بانگ کند ، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^۱ ،
و بهره‌ای آتشی که نیمه شب بخانه برافروزند بزند ، بهره‌ای
مینوی درون^۲ بزند ، و دیگران را سروش هما بزند^۳ .

دنباله

« من بنده دین ، مرزپان فریدون بهرام^۴ نوشتم ، از
نوشته هیربد اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر
کرمان نوشته ، منم در شهر کرمان نوشتم .
» خوب فرجام باد ! چنین باد ! چنین تر باد ! پیروز باد
فره و یثره دین بهی مزدیسنان ! بکام یزدان و امشاسپندان باد !
« اشم و هوو هشتم استی » (اوستا) .
« بهترین آبادی اشوئی است . »

اخوان الصفا خروس مؤذن عالم است میگویند که در زیر عرش الله خروسی است
که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز تسبیح خوانی میکند و خروسه‌های زمینی از
او تقلید میکنند . روزنبرغ ترجمه زراتشت نامه ص ۱۸ کریستن خواس الآیات
ص ۲۳ . ۱ - زند و هومن یسن در چهارم - ۷ . ۲ - روح مراسم درون
(ز . و . ی . در چهارم - ۳۰) . ۳ - فرشته گیاه هوم (یشتهای
۹ - ۱۱) شیره این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال میشود Haoma
همان سومای سانسکریت است . ۴ - همین شخص دادستان دینیک را بتاریخ
۹۴۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه وست
به‌متنهای شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود . .) این کتاب هم کما بیس در
حدود همین تاریخ رونویس شده است .

(بخش - ۲)

زندگی و هو من یسن

(۰) شنائن^۱ ئی دادار^۲ اوهر مزدئی وه ئی اوزونیک، اوزاینیدارئی
رید او مند^۳ خوره او مند . و^۴ امهوسپندان ؛ آفرینشیه ئی اویزک
وه دین ئی مازدیسنان ؛ تن دورستیه و دیر زیوشنیه و آوازهیریه^۵
اوی رائه که نویسیهد !

در نخستین

(۱) چون از ستوز گریذاک ، کو زرتوهشت از اوهر مزد
ائوشیه^۶ خواست (۲) پس اوهر مزد خردئی هرویسپ آکاسیه^۷

۱- شنائیدن = خوشنود کردن . ۲- این لغت در « اصل داتار »
نوشته شده ولیکن در این متن هر کجا « ت » شدید است و در فارسی جدید
بشکل د یا ذ بجا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار بجای آن « ذ »
گذاشته میشود که در فارسی سابقه دارد مانند : پذیرفتن ، پذیرفتارگر و غیره .
۳- درخشنده Rayonnant? . ۴- هر جا در متن « و » تنها آمده
در پهلوی صدای ū و یا ō میکند . ۵- آباد خیری . ۶- ئوش در
پهلوی بمعنی مرگ است و در فارسی بشکل هوش نیز آمده است . فردوسی ؛
وراهوش در زاوستان بود - بدست تهمپور دستان بود . (لغت فرس) ائوشیه =
بیمرگی- انوشکی . ۷- خرد آگاه و محیط بهمه چیز .

به‌ئو زرتوهشت نمود. (۳) وشون^۱ ئه بون^۲ پذیرش بدید، که چهار ازگ^۳ پذیرش بود: یک زرین، یک آسیمین، یک پولاوژین، یک آسین اور - گومیخت^۴ استاذ. (۴) ادینش په ئه داشت کوپه خواب دید.

(۵) که از خواب ببود، وش گویت زرتوهشت: کوخودائیهئی مینویان^۵ گیتیان^۶! نمائیئذ کوام درخت ئه بون دید که چهار ازگ پذیرش بود.

(۶) گوپتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو آن درخت ئه بون که تودید (آن گیته هستئی من اوهرمزد داد). (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هستئی رسد. (۸) آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم^۷، و ویشناسپ شادین پذیرد، و دیوان کالپوذ^۸ بشکند، (و دیوان از آشکاریه) ئودور و نیهان روبشیه استند. (۹) آن ئی آسیمین خوداییهئی ارذخیرئی کی شائه. (۱۰) و آن ئی پولاوژین خوداییهئی انوشک روبان خوسروی کواذان. (۱۱) و آن ئی آسین^۹ اور گومیخت استاذ دوش پا ذخشائیهئی دیوان ئی

۱- درخت. در سانسکریت نیز بهمین معنی است به اوستائی: *vanâ* بازمانده این لغت در فارسی جدید *ونک* و در لغت مرکب نارون مانده است. البته در اینجا نار بمعنی انار نمیباشد مانند: نارگیل، کنار، انگنار، کوکنار، نارنج، نارنگی و غیره. در پهلوی انار بشکل: انارگون آمده است. (خسرو کوأتان وریدک ص ۶۶). ۲- بن = تنه. ۳- شاخه، در لغت فرس بفلط: آژغ و کژک چاپ شده است. ۴- ریم آهن - آهن ناپالوده. ۵- عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان - مهر - سروش - فروردین - بهرام و غیره). ۶- عالم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و شتر و غیره). ۷- مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس. ۸- قالب. ۹- آهن، بزبان کردی نیز هاسین میباشد.

و چارذك ورس^۱ ئى انشم توخمك ، كه دهوم ئى ستوزم^۲ ئى تو
سر بهود ، سپيتامان زرتوهشت !

در دوم

(۱) په زندئى وهومن یسن ، خورداد یسن ، آشتاذ یسن
پيذاك ، كوئه بار گجستك^۳ مزدكئى بامدادان دین پتيارك^۴
ئوپذاکيه مذ ، و شان پتيارك په دین ئى یزدان کردن . (۲) آن
انوشك روبان خوسروى (کواذان ، خوسروى) مائويندازان ،
نوشاپوهرئى داداوهرمزدئى آذر پاذاکان دستوبر ، و آذر فرنبغ ئى
ادروك^۵ ، و آذر پاذا آذرمتر ، و بخت آفریدئو پیش خواست .
(۳) وش پدیمان ازش^۶ خواست . کو این یسنیها په نیهان مدارید ،
به په پندوند^۷ ئى شما زند مچاشید^۸ (۴) اویشان اندر خوسروب
پدیمان کرز .

در سوم

(۱) په زندئى وهومن یسن پيذاك ، کو زرتوهشت از
اوهرمزد دذیگر بار ائوشیه خواست . (۲) وش گوپت : هت
کو زرتوهشت ، وم اندرئهئى دامان ئى تواشوكترو کردارتر ؛ دادار!
که من ائوش بکنئه ، چون ون ئى جویذبیش^۹ ، گوکپت شا ،

۱- گشاده موی. ۲- صد زمستان (زم = زمستان). ۳- ملعون.
۴- وبال - دشمن - ضد . (لفت فرس) بلا باشد و چیزی که دشمن دارند .
کسائی گوید : برگشت چرخ بر من بیچاره - و آهنگ جنگ دارد پتیاره .
در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این لفت آمده است. ۵- بی دروغ.
راستگو ، لقب آذر فرنبغ بوده است. ۶- از ایشان. ۷- پیوند - پشت
در پشت . ۸- چاشیدن = آموختن - درس دادن . چشیدن - درس گرفتن .
چاشتن نیز بمعنی نشان دادن ، راهنمایی کردن و آموختن میباشد . (لغات
وندیداد ص ۶۵) . ۹- جدا از درد . یعنی راننده و التیام دهنده دردها
(درخت انوشدارو) .

ویوشت فریایان ، چیتروک میان ئی ویشناسپان ، - هت پیشوتن ئی بامیک^۱ هست ؛ ئی که^۲ من ائوش بکنئه چون اویشان ، (اویشان) په دین ئی تووه و رویند^۳ ، کواوی-دین - بورذار^۴ کش اویزک وه دین ئی مازدیسنان از اوهرمزد پذیرپت ائوش ببود ، و هان^۵ اویشان مردومان په دین ئی تووه و رویند .

(۳) گوپتش اوهرمزد : کو که تورائه ائوش بکنم ، سپیتامان زرتوهشت ! ادین^۶ تورئی براتروش ئی کرپ ائوش ببهوذ ؛ و که^۷ تور براتروش ئی کرپ ائوش ببهوذ ، ریست آخیز^۸ تن ئی پسین^۹ کردن نشاءند .

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار^{۱۰} سهست^{۱۱} . (۵) اوهرمزد په خردئی هرویسپ آکاسیه دانست ، کوش جه مینید سپیتامان زرتوهشت ئی اشوک فروهر^{۱۲} . (۶) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گریت ؛ وش اوهرمزد مینوئه اوزونیک داذارئی گیهان ئی استومندان^{۱۳} اشوک ؛ وش خردئی هروسپ - آکاسیه په آو کرپ^{۱۴} اور^{۱۵} دست ئی زرتوهشت کرد ؛ وش گوپت ، وش اوهرمزد ، کوفراز خور .

۱ - بامی و بامیان = درخشان . ۲ - حذف شود بهتر است (مرا مانند ایشان بمرگ بکنی) . ۳ - گروند . Virravistan = گرویدن (نیبرگ) در یادگار جاماسپ ورروشن (ص ۷۰) بمعنی بر روشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸) . ۴ - پیشوای دین . ۵ - نیز - همچنین . ۶ - پس . ۷ - چون . ۸ - ریست = مرده . آخیزیدن = برخاستن (قیامت) . ۹ - معمار جسمانی . ۱۰ - دوش + خوار = ناراحت (دشوار) . ۱۱ - سهستن = نمودن . ۱۲ - ذات روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را حفاظت میکند و پس از مرگ باقی میماند . ۱۳ - به ترجمه یادداشت ۷ رجوع شود . ۱۴ - قالب مثالی . ۱۵ - Über, Qver بر

(۷) و زرتوهشتوش فراز خورت : ازش خردئی هروسپ - آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت^۱ . (۸) هپت روز شپان زرتوهشت اندر اوهرمزد خردیه بوذ . (۹) وش بدید ، زرتوهشت ، په هپت کیشور دمیک ، مردومان گوسپندان ، - کوهریک موی چند په پوست ، تاک تاک^۲ سرئو کودارذ - . (۱۰) وش بدید ، و دارو درخت ، - که چی - ؛ چند ریشک ئی اوروران^۳ په سپندار مزدمیک ، - کوچون روست استذ کو گومیخت استذ - .

(۱۱) وش هپتوم روز شپان خردئی هروسپ آکاس (ایه) از زرتوهشت اواز ستاذ . (۱۲) زرتوهشت پئه داشت کوپه خواب ئی خوش ئی اوهرمزد داذ دید از خواب نه وینارذم .^۴ (۱۳) وش هر دو دست بورذ ، آن ئی خویش کرپ^۵ اواز مالید : کودیر زمان خوپت استم ، ونه وینارذم از این خواب ئی خوش اوهرمزد داذ . (۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : کوت چی دیدپه خواب ئی خوشی اوهرمزد داذ؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت : کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک ! داذارئی گیهان ئی استومندان ! دینم خویذ^۶ ئی وس خواستک ، که په تن دو سروب^۷ و روبان کرس^۸ نزار ، و په دوش اخو^۹

۱ - کمیختن ضد آمیختن که ترکیب دو ناجنس میباشد. ۲- تڪ ٽڪ - دانه دانه - تاتا. ۳- aûrvarân در فرهنگ جهانگیری مینویسد، «ارور با اول مضموم بثنائی زده و او مفتوح و رای زده نباتات را گویند. زراتشت بهرام، همان مینوی و ارور تیر و آتش - با ستاده به پیش قوم سرخوش، بکردی aûr . ۴- وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اردشیر در ۱۲ - ۱). ۵ - در اینجا بمعنی تن Corps است . ۶- خویذ = نم - شاداب - ترو تازه - آباد. ۷- بدنام - رسوا ، ضد لغت خسروب و هوسروانی که نیکنامی است. اسم خسرو از این لغت آمده. ۸- گرسنه. ۹- دوش یا دزاخو = زندگی بد - دوزخ بزبان کردی dûzha .

بوذ ، وم نه بورزشنيك ^۱ سهست . (۱۶) وم ديدز دريوش ^۲ ئي
 نيست هير ^۳ ئي اچارك ، وش روبان فريپه په وهشت ^۴ ، وم
 بورشنيك سهست . (۱۷) وم ديدز توبانيك ^۵ ئي نيست فرزند ،
 وم نه بورزشنيك سهست . (۱۸) وم ديدز شكندگ ئي وس فرزند ،
 وم بورزشنيك سهست . (۱۹) وم ديدز درخت ئه كه هيت ازگ پدش
 بوذ : يك زرین ، يك آسيمين ، يك روبين ، و يك برنجين ،
 يك ارزيزين ، ^۶ يك پولاوذين ، يك آسين اور گوميخت استاذ .
 (۲۰) گوپتش اوهرمزد : كوسپيتامان زرتوهشت ! اين آن
 ئي ئو پيش گويم . (۲۱) درخت ئه بون ئي توديدز آن گيتاه
 هست ئي من اوهرمزد داد. (۲۲) آن هيت ازگ ئي توديدز آن
 هيت انبام هست ئي رسذ .

(۲۳) و آن ئي زرین خوداييه ئي ويشتاسپ شا كه من
 و تودين همپورسيم ، ويشتاسپ شا دين بپذيرذ ، و ديوان كالپوذ
 بشكند ، و ديوان از آشكاريه ئو (دور و) نيهان روبشنيه استند ،
 و اهرمن ديوان و شوذكان ^۷ اوازئو تارتم ^۸ دوش اخودوبارند ، ^۹

۱ - برازیدن - خوب وزيبا نمودن - برازنده - خوشنما . ۲ - درويش -
 دريوزگی از همين لغت آمده است = فقير . ۳ - مال و منال (بي چيز) .
 ۴ - از كلمه اوستائي : وهيشتم آهوم = بهترين زندگي آمده است . (يسنا
 ۱۶ - ۹ و يديو داد ۳۶-۱۹) در پهلوی وهشت بصورت صفت مبالغه بهترين
 بمعنی : بهترين زندگي مانده است (كه دشاهو = دوزخ ضد آنست) و در
 فارسی نيز بشکل بهشت باقي مي باشد . ۵ - توانگر . ۶ - قلمي ۷ - كشودگان -
 تخم و ترکه - تركمون زردگان . ۸ - تم = تاريخي و دمه ، بكردي نيز
 همين معنی را دارد . ۹ - دواریدن = پرتاب شدن - ريختن - حمله كردن -
 تنوره كشیدن - مردود كردن ، (لغت اهریمنی در مقابل رفتن .)

و پهریز^۱ ئی آو و آتش و اورور و سپندارمذ دمیک پیداک بهوذ.
(۲۴) آن ئی آسیمین خوزاییه ئی اردخشرئی کئه، که وهومن ئی سپندادان خوانیهد، که دیو از مردومان جویذاک کوند، بیرا ئد هماک گیهان، دین روباک کوند.

(۲۵) آن ئی رویین خوزاییه ئی اردخشرئی گیهان آراستار و ویراستار، و آن ئی شاهپوهرشا، که گیهان ئی من اوهرمزد داذ آرائد، بوختکیه^۲ په سامان^۳ ئی گیهان روباک کوند، و وهیه پیداک بهوذ، و آذر پا ذ ئی پیروز بخت ئی دین راست ویراستار په روی ئی پساختک^۴ این دین اواجویذ ریستکان^۵ (پذکارذو) اوازئو راستیه آورد.

(۲۶) آن ئی برنجین خوزاییه ئی و (لخش ئی) اشکانان شا، که جویذ ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان پیرذ؛ و آن ئی دروند^۶ اکو (ان) ئی گرئی کرسیا کیه از جویذ دین به اوسیهذ، از گیهان انبین^۷ و اپیداک شهوذ.

(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوزاییه ئی وهرام ئی گورشا، که مینوئه ئی رامشن^۸ ویناو - پیداک کوند، و اهرمن اوا^۹ یاذوکان او از ئو تا روتوم ئی دوش اخودوبارند.

۱- پرهیز. اینگونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند، کران - ژفر - مزگ - هگز - تغل - بغل - بفر - چخر - سخر که در فارسی جدید، کنار - ژرف - مغز - هرگز - تلخ - بلخ - برف - چرخ - و سرخ شده است. ۲- بوختن = رستگار کردن - نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم - ۱۱). ۳- پایان - حد. ۴- پیسیج کرده - مهیا شده. ۵- جداواهان. ۶- در فرهنگ جهانگیری بمعنی بد منهب و فاسق آمده. زراتشت بهرام میگوید، درود ازما به بهدین خردمند - که دور است از ره و آیین دروند. ۷- نابین - نامرئی. ۸- طرب معنوی. ۹- اواک - اوا = Avecc.

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوداییه ئی خوسروب ئی کواذان شا ،
که گجستک مزدک ئی بامداذان ئی دین پتیارک اواجوید -
ریستکان استد ، از این دین اوازدارد .

(۲۹) آن ئی آسین اور گومیخت استاذ (دوش پا ذخشاییه
ئی دیوان ئی و چارتک ورس^۱ ئی ائشم^۲ توخمک ،) سپیتامان
زرتوهشت ! هزارک سرئی تو ، که ستوزم ئی دهوم ئی تو سر
بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

در چهارم

(۱) گوپتش زرتوهشت کو ! دادارئی گیهان ئی استومندان
مینوئه اوزونیک ! دخشک^۳ ئی ستوزم ئی دهوم چی بهوذ ؟
(۲) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! روشن کونم
دخشک ئی هزارک سرئی توبهوذ .

(۳) آن ئی نیتوم^۴ انبام ، رسذئه صد آئینیک ، هه هزار
آئینیک ، و بیور آئینیک دیوان ئی و چارذک ورس آئشم توخمک .
(۴) از کوستک^۵ ئی خوراسان^۶ ، آن نیتوم توخمک ئو ایرانشتر
دوبارند ؛ هول^۷ گریت درفش هند ، سها^۸ زین برند ، و ورس
و چارذ ئو پوشت دارند ؛ و خورذک نیتوم بندک و دروک کردار^۹
زویش و پیشکارویش هند .

۱- در نخستین- ۱۱ و نیز گزارش گمان شکن در ۱۶ بند- ۱۳.

۲- لغت اوستائی بمعنی دیوخشم میباشد ، گویا در توراۃ این کلمه تحریف و بشکل

Ashmadai آمده که مترادف بلزبوب (نماینده دیوان) است . ۳- دخشه =

علامت (گزارش گمان شکن در ۱۳- ۸۹) . ۴- پست ترین . ۵- کسته

= جانب - طرف - خطه . ۶- مشرق . ۷- افراشته - بالا گرفته .

۸- سیاه . ۹- درو کردار- درو کننده - درونده .

(۵) سپیتامان زرتوهشت ! آن ئی ائشم توخمک و شود ،^۱
 وش بون نه پیداک . (۶) په یا ذوکیه هول - دوبارندئو این ایران
 دهان ئی من اوهرمزد داد . (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^۲
 و مان^۳ از مانیکان ، ده از دهیکانان ، آواذیه و وزورگیه و
 دهیوکانیه و دین راستیه و پدمان و زینهار و رامشن و هرویسیپ
 دهشن ئی من اوهرمزد داد . این دین اویزک ئی مازدیسنان ، و
 آتش ئی ورهرام په داذیها نشاست^۴ استدئو نیستیه رسد ، و
 زنگان و اوارکان به ئو پیداکیه رسند . (۸) و آن ئی وزورگ
 روزستاک شترئه ، و آن ئی وزورگ شتردهئه ، و آن ئی وزورگ
 ده دوزک ئه ، و آن ئی (وزورگ) دوزک است^۵ ئه بهووز .
 (۹) سپیتامان زرتوهشت ! په اناکیه^۶ - کامکیه و ساستاریه^۷ -
 دوش پا ذخشاییه^۸ - ، بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد
 داد . (۱۰) اویشان دیوان و چارذورس فریفتار هند ، - کوآن
 ئی گویند نکوند ، - و وتردین هند ، - کو آن ئی نکویند
 کوند . - (۱۱) و شان پشت^۹ ، پدمان و راستیه و آیینین

۱- کشودن = زایش اهریمنی، ترکمون. اغلب لغات پهلوی بدودسته
 میشود، اورمزدی و اهریمنی. مانند، درگذشتن- مردن . خانه- گریسته .
 گفتار- درایش ، خجسته- گجسته، دهان ، - زیر . پا - زنگ و غیره
 در فارسی جدید نیز اینگونه اضداد وجود دارد مانند، بنشین. بتمرگ. میل کردن-
 ماشرا کردن. بخواب، بکپ و غیره . . . ۲- وناس = گناه (خراب کردن)
 ۳- خانه، اسدی ، جوآمد بر میهن و مان خویش- ببردش بصدلابه مهمان
 خویش. ۴- نشاستن = نشانیدن برپا کردن . فردوسی، بفرکیانی یکی تخت
 ساخت- چه مایه در و گوهری بر نشاخت . (کارنامه اردشیر در ۵-۱۳).
 ۵- استخوان (گزارش در ۱۶ - ۱۲). ۶- زیان ۷- ظلم - جور .
 ۸- پادشاهی بد - حکومت جابرانه . ۹- بفتح اول ، قولشرف- اطمینان
 (کارنامه در نخستین - ۱۵).

نیست؛ وزینهار ندارند؛ و په پشت ئی گیرند اور نه ایستند^۱.
(۱۲) په فریفتاریه و آژ و دوش پاذخشاییه بکنند این ایران دهان
ئی من اوهرمزد داد.

(۱۳) اندر آن انبام، سپیتامان زرتوهشت! هماك مردوم
فریفتار بیهوند، - كویك ئو دوز رائه وژ خواهند-؛ و مترئی
و زورگ جویند- گونك بیهوز. (۱۴) و آژرم و دوشارم^۲ و
روبان دوستیه^۳ از گیهان بشهوز. (۱۵) مترئی پیند (از)
پوس، و براژ از براژ بشهوز؛ داماذ از خوسرو^۴ جویند-
کیس^۵ (؟) بیهوز؛ و ماذر از دوخت جویندك جویند- كامك
بیهوز.

(۱۶) که ستو- زم ئی دهوم ئی توسر بیهوز، سپیتامان
زرتوهشت! خورشید راست تر و نیهنگ^۶ تر؛ و سال و ماه و
روز کمتر. (۱۷) و سپندارمذ دميك تنگتر و راس نیهنگتر.
(۱۸) و بر توخم به ندهد؛ و بر ئی جورذاکان^۷ په ده هشت
بکاهد، دو به اوزایند؛ آن ئی به اوزایند سپیند^۸ بیهوز. (۱۹)
و اورور و دار و درخت بکاهد؛ که ئه صد بستاند نوز بکاهد،
ده به اوزایند؛ آن ئی به اوزایند خوروم^۹ و چاشنیک^{۱۰} بیهوز.

۱- بقول خود وفا نکنند. ۲- مهر و علاقه (کارنامه در ۳-۳
گزارش گ. ش. در ۱۴-۴۲). ۳- مودت، دلبستگی- علاقه روحانی.
۴- پدرزن، در زبانهای بومی (مثلا خراسان) معمول میباشد، لغت فرس
خسر نوشته است. بزبان کردی Xwasûra, Xazûra. ۵- دیس =
چهره بمعنی شبیه ومانند نیزآمده است. ۶- نهفته - پنهانی بمعنی اندك و
خلاصه نیزآمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن. ۷- جوردايان =
حبوبات- بنشنها. ۸- رسیده. ۹- خوش خوراك- گوارا. ۱۰- چاشنی-
مزه.

(۲۰) و مردوم کوز کتر زایند ؛ و شان هونرو نیروك كم ؛ و فریفتار تر و ترداذ تر بهوند ؛ و سپاس و آزرم ئی نان و نمك ندارند ؛ و شان دوشارم پورسکیه ^۱ (؟) ندارند .

(۲۱) اندر آن ئی و دتوم انبام ، موروئه آزرم ^۲ ویش داردکو اوی ائیر ^۳ ئی دین بورذار ^۴ مردوم . (۲۲) و شان دهشن په کار کم ؛ و و شان کار و کرپك از دست کم روز ^۵ ؛ همك سرذكان ^۶ جوید - کیشان ئو اوشان اناکیه ^۷ خواستار بهوند .

(۲۳) و همك گیبان نسائه ^۸ نکانیه و نسائه - وسترشن (ایه) بهوژ . (۲۴) و نسائه نکانیدن ، و نسائه شوستن ، و نسائه سوختن ، ئو آو و آتش بورذن ، و نسائه خوردن ^۹ په داذ گیرند ^{۱۰} و نپهریزند .

(۲۵) په کار و کرپك ^{۱۱} ئی و زورگ هنگارند و دروندیه راس ئی دوش - اخو و براینند ^{۱۲} ؛ و اوارونیه ^{۱۳} پنیه ^{۱۴} و وییاوانیکیه ^{۱۵} ئی ائشم و آزرائه ئو دوش - اخو دوبارند .

(۲۶) اندر آن شکفت ^{۱۶} انبام ، سپیتامان زرتوهشت !

۱- احوالیرسی و مهر و محبت . ۲- احترام . ۳- آریائی نژاد .
از نژاد ایرج = ایران - نیک . رونده براه راست بر ضد کج می باشد . ۴- پیشوای دین ، ۵- فریضه خود را انجام ندهند . ۶- انواع . ۷- اناثیه = زیان - آزار . ۸- مرده . ۹- خوردن گوشت حرام . ۱۰- مطابق قانون انگارند . ۱۱- ثواب . ۱۲- آماده کنند . ۱۳- ردیلت (ضد فرارونی = فضیلت) ۱۴- بینی - بخل و خست . ۱۵- گمراهی . ۱۶- شکفت = سخت ، مشکل .

شکفت = تعجب ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ (گزارش ک . ش در ۱۳ بند ۸۹)

پاذخشاییه ئی ئشم ئی خرو - دروش ^۱ و دیوئی و چارذورس ئی
ا ئشم تو خمک ، آن ئی نیتوم بندک په ایران دهان خوداییه فراز
روند .

(۲۷) و دینیکان که اییی یانگان ^۲ په کوست دارند ،
ادینشان پاذیاویه ^۳ داشتن نتوبان . (۲۸) چی ، په آن ئی نیتوم
انبام و نسائه و و هیخر ^۴ اوین وس بهوذ کومرذئی گام ئو
گام بنهند ، په نسائه روز . (۲۹) ایوپ ، که په برش نوم ^۵
شوید ، پائه از مغ ^۶ بنهد ، په نسائه روز . (۳۰) ایوپ ، که
په نسائه کذک ^۷ ئی اوشان ، برسوم ^۸ به په فراز - وسترید ،
درون ^۹ فراز یزید ، پاذخشائه بهوذ ^{۱۰} (۳۱) ایوپ ، (که)
په آن ئی نیتوم انبام ، یزشن ^{۱۱} په دومرذ پاذخشائه بهوذ کردن ،
اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسد ، په ئه صد ، په ئه هزار ،
په بیور ، یک ئه بهوذ که په این دین و روید ^{۱۲} ، آنچه و
روید کار ازش نکوند ، آتش ئی وره رام به ئو نیستیه و نزاریه
رسد ، از هزار اواز ئو (ئی) یک پهریزند ، آنچه ائسم ^{۱۳}
و بود داذیها ^{۱۴} پذیرش ندهند . (۳۲) ایوپ ، که مرذئه ئی یشت ^{۱۵}

۱- به اوستائی ، Xrûra سخت ، خونخوار . Cruel از همین لغت میباشد.
سخت درفش ، صفت خشم است . ۲- ائیویانگهنه اوستائی در متن aîbyângân
بمعنی کستی (کمر بند زرتشتیان) باشد = همیان . ۳- به یادداشت ترجمه
رجوع شود . ۴- هیهر = آخال - پلیدی . ۵- تطهیر . ۶- چاله -
مناک . ۷- جایگاه موقتی میت - زاد مرگ . ۸- برسم . ۹- یادداشت
ترجمه رجوع شود . ۱۰- احوط باشد . ۱۱- پرستش . ۱۲- وروستن -
گرویدن . ۱۳- هیزم . ۱۴- بموجب قانون مقرر شده است . ۱۵- دعا
خواندن .

کرز استند و نیرنگستان نداند ، په وه مینشنیکیه به اوروزد ،
پاذخشائه بهوذ .

(۳۳) خواستک و آزرمیکیه هماک به ئو جوید کیشان
جویدریستان رسد . (۳۴) و کریکگرئی نیوک از دوزک ئی
آزاد - مردان ، موغ - مردان به ئو و شاذ دوبارشیه^۱ استند .
(۳۵) خورذکان دوخت ئی آزادکان ، و زورگان ؛ موغ - مردان
په زنیه گیرند . (۳۶) آزادکان و وزورگان و موغ - مردان
به ئو شکند گییه بند کیه رسند ؛ وزویش و خورذک به ئو و زورگیه
و پاذخشاییه رسند ؟ و اوارکان خورذکان به ئوپیشگاسیه^۲ و
راینذاریه رسند . (۳۷) و گوبشن ئی دین بورذاران ، موهرک (؟)
و ویچرذ^۳ ئی داذوبر^۴ ئی راست ، گوبشن ئی راستان و آنچه
اشوکان انگیزینشن^۵ بهوذ ؛ گوبشن ئی خورذکان ، اسپزگان^۶
اوارونان^۷ و اوسوسگران^۸ و آن ئی دروگ داذستانان^۹ راست
و وار دارند . (۳۸) و سوکند په دروگ پذیر خورند ، و زور^{۱۰}
گوکاسیه پذیر دهند ، و زور و اناست^{۱۱} اورمن اوهرمزد گویند .
(۳۹) اوشان که په ائر پذیر و هاوشتی^{۱۲} نام برند ،

۱- دواریدن = رفتن اهریمنی ، حمله کردن ، دویدن . ۲- پیشگاه =
صاحب تخت و مسند . ۳- ویچوردن = گزاردن ، رأی و فتوی دادن ، بیان
کردن ، داوری کردن . کلمه وزیر تحریفی از ، ویچیر و بمعنی فتوی و حکم
دهنده است . ۴- داور . ۵- انگیزانیدن = باعث شدن - تحریک کردن .
۶- ناروزندگان - بدگویان . ۷- بدکاران (ضد فرارونان که نیکوکاران
باشند) . ۸- افسونسکر = دلک - مسخره . ۹- فتوی دهندگان بناحق ؛
۱۰- به جبر . ۱۱- ناسزا ، ناحق . ۱۲- هاوشت = اهل شرع - صحابه -
طلبه - پیروان دین .

يك ټو دوز راته وځ خواهند و آهوك^۱ گویند و آهوك اور نكړند؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارك^۲ اورویش بورداستد. (۴۰) واز وناس^۳ ئی مردومان کونند، از پنچ وناس سه وناس اثر پډان هاوشتان کونند، و وهان دوشمن بهوند، - کویك ټو دو ذرائه وځ آهوك پډش گویند؛ - ویزش ئی پذیرند نكونند، بیم از دوش اخو ندارند.

(۴۱) و اندر آن دهوم ستوك - زم ټه ئی هزارك تی تو سر بهود، سپتامان زرتوهشت! هماك مردوم آزپرست^۴ اناستك دین بهوند. (۴۲) و ابرټه ئی كامكار و واذئ ارځاڼه^۵ په هنگام و زمان ئی خویش واران كردن نشاڼد. (۴۳) هماك آسمان ابرويزم^۶ شپیند. (۴۴) آن ئی گرم واذ^۷ و آن ئی سرز واذ رسد، برو تو خم ئی جورځا آن^۸ بیرز. (۴۵) و ارانیچه په هنگام ئی خویش نوراز، خرفستر^۹ ویش وارځكو آو. (۴۶) و آوئی روزان و خانیکان^{۱۰} بکاڅد و اوزایشن به نهود. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوزكتر زائند، و وذهونر ترزائند، و بار كم ستانند، و موی كمتر، و پوست تنوكتتر،^{۱۱} و شیر نه اوزایند؛ وچربشت كم دارځ. (۴۸) و گاو ورزاك^{۱۲} نیروك

۱- آهو = عیب نقص. خبط. ابوشكور: يك آهوست خانراچوناریش پیش - چو پیش آوریدی صد آهوش بیش. ۲- دشمنی. ضدیت - و بال. ۳- گناه. ۴- حریص - طماع. ۵- ارده = تندرو - (کارنامه ۱. پ در ۴- ۱۰). ۶- گزم = وحشتناك (گزارش گ. ش در ۱۴- ۱۴ متن). ۷- باد Vent. ۸- جوردايان = حبوبات (گزارش در ۱۶- ۳۵ متن) ۹- جانوران زیانکار - حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ۴ دیده شود) مینوخرد پرشی ۶۱- ۳۶. ۱۰- جویبار. ۱۱- تنك تر - نازكتر. ۱۲- ورزا- گاو كشاورزی (بزبان مازندرانی نیز بهمین معنی است).

کم، و اسپ ئی ارونډ^۱ هونر کم، په ټاک^۲ کم برځ.
 (۴۹) و مردوم، په آن شکيفت انبام، سپيتامان زرتوهشت!
 که کوستیک په میان دارند، اناکيه خواستاریه ئی دوش پاڅشائیه
 ووس آن ئی دروگ دادستان یش اورمذاستد، یش آن زیندکيه
 اندر نه آواید، مرگيه په ایاپت^۳ خواهند. (۵۰) و گوشان^۴
 واپورنایان^۵ پیم (؟) مینشن بهیوند؛ و شان جوپششنيک^۶ و
 ازیک و رامشن^۷ ازديان اورنآید.

(۵۱) و جشن و نهاڅک^۸ ئی پیشینیکان، و اوسو فریدئی
 یزدان، و یش و یزشن و گاسانبار و فروزیگان جاک جاک کونند؛
 و آنیچه کونند پذیر اوه - گومانیها^۹ نه ورویند. (۵۲) و پاڅ -
 دهشن دادیها ندهند؛ و دهشن و اشوک داد^{۱۰} ندهند، آنیچ
 دهند اواز اوخشائند.

(۵۳) و آنیچ و هدين مردوم، که این دین ئی وه ئی
 مازديسان ستاڅداستد، په آن ئی اوشان راس و ریستک برهمک^{۱۱}
 روبشن فراز روند؛ و شان په آن ئی خویش دین نه ورویند.
 (۵۴) و آزاد و وزورگ و دهکان ئی نیوک، ازده و جاک ئی خویش،
 په اوزدهیکيه^{۱۲}، ازبون جاک^{۱۳} و دوزک ئی خویش. بشپوند،

۱- تیزرو. ۲- تکاوری. ۳- ایافتن = مراد طلبیدن - حاجت
 خواستن درلفت آقای دهخدا آيفت ضبط شده. دقیقی، ناسازارامکن آيفت که
 آبت بشود- بسزاوارکن آيفت که ارجت دارد. ۴- جوانان ۵- ابرنایان =
 خرد سالان (کار نامه در ۱۴- ۳). ۶- دل و دماغ. ۷- طرب -
 نشاط. ۸- رسم - وضع. ۹- با بیگمانی - با اطمینان - از روی
 یقین. ۱۰- بخشش بمرد پرهیز کار = صدقه. ۱۱- ورهمه - برهمه - جامه،
 لباس مبدل. ۱۲- جلای وطن - در بدری. ۱۳- جای اصلی.

و از خورذکان و وتران چپش په نیاز خواهند ، ئودریوشیه^۱
اوارکیه رسند . (۵۵) این مردوم ، په ده نه ، په کوست ئی
اواختر^۲ ، به اوسهند .

(۵۶) په اوشان دوش خوداییه ، هر چپش ئو نیستیه و
اوارکیه و سپوکیه و هنستکیه^۳ رسد . (۵۷) سپندارمذ زمیک
دهان اواز و شاید ، هر گوهر ایوکشوست^۴ ئوپیداکیه رسد ،
چون زر و آسیم و روی و ارزیزوسرپ . (۵۸) و خوداییه و
پاذخشاهیه ئو انیران^۵ بندکان رسد ، چون هین^۶ ئی تورک و
اتوروتوپید ، چون اودرک و کوپیار^۷ و چینیک و کاوولیک و سوپتیک
و ارومائیک و کرمیک^۸ رخت سپذهین په ئو ایران دهان ئی
من پاذخشاهیه بهوند ؛ فرمان و کامک ئی اوشان په گیهان
روباک بهوذ .

(۵۹) پاذخشاهیه از اوشان دو بال^۹ کوستیکان و تازیگان
و اروماییگان به ئو اوشان رسد . (۶۰) اوشان اینون دوش پاذخشاهیها
بهیوند ، کو که مردئه اشوک ئی نیوک زند مکس ئه ، په چشم
ئو اوشان هر دویک بهوذ . (۶۱) و درپاس^{۱۰} (؟) و خویندیه^{۱۱}
و آواذیه و ده و دوزک و خواستک و دستکرز^{۱۲} و کتس^{۱۳} و روز

۱ - درویشی = فقر . ۲ - باختر = شمال . ۳ - آلودگی .
۴ - ایوخشست = گوهرکان - فلزات . ۵ - غیر ایرانی . ۶ - لشکر .
این لغت خیون نام قبیلۀ هونها نیز خوانده میشود . در لغت فرس ضمن لغت یون
از عنصری شاهد میآورد ، هیون چو جنگ برآورد و یون فکند براو - بکوش جنگ
نماید همی خیال دوال . ۷ - کوه نشینان . ۸ - قرمز - Cnrmin .
۹ - جرمین . یاد داشت ۱۲ ترجمه دیده شود . ۱۰ - نگاهبانی ؟ ۱۱ - خوید
= تازگی - طراوت (در سوم - ۱۵) ۱۲ - دسترنج - اثر . ۱۳ - کاریز .

و خانیک^۱ ئی ایران وعدینان ئو اوشان انیران رسد، و سپاه و مرزودرفش ئو اوشان رسد؛ و (په) ائشم - کامکیه خود اییه په گیهان روند. (۶۲) و آز - چشم ئی اوشان از خواستک پور نبهوذ؛ و خواستک گیهان گرز کوند؛ و ازیرئی زمیک نیهان کوند. (۶۳) و دروندیه رائه کون - مرز^۲ و دشتان - مرز^۳ ئی وش کوند، و ورون^۴ ئی اوارون^۵ وس ورزند.

(۶۴) واندر آن ئی شکیت انبام، شپ روشتر؛ و سال و ماه و روز سه یک ته بکاخذ؛ و سپندار مذمیک اور آید؛ و سیج^۶ و مرگیه و نیاز او مندیه به گیهان سخت تر بهوذ.

(۶۵) گوپتش او هرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت؛ این آن ئی پیش گویم.

(۶۶) اوی دروندگناک - مینوئه؛ که به آواذ اوسهینیدن ستهمبکتر دوش - پا ذخشائه تر بهوذ.

(۶۷) ایندوش گوپت او هرمزدئو سپیتامان زرتوهشت؛ کو بخوان، و نرم بکون^۷، په زندو پازند، و وزارشن بچاش^۸ ئوائر پدان و هاوشتان گوئه، و په گیهان فراز گویند - اوشان که از ستوزم نه آکاسهند ادینشان گویند، همیمید^۹ ئی تن ئی پسین^{۱۰} رائه، بوختاریه^{۱۱} ئی روبان ئی خویش رائه،

۱ - قنات Xānik aw / kan = Ganal کردن. ۲ - بچه بازی
۳ - مرزیدن = نزدیکی - مقاربت دشتان = زن حایض. ۴ - شهوت.
۵ - رذیلت در فارسی جدید با لغات ورون - وارن - وازگونه - وازون - آوارم
آوارین - ورنج مقایسه شود. ۶ - «رنج و محنت و مشقت باشد» برهان قاطع
۷ - از بر کردن. ۸ - معنی بیاموز. چاشیدن = درس دادن. چشیدن = درس گرفتن. ۹ - امید. ۱۰ - معاد. ۱۱ - رستگاری.

ارگ^۱ و اناکیه و پتیارکیه^۲ ئی اوشان جوید - دینان دیویسان
اور گیرند^۳ ببرند .

(۶۸) وت اینیچ گویم ، سپیتامان زرتوهشت ! کو که ،
په آن انبام ، تن خواهد ، روبان بوختن نتوبان ، چی ، تن
فرپیه ، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهد ، تن
کرس نزار ، په گیتاه شکننگ و دریوش ، وش روبان فرپیه په
و هشت .

در پنجم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد ! کو اوهرمزد ! مینوئهئی
اوزونیک ! داذاز گیهان ئی استومندان اشوک ! - هت اوهرمزد ،
اشوک ، په خوانشن ، و اوره په ستایشن؛ هست که داذاز اشوک
گوید ؛ داذاز ! په آن ئی شکپت انبام ، اشوک بهوند و دینیک^۴
بهوند ، که کوستیک په میان دارند ، و دین په برسوم یزند ؟
و شان دین ئی خویتو کدس^۵ په دوزک روز ؟

(۲) گوپتش او هرمد ئوسپیتامان زرتوهشت : کو مردان
(ئی) پاشوم^۶ آن بهوز ، که ، اندر آن ئی شکپت^۷
انبام ، کوستیک په میان دارد ، و دین په برسوم یزد ، نه
(ایدون چون) په خوداییه ئی ویشتاسپ شا . (۳) که ،
اندر آن ئی شکپت انبام ، « ایشا آذ یزمیده » « اشم وهو^۸ »
بگوید ، و نرم کرز^۹ استد ، ایدون چون ، اندر خوداییه

۱ - رنج . ۲ - دشمنی . ۳ - برگرفتن = تحمل کردن . ۴ - دیندار .

۵ - خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود . ۶ - بهترین . ۷ - سخت
(در چهارم - ۲۶) ۸ - یادداشت ترجمه دیده شود . ۹ - از برکند -
یاد کند .

ئی ویشناسپ شا دوازده هومیست ئی په زوهر (یشت استذ) .
(۴) و کش یشت کرد استذ ، و گاسان سروذ استذ ، اوین
چون کش ، په خوداییه ئی ویشناسپ شا ، یشت واج ^۱ سروذ
کاسان بوزعهه .

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ ، که پهوه دین ئی مازدیسنان
استذ ؛ وش دین ئی خویتو کدس په دودك روز .

(۶) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! اندراین
نه هزار سال ئی من اوهرمزد داد ، مردوم ، اندر آن ئی شکبت
انبام شکفتر بهوند . (۷) چی ، اندر دوشخوداییه ^۲ ئی ازیدهاک
و فراسیاوئی تور ، مردوم ، ئی اندر آن ئی شکفت انبام ، ویه
زیوشتر و ویش زیوشتر بوزهند ، وشان پتیارك از اهرمن و
دیوان کمتر بوذ . (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوداییه ،
اندر ایرانشتر ^۳ ، پنج دهئیی اویران نبوذ ، آن ئی که هزارك
ئی توسر بهوذ ؛ سپیتامان زرتوهشت ! (۹) چی ، هماك ایران
دهان ، په اسپ سومب ئی اوشان ، بکنیهد ؛ اوشان درفش اندر
ئوپدشخوار گر رسذ ، گاس و دین ^۴ ستهم پاذهخشاییه از آنوك
ببرند ؛ وشان زنشن ^۵ از آنجاك رسذ

۱- باز - باژ- واز - باج ، زمزمه ودعای زرتشتیان . این لغت از
ریشهٔ وچ - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن آمده و با واژه ازیك ریشه است.
پدواز (پتواچك - پدوازه = سؤال وجواب Pahvâcik) کتاب خسرووریدك
چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود . (ایدواج = بی جواب) لغت فرس ص ۱۸۵
پدواز را بلفظ معنی کرده است . (۲- دژ خدائی - حکومت جابرا نه .
۳- مملکت ایران . ۴- جایگاه دین . ۵- حمله - ضربت .

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که از هستان^۱ ایدون په یزشن اور^۲ (وه ؛ -
کویزشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کوند ؛ -
اوهرمز آکاس از اشپه (آواکیه) ؛ چیکامچائه^۳ ، - کو
(چیکامیچه) کار و کرپک مزد و پاژ دهشن ، اوهرمزد آکاس
از اشپه دهد ؛ - و - هنجمنیکان^۴ نران و ناریکان یزم ؛
امهوسپندان ، که نریچ ناریکیچ ، اوشان وه هند .

در ششم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینوئه
ئی اوزونیک ! دادارئی گیهان استومندان اشوک ! از کواواز
ویرایند^۵ این دین ئی وه ئی مزدیسان ؟ و په چی اوزار بزند
این دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک ؟ (۲) دادار ! من ئوشده^۶ ،
وانبازکان ئی من ئوش ده ، - کومه ئه زیوند اندر آن ئی شکفت
انام ؛ - اشوک زیوشنیه ده ، - کودرو - ندیه و راس ئی دوش
اخونه ویرایند .

(۳) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! پس از
نیشانک ئی سها ، پاژخشاییه ، از اوشان ائشم توخمکان ، (ئو)
سلمان دهان دروج ئی شیداسپ ئی کرسیاکیک (رسد) ؛ -
هت ما هوینداز گوپت کو ارومائیک بهوند ؛ و روشن گوپت

۱- هستیها- موجودات . ۲- برتر . ۳- هر کسی نیز . ۴- انجمنان

- بزبان کردی ، هنجمن . ۵- مرمت کنند . ۶- بمیران - مرگ بده .

کوسوخر^۱ کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند : هت که
دخشک ئی اوشان بهوذ . -

(۴) که بآیند ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشید ویزم^۲
نیشان نمائذ ، و ماه از گونک وردذ ؛ په گیهان ویزم و توم
تاریکیه بهوذ ؛ په آسمان نیشانک ئی گونک گونک پیداک بهوذ ؛
و بوم گزندگ^۳ ئی وس ، بهوذ وادسته مکر آید ؛ و په
گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریه^۴ ویش ئو دیدار آید ؛ و
تیر^۵ و اوهرمزد^۶ و تران رائه پاخشائیه رایند .

(۵) ئه صدکانک و ئه هزار کانک و بیور کانک بهوند دروج
ئی شیداسپ ئی کلسیاکیک درفش ئی سوخر دارند ؛ و شان روبشن
وس ، تا زندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، انداروند^۷
بار^۸ ؛ هت بوذ که فرات روز گوپت ، - اندائو دو وان ئی
آسورستان مانشنیه ؛ - هت دو وان سخت همار ، وش اسوریک
مانشنیه ئه کو مردوم ئی اسوریک پذیرش مانند ، و آن ئی اوشان
نشیمک ، هت بوذ که گریستک^۹ ئی دیوان گوپت . -

(۶) اینون به او زنند^{۱۰} آن ئی اوشان ائشم توخمکان

۱- بزبان کردی : sūr, sūhra درفارسنامه ابنالبخی ضمن طبقه اول
از ملوک فرس . افریدون مینویسد : «سید گاو و سهر گاو یعنی
سرخ گاو.» ۲- درچهارم - ۴۳ . ۳- زمین لرزه . ۴- دشواری .
۵- عطارد . ۶- مشتری . ۷- دجله . در پهلوی لغت دجله نیز آمده
است . ۸- ساحل . لغت فرس ، در لغت استرنک این شعر از عسجدی نقل شده ؛
هند چون دریای خون شد ، چین چو دریا باراوی - زین قبل روید بچین
بر شبه مردم استرنک . کتاب التفهیم ص ۱۹۸ « . . . و آنچ بدریا باراست . »
زنگبار شایدمقصود از ساحل سرزمین زنگ است . در حدود العالم بارگاه و بارکده
در وصف بنادر آمده است . ۹- گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش
گمان شکن در ۸۵-۱۴۰) . ۱۰- اوزدن = کشتن .

صد کانك و هزار كانك و بیور كانك ، و او از ورزند درفش
 نشان امر سپاه ئی او شان دیوان ئی و چار ذورسان ؛ برسند
 ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد (و) هین ئی فرا
 خوانیک^۱ دوشمن تورك و کلنیر ، - هت هول درفش هند ،
 چی درفش هول گیرند ، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان
 (ئی من اوهرمزد داد) چون بوش^۲ ئی اسپ بایستند ، -
 تورك ئی دو بال - کوستیک ارومائیک شیداسپ ئی کلسیاکیک
 په همر سشنیه فراز رسند .

(۷) و په همکو خششنیه ، په سه جاك ، اردیک^۳ ئی
 و زورگ ، سه بار بوذ بهوذ ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) يك ، په خوداییه ئی کئه اوس^۴ که په آن ئی
 دیوان آواکیه^۵ ، اوا امهو سپندان .

(۹) و دذیگر ، که تو ، سپیتامان زرتوهشت ! دین پذیرپ ،
 و همپورسکیه ئی تو ، ویشتاسپ شا و ارجاسپ ئی ائشم و شوذ
 په کاریزارئی دین په همکو خششنیه په سپنر زور^۶ ؛ - هت
 بوذ که اندر پارس گوپت . -

۱- پیشانی فراخ. ۲- būsh یال اسپ. درلفت فرس بشن بفتح اول
 بمعنی موی گردن اسپ آمده. (ص ۲۱۸) درتاریخ سیستان (ص ۳۶) :
 « ... آذر گشسپ پیدا گشت و روشنائی بر گوش اسپ او بود . » مطابق
 روایات پارسیان فره به بوش یعنی یال اسپ بوده است و بطور مسلم گوش اشتباه
 مستنسخ میباشد. ۳- اردی = جنگ - پیکار (گزارش متن در ۱۶ - ۱۷) .
 ۴- کی کاوس شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار
 کرده اند و اصل لغت چنانکه در دینکرد و دادستان دینیک و مینو خرد و غیره
 آمده کی اوس میباشد. A. Christensen , Les Kayanides , p 51
 ۵- کمک یاری. ۶- یاد داشت ترجمه دیده شود.

(۱۰) و سدیگر . که هزارک ئی تو سر بهوذ . سپیتامان زرتو-
هشت ! که آن هر سه توئه جاک رسد : وتورک و تازیک و ارومیک :-
هت ، بوذ که دشت ئی نیپاوندک گوپت : - هماک ایران دهان
ئی من اوهرمزد داد . از گاس ئی خویش ، بهئو پدشخوار -
گر رسد : - هت بوذ که آذر گوشنسپ په ور ^۱ ئی چیچست ^۲
ئی زیر ^۳ ئی گرمو آوئی جویند دیو (گوپت) : هت آنو
کیچ دین پیداک : هت بوذ که ماهیک گوپت ، آتروک گوپت
کو کر چنگک ، - ایدون په تازشن بهوذ په این ایران دهان
ئی من اوهرمزد داد ، از ائشم توخمکان ، سپیتامان زرتوهشت !
کو این مردوم ئو پدشخوار گر و پارس ، و سوراك ^۴ مانشنیک
و کوپ مانشنیک و دریا مانشنیک ، ادینش نیهنگ ^۵ بماند .
(۱۱) چی ، که شوی خویش بتوبان بوختن ^۶ ، ادینش زن و
فرزند و خواستک ایاذ نهوذ .

(۱۲) پس زرتوهشت گوپت : کو داداز ! من ئوش ده ^۷
انباذکان ^۸ ئی من ئوش ده ، کومه (ئه) زیوند اندر آن ئی
شکفت انبام .

(۱۳) (گوپتش اوهرمزد : کو بیم مدار سپیتامان)
زرتوهشت ! چی ، آن روز که ستوزم (ئی دهوم ئی) هزارک
ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان ، که هیچش در وند از این هزارک
اندر آن هزارک نشهوذ .

۱ - دریاچه . ۲ - اسم دریاچه ارومیه . ۳ - ژرف (یادداشت ۱

۴ - در سوم متن ۲۳ پهریز) . ۵ - سوراخ . ۶ - مخفی (در چهارم متن بند

۱۶ دیده شود) . ۷ - نجات دادن . ۸ - همین دربند - ۲ . ۹ - نوادگان .

در هفتم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینو -

ئه اوزونیک ! داذارئی گیهان استومندان اشوک ! داذار !
که اوشان ایدون وس مرک^۱ هند ، یه چی اوزاد بشاوند او
سپینیدن ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد : کو سپیتامان زرتوهشت ! که
دیوئی و چار دوزس ئی ائشم توخمک ئو پیدا کیه آید ، یه
کوست ئی خوراسان ، نزدیست^۲ ، نیشان ئی سها پیداک بهوذ ؛ زاید
اوشیدرئی زرتوهشتان په ورئی فرزندان ؛ - هت (بوذ) که په
زرائه^۳ ئی کیانسیه گوپت ؛ هت بوذ که په کاولستان گوپت .

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسد :
سپیتامان زرتوهشت ! (هت بوذ که) په کوست ئی چینستان گوپت ؛
هت بوذ که اندر هندوکان گوپت .

(۴) زاید گیئه ، - هت پیدئی اوی کی از کیان توخمک . -
په ایاریه ئو اوشیدر (ئو) هندوکان شهوذ . (۵) پئه صد سالکیه ؛
کامک ئو زنان بهوذ ؛ وش ازش زاید کیئه ئی دینیک^۴ وهرام
ئی ورزاوند^۵ نام خواند ، - هت بوذ که شاپور گوپت . -

(۶) کو آن شپ که آن کی زاید ، نیشان ئو گیهان رسد ،
ستارک از آسمان وارذ ؛ - که اوی کی زاید ، ستارک نیشان نمائد ،
هت داذ اوهرمزد گوپت : کو آوان ماه و واذروز ؛ - پیدئی اوی

۱ - مره = شماره . ۲ - نخست . ۳ - زره - زرایه = دریا .
در لغت فرس بغلط ژر آمده است . ۴ - کتاب دینی . ۵ - باسطوت - باقوت .

کی فرجام بهوذ ؛ په کنیکان^۱ ئی شا پرورند ؛ خودائنه زن ئد بهوذ .
 (۷) اوی کی ، که سی سالک بهوذ ، - هت بوذ که انبام
 گویت ، - په امر درفش سپاه ، سپاه ئی هندوک و چینیک هول
 گریت درفش اومند ، - چی درفش هول گیرند ، - اوراستک
 درفش اومند ، اوراست زینومند^۲ ؛ په تازشن هول تا زندا نداوه
 روز ، بوذ که بومه ده گویت ، - اندا اندرگ^۳ بارئی بهار^۴ ئی
 بهران ، سپیتامان زرتوهشت !

(۸) که ستارک ئی اوهرمزد^۵ هول^۶ ئوبالست^۷ رسد ، اناهیذ^۸
 رائه فروذ او کند ، خوداییه ئو کی رسد ، وس امر^۹ گوند زیناوند^{۱۰}
 آراستک درفش اومند .

(۹) هت بوذ که از سگستان وپارس و خوراسان (گویت) ؛
 هت بوذ که از ور^{۱۱} ئی پذیرخوار گر گویت ؛ هت بوذ که از هریان
 کوپستان گویت ؛ هت بوذ که از تورستان گویت . -

(۱۰) و از آن کوستک ، اپرناییک^{۱۲} ئه خواستار ، به ئوپیدا
 کیه آید ؛ هت درفش ئی آراستک و وس مرک سپاه ئی پذیرخوار گر
 از ایرانشتر زینیکان^{۱۳} و گوند و سپاه ؛ بوذ که گویت ، کو
 کوردیچ و کرمانیک کیچ خوانند رائه پیداک . -

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش ، ئو این ایران دهان ،

۱- کنیزان = دوشیزگان . کوپکان = بزبان کردی Kani بمنی
 کنیزک است . ۲- بمنی سلاح نیز آمده است . ۳- درون . ۴- دریا -
 بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است . بحر عربی همین لغت میباشد . ۵- مشتری .
 ۶- اوج . ۷- ترفیع - به اصطلاح نجومی ، خانه شرف (کارنامه در
 سوم - ۵) . ۸- زهره . ۹- بیشمار . ۱۰- یادداشت ترجمه دیده شود .
 ۱۱- در اینجا بمنی جانب و سوی میباشد . ۱۲- بجه نوزاد (در چهارم متن -
 ۵۰) . ۱۳- سلاحداران .

وس مرك به اوزنند اوشان ائشم توخمكان ئى شيداسپيك ، هين ^۱
 ئى فرا خوانيك ^۲ وسهم ئى گورك ئى دو زنگ ^۳ و ديوئى
 دو بال كوستيك .

(۱۲) په ارونديار ، سه كاريزار كونند : (يك په ...) ،
 يك په سپيدرزور ^۴ ، ويك په دشت ئى نيهاوندك . -

(۱۳) هت بود كه گوپت كوپه ورئى سه تخمك ؛ بود
 كه گوپت كو اندر مروئى شيدان ^۵ ، هت بود كه اندرپارس
 گوپت . -

(۱۴) ئوپوشت ئى ايران دهان امر سپاه ئى خوراسانيك
 اوراستك درفش هند ؛ كو درفش ئى بور پوست دارند ؛ و شان
 واذدرفش و بندوك ^۶ سپيد . (۱۵) و امرهول سپاه ويسوبارند ^۷
 اندائو گريستك ^۸ ئى ديوان ؛ ايدون به اوزنند كوهزار زن پس
 مرذئه ويند و بگريتد .

(۱۶) كه زمان سر بهوز ، سپيتامان زرتوهشت ! اوشان
 دشمنان ايدون به اوسهند چون درخت ئه بن ، كه په ئه شپ ،
 ئى زمستان ئى سرز اور رسد ، په ئه شپ ولگ به او كند .

(۱۷) اواز ويرايند اين ايران دهان ئى من اوهرمزدداذ .

(۱۸) په دوبارشن ^۹ دوبارز ^{۱۰} گناك - مينوئه اوا ديوان و وتر -

۱- سپاه . ۲- درششم بند ۶ . ۳- زنك لغت اهرىمنى بمعنى لنك
 و پاچه ميباشد . بهرام يزدو ميگويد : زكستى دوال وز روم و فرنگ-زد يو
 سيه پوش و گرگ دوزنگ . ۴- درششم . ۵ . ۶- درخشان شيد = نور -
 تابش . ۶- بىرق . معرب آن : بندوق . ۷- نظر بچيزى داشتن . بشتابند -
 بتازند (كارنامه در چهارم - ۱۷) . ۸- در ششم . ۹ . ۱۰- دوبارگى .
 ۱۰- در سوم - متن - ۲۳ .

توخمکان و ائشم ئی خرو - دروش ، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسان^۱ ائشم توخمکان رسد ، سپیتامان زرتوهشت !

(۱۹) و من دادار اوهرمزد فریستم نیریوسنگ یزد و سروش اشوک ، به کنگ - دزئی سیاوخش ئی بامیک^۲ کرد ، به چیترومیان ئی وشتاسپان ، کیان خوره ئی دین راست ویراستار : کوای پیشیوتن ئی بامیک ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، و (په) آتش و آوان فرازیز ها ذوخت و دوازده هومیست ؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک . -

(۲۰) و روز نیروک سنگ یزد و سروش اشوک ، از وه چکاز^۳ ئی دائیتیك ؛ ئو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیک کرد ؛ وش وانگ کوند : کوفراز رو ، پیشیوتن ئی بامیک چیترومیان ئی وشتاسپان ، کیان خوره^۴ ئی دین راست ویراستار ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، اواز ویرائه گاس ئی دین و خوداییه .

(۲۱) اوشان مینوئئیا^۵ اور روند ، وشان یزند دوازده هومیست ئی په زوهر^۶ . (۲۲) و فراز روز پیشیوتن ئی بامیک اوئه صد پنجاه مرز ئی اشوک ، که هاوشت ئی پیشیوتن هند ، که سها سمور جامک په مینوئه وه دارند ؛ هول روند په هومت ، هوخت ، هوورشت ؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند ها ذوخت و بغان

۱- دیو پرستان مقابل مزدیسنان . ۲- بامی = درخشان (در سوم متن- ۲) . ۳- قلّه کوه . یاد داشت ترجمه دیده شود . ۴- فره - روح القدس . نورالوهِیت و تقدس که از زمان کیومرث با پادشاهان کیان بوده است . ۵- صورت روحانیان- غیر مرئی . ۶- به یاد داشت ترجمه رجوع شود .

یسن ؛ فراز ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان . (۲۳) پس از آن بشکند پتیارک سه یك ټه .

(۲۴) فراز روز پیشیوتن ئی بامیک ، اوائه صد پنجاه مرز ، که سها سمور دارند ، ئو آذر ئی خوره اومند ^۱ ، ئی روشن کرپ خوانند ، په داذ - گاس نشاست ، ئی گان ئی آذر فرنېغ ئی پیروزگر ، وش په همزوتیه ^۲ یزشن فراز سازند ، بر سوم فراز - وسترند ، ویزند خورداذ ، امور داذ یسن ، په نیرنگ و نیرنگستان ئی دینیک . (۲۵) و شکند یتیارک سه یك ټه .

(۲۶) فراز روز پیشیوتن ئی وشتاسپان ، په هم ایاریه ئی آذر فرنېغ و آذر گوشوسپ و آذر بورزین متر ، ئو اوزدیستزار ^۳ ئی وزورگ نشیمک ئی دروند گناک مینوئه و ائشم ئی خرو - دروش و هماک دیوان و دروجان و دتوخمکان و یاذوکان ، ئو آن ئی زوپائه توم ^۴ دوش اخو رسند ؛ بکنند آن اوزدیستزار په همکو خششینه ^۵ ئی پیشیوتن ئی بامیک .

(۲۷) ومن داذار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئی گرئی هو کیریاذ آیم ، و فرمائیم ئو امهوسپندان ، کو گویند ئو هماک یزدان ئی مینویان : کو روید و رسیدئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیک . (۲۸) و مترئی فراخو گویائوت ^۶ و سروش تکیک ^۷ و رشن ئی راست و ورهram ئی اماوند ^۸ و آشتاذئی پیروزگر و خوره ئی

۱- با شکوه و جلال. ۲- نماز جماعت. ۳- اوزده = بتکده - معبد بت پرستان. ۴- ژرف ترین. ۵- با کوشش و کار زار توأم. ۶- یاد داشت ترجمه دیده شود. ۷- تکاور- دلیر- تاخت آور. ۸- هماوند نیز آمده است بمعنی دلاور سخت زور- بی باک- قوی- زورمند میباشد. به سانسکریت و فرس قدیم نیز بهمین معنی است و همت عربی ازین لنت گرفته شده. لقب بهرام است بکتاب علمای اسلام و Horn و Justi مراجعه شود.

دین ئی مزدیسنان نیرنگ^۱ ئی را ینیداریه ئی گیهان آراستار ،
په فرمان ئی (من داذا ر رسند .)

(۲۹) من داذا ر ئو پوشت رسم ، ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی
بامیک .

(۳۰) بزند دیوان ئی توم توخمکان .

(۳۱) وانگ کوند گناک مینوئه ئی دروند ئو مترئی
فراخو گویائوت : کوپه راستیه هول ایست ، تومترئی فراخو
گویائوت !

(۳۲) پس مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند : کو این
نوه هزار سال پشت^۲ ئی یش کرداندا کنو دهاک ئی دوش^۳ دین
و فراسیاوئی تور و الکسندر^۴ ئی ارومائیک و اوشان دوبال کستیگان
دیوان ئی و چارذورس ، هزار سالان انبام ، ویش از پزمان
خوداییه کرد .

(۳۳) سترذ^۵ بهوذ آن دروند گناک مینوئه که ایدون اشنوذ .

(۳۴) میترئی فراخو گویائوت بزندانشم ئی خرو - دروش

ئی په ستوبیه دوبارذ . (۳۵) آن دروند گناک مینوئه او اوشوژکان
ووز توخمکان ، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخودوبارذ .

(۳۶) و وانگ کوند میترئی فراخو گویائوت ئو پیشیوتن

ئی بامیک : کو بکن و بز ن آن اوزدیستزارئی دیوان نشیمک ؛

۱ - عزایم incantation . ۲ - در چهارم متن - ۱۱ . ۳ - یادز = بد

مانند ، دشنام ، دشمن ، دشوار دزخیم . ۴ - در اغلب متنهای یهلوی الاسکندر

مانند زبانهای اروپائی Alexandre نوشته میشود گویا بعدها بصورت سکندر در

آمده است . ۵ - سترده - متحیر .

روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، او از ویرائه گاس ئی دین و خوداییه ، چی دروندان که تو ویند بشکنند .^۱

(۳۷) و اور رسد پیشیوتن ئی بامیک و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترئی پیروز گر ؛ بزند آن دروج ئی وس اوج^۲ بکند آن اوزدیزتزار کونشیمک ئی دیوان ؛ ویزشن فراز سازند . برسوم فراز وسترند ویزند دوازده هومیست ، ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان (۳۸) این آن ئی پیش گویم .

(۳۹) فراز رسد پیشیوتن ئی بامیک ، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، ئو ارونند ووهروز ؛ که دروندان اوی ویند بشکنند اوشان توم تخمکان نه ارزانیکان^۳ .

در هشتم

(۱) آن ئی و هرام ئی ورزاوند^۴ رائه پیداک ، کویه پور خورهیه^۵ فراز رسد و وید ذهیم فراز بندد^۶ په گاس ئی مغوپدان مغو پذیه ، و گاس ئی وچرذ^۷ ئی راست ئی دین گومارذه ، اواز ویرایذ این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد . (۲) آزونیاژ و کین و ائشم و ورون وارشک و دروندیه از گیهان به نرپسذ^۸ . (۳) گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید . (۴) و آذرئی فرنبغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتر اواز ئو گاس

۱ - شکست بخورند . ۲ - زورمند - بسیار توانا . ۳ - ناززانیان . ۴ - فرهمند - ارجمند - « او (کیکائوس) سخت خرم گشت از آنج پر هنر بود و ورجمند » فارسنامه ابنالبخی . کارنامه اردشیر در دهم - ۷ در اینجا لقب بهرام است . ۵ - بافره بسیار . ۶ - دستگیر کند - اسیر کند - بکمارد . ۷ - در چهارم بند ۳۷ . ۸ - کاستن . اصطلاح نجومی برای کوچتر شدن ماه .

ئی خویش نشانند ، وائسم و بوددازیا ^۱ بدعد . (۵) وسترز
اوه هوش ^۲ بهوز گناک مینوئه اوا دیوان و توم توخمکان .

(۶) ایدون گوید پیشیوتن ئی بامیک : کوزز باز دیو ، و
زد پریک ! زد باز دیو دروجیه و وتریه ! زد بوند توم توخمکان
دیوان ! واوزایاز اوهرمزدئی خودائه ئی مهست ^۳ داناک ، اوا
امهوسپندان هوخودا آن ئی هوذاکان ^۴ وخوره ای دین ئی مزدیسنان !
و اوزایاز دوزک ئی رازان و راستان ئی هوورشت ورزیذاران ^۵ !
خوپ ویراستار بازگاس ئی دین و خوداییه !

(۷) فراز رسد ^۶ پیشیوتن ئی بامیک ، فراز رسد اوائه
صد پنجاه مردئی هاوشت ^۷ که سها سمور دارند ؛ و گیرند تخت
گاس ئی دین و خوداییه ئی خویش .

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن ئی
پیش گویم ! که هزارک ئی زرتوهشتان سر بهوز ، اوشینران
بون بهوز .

در نهم

(۱) اوشینر رائه پیناک ، کویه ئه هزار و هشتصدسال
بزاید ؛ په سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسد و
دین پذیرد . (۲) که از همپورسکیه بآینوانگ کوندئو خورشید
ئی ارونداسپ ^۸ : کوبایست .

(۳) بایستد خورشید ئی ارونداسپ ، ده روز شپان . (۴)

۱ - در چهارم بند ۳۱ . ۲ - بی هوش . ۳ - مهمترین - مهین .
۴ - با دانش نیک . ۵ - نیکوکاران . ۶ - قیام کند - ظهور کند .
۷ - در چهارم - ۳۹ . ۸ - ارود - اسپ = دارنده اسپ تندرو . لقب
خورشیداست . Vendidad, D.H. Jamasp. vol II, Bombay. p.30.

که این بهوذ ، هماک مردوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیسنان
بایستند .

(۵) مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند ئو اوشیدرئی
زرتوهشتان : کو اوشیدرئی دین راست ویراستار ! وانگ کون ئو
خورشید ئی ارون داسپ : کو برو ، چی تاریک هست په کیشورئی
ارزه و وروبرشن و وروجرشن و نیم ئه خونیرس^۱ ئی بامیک .

(۶) ووانگ کوند اوشیدرئی زرتوهشتان ئو خورشیدئی
ارونداسپ : کو برو .

(۷) بروز خورشید ئی ارون داسپ ئی ورزاوند^۲ ؛ و هماک
مردوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند .

(۸) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن
ئی پیش گویم ، کو این دام^۳ اواز ئو هستیه ئی خویش آورد .

(۹) و که نزدیک ئی هزارک سر بهوذ ، پیشیوتن وشتاسپان
ئو پیندا کیه آید ؛ خوره ئی کیان^۴ ئی پیروزگر به اوی رسد .

(۱۰) آن دشمن که در وجیه^۵ اورنشست ، چون تورک و تازیک
و ارومائیک ، ووتران ئی خودائی ایرانک په چیریه و ستمبکیه

و خودائه دوشمنیه روند ، و آتش زنند ؛ و دین نزار کوند ،
و اماوندیه^۶ و پیروزگریه ازش برید ؛ و آن (ئی) داذودین
هر که کامکیها پذیرد اینیا^۷ اکامکیها اورپذیرد ، آن داذ^۸ و

۱- نام چهارکشور از هفت کشور زمین. خونیرس در مرکز هفت کشور
واقع شده است. (بندهشن در پنجم - ۹۰) ۲ - ورجاوند (در هشتم
متن - ۱) ۳ - آفریدگان جهان . ۴ - در هفتم - ۲۰ . ۵ - فریب
- دروغ . ۶ - در هفتم متن - ۲۸ . ۷ - بطریق دیگر (گزارشگر .
ش. در سیزدهم متن ۵۹) . ۸ - آئین - قانون .

ذین هماک زنند ، اندا که هزارک سر بهوذ .

(۱۱) و پس که هزارک ئی اوشیذر ماه آید ، په اوشیذر ماه دام روبا کتر په نیرو کتر بهوذ ، و دروج ئی آز چیهړک^۱ بزند ، و پیشیوتن ئی وشتاسپان همگونک دستوبر و راز^۲ ئی گیهان بهوذ .

(۱۲) و اندر آن هزارک ئی اوشیذر ماهان ، مردوم په بزشکیه ایدون کیروک^۳ (؟) بهوند ، داروک و درمان ایدون په کار آورند و برند ، که به ئو مرگیه داذستانی^۴ ، ادیش نمیرند ، که په شمشیر و کارذ زنند واوزند .

(۱۳) پس آشموک^۵ نه از بهر داسر^۶ ئی آئیننکیه خواهد ، و تریه و آشموکیه رائه ندهند . (۱۴) و آشموک ، از آن کین ، ویاوژ^۷ اورئو آن کوپ ئی دماوند^۸ ، کوبیورسپ^۹ - رون^{۱۰} ، درایذ^{۱۱} : کو کنو نوه هزار سال هست فریذون نه زیندک (زیونی) ، چم^{۱۲} رائه که تو این بند به نه ویسنجید^{۱۳} و اور نه آخیزید ؟ که این گیهان پور از مردوم هست ، و شان ازور^{۱۴} ئی جمکرذ اورآوردهند .

(۱۵) پس آن آشموک ایدون همچون این درایذ ؛ از آن

۱ - دیوسیرت . ۲ - پیشوای دینی . ۳ - زبردست - داهر - کارگر ؛ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱ با لغت کیرو مقایسه شود .)
 ۴ - مقدار است که بمیرد . ۵ - مرتد . یادداشت ترجمه دیده شود . ۶ - سیم - انعام . ۷ - دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن - ۷) ۸ - دنب آوند - دنباله دار - دنب معرب دنباست و ذوذنب = دودنب . ۹ - ده هزار اسپ . لقب ضحاک است . ۱۰ - جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲۵۲) . ۱۱ - هرزه درائی . ۱۲ - سبب - علت . ۱۳ - ویسنجیدن = شکستن - گستن . ۱۴ - در اینجا ورمعنی حصار میباشد .

چون ازی دهاک از بیم ئی آن فریزون ویسیک^۱ (؟) ؛ ئی په کړپ^۲ ئی فریزون پیش هول استند ، آن فرزوم^۳ نه ویسنجد . اندا که آشموک آن بند چوپ از بون بویسنجد . (۶۱) پس دهاک زوهر اوزاید ، بند از بن بویسنجد ، (په) دوبارشن^۴ استند ، و په جاک^۵ آن آشموک او از اوپارز^۶ ؛ اندر گیهان دوبارشن وناس کردن و امر و ناس ئی گران کوند ؛ از مرزوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک ته اواز اوبارز ؛ و آو و آتش و اورور^۷ زند ، و وناس ئی گران کوند .

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزدئی خودائه په گرزشن^۸ استند ، (۱۸) گرزشن این کوند ؛ کو فریزون زیندک او از کون ، اندا ازی دهاک بزند ؛ چی ، اگر تو اوهرمزد ! تو این نکونائه ، ایما په گیتاه نشائیم بوذن . (۱۹) آتش گویند کو نه وخشم^۹ ، و آو گویند ، کو نه تچوم^{۱۰} .

(۲۰) و پس من اوهرمزد ئی داذارئو سروش و نیریو کسنگ

۱ - ویس = خیابان . ویسپوهرگان = اعیان زادگان . شاید بمعنی دیس باشد . ۲ - قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن - ۶ . ۳ - ابتدا - اولین . فرد عربی از این لغت گرفته شده . ۴ - دواریدن - حمله کردن ، دویدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳) . ۵ - در جای = فوراً . ۶ - اوپاردن - هوپاردن = هپرو کردن - بلعیدن . خوردن اهریمنی باشد مقابل : گواریدن . در لغت فرس : اوبار بمعنی فرو بردن بگلو آمده . رودکی : بدست ار بشمشیر بگذاردم - از آن به که ماهی بیوباردم . نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن بهمین معنی است . گزارش در شانزدهم متن (۱۷) . ۷ - در سوم - ۱۰ . ۸ - تظلم - شکایت . در لغت فرس گرزش آمده . خسروانی : بده داد من زان لبانت وگر نه - سوی خواجه خواهم شد از تو بگرزش . ۹ - وخش = افزایش - برکت . بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است . ۱۰ - روان نشوم .

یزد گویم : کوتن ئی سامان کرساسپ بجمبانیئید ، اندا اور آخیزد .

(۲۱) و پس سروش و نیرو کسنگ یزدئو کرساسپ شهوند ، و سه بار وانگ کونند . (۲۲) و چپاروم بار ، اوا پیروز گریه ، سام اور آخیزد ، و پذیرک^۱ ئی آزی دهاک شهوز ؛ وش سخون ازش نه اشوز ، وش گز^۲ ئی پیروز گر ئوسرپد کوپد وزند و اوزند .

(۲۳) پس و دروشک^۳ و پتیارک از این گیهان بشهوز ، اندا هزارک بون کونم . (۲۴) و پس سو کشیوس دام اویزک اواز کوند ، وریست آخیزوتن . ئی پسین بیهود .

انجام

فرچیت په شنوم^۴ و شاذیه ورامشن . په یردان کام باز !
ایذون باز ! ایذونتریچه باز !

۱- پذیره = برخوردن - روبرو شدن ، مصاف دادن - دچار شدن .
بهرام یزدو میگوید : بخواب اندرون دیدکز باختر- یکی لشکرگشن بسیار مر-
مراورا پذیره براه آمدند- بنزدیک او کینه خواه آمدند . در لغت فارس بمعنی
استقبال کردن ضبط شده است . فردوسی : پذیره شدند و چپیره شدند- سپاه
و سپهد پذیره شدند . (کارنامه در چهارم . ۱۹) ۲- گد = گرز .
۳- دروغ . ۴- خشنودی .

درايشن ۱ ئى اهرمن ئو ديوان

(۱) پيذاك كو اهرمن هرشپ ئو ديوان درايد : كواندر
 گيهان شويد ؛ و فرذوم^۲ ئو زرايه^۳ شويد ، و زرايه بخوشينيد^۴ ؛
 و ئوهوم ئى سپيد شويد ، هماك بخوشينيد ، چيش ريست^۵ ئى
 مرذومان پدش ويرايند ؛ و ئو كوپ شويد ، كوپ هماك بجنبنيد ،
 چى كوپ وينارشنيه^۶ ئى گيهان هست ؛ و ئو اورور شويد ، و
 اورور هماك بخوشينيد ؛ و ئو كذ كيهامان ئى مرذومان شويد ،
 و مرذوم و گاو و گوسپند هماك بزنيذ ، كميه ئو كميه بريذ .
 ويشيه ئو ويشيه بريذ ، دوش آكاسان^۷ نيوكيه اور بريذ ،
 اندا داناكان گومان^۸ بهوند ؛ ئو هپتورنگك منكيريد ، ئو وند
 منكيريد ، کوتان كار كردن توبان باز .

(۲) اوشان ديوان و دروجان ئو زرايه شهوند ؛ سين مرو^۹

۱- درائيدن لغت اهرىمنى مقابل گفتگو كردن = هرزه درائى-ياوه گوئى.
 ۲- فردم مقابل افدم بمعنى : ابتدا ، نخست (گزارش در سيزدهم متن-۶).
 ۳- دريا (زند و دومن متن در هفتم -۲). ۴- خشك كنيد (با گزارش در
 چهاردهم متن- ۱۵ مقايسه شود). ۵- مرده- لاشه . ۶- آرايش .
 ۷- دش + آكاسان = بد آگاهان - بى خبران (گجسته اباليش پرسش ۷-۲).
 ۸- گمان = شك . ۹- مرغ.

وانگ کونذ ، و سوست بیهوند ؛ ئو هوم ئی سپید شهوند ، و آنوک کرماهیک^۱ سراز آو اور دارذ ، و سوست بیهوند ؛ و ئو کوپ شهوند ، آنوک کرکاس مرو وانگ کونذ ، و سوست بیهوند ، و ئو دشت شهوند ، آنوک و هومن مورو وانگ کونذ ، و سوست بیهوند ؛ ئو کذ کیهامان ئی مرزومان شهوند ، از گروزمان وانگ ، از هربورز^۲ امهوسپندان ، آید ، از کنگ دیزریتار^۳ پیشیوتن وانگ آید ؛ و سوست بیهوند ؛ اور آسمان نکیرند ، و نند و هپتورنگ وینند ، و شان نیروک بشهوز.

(۳) پس سروش دست ئو خروس^۴ موزوزند ؛ که خروس مورو وانگ کونذ ، بهر ئه آتش ئی وره رام ؛ و بهر ئه آتش ئی خانک ، که په نیمشپ به اوروزند ، بزند^۵ ، بهر ئه مینوئه درون زند ، اوره سروش هماک بزند .

دنباله

من دین بندق ، مرزپان فریزون و هارام نپشتم^۱ از پچین^۲ ئی ایرپت اردشیر و هارامشا روستهم و هارامشاز نپشته ، اندربوم شتر کرمان ؛ من هم اندر شتر کرمان نپشتم.

خوب فرجام^۳ باز ! ایدون باز ! ایدونتر یچه باز !

۱- کرماسی = خرماهی، ماهی بزرگ. ۲- کوه افسانه‌ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است. ۳- رهسپار - مسافر. ۴- بشکل خروه نیز آمده است (بکارنامه اردشیر در دهم متن-۷ مراجعه شود.) در لغت فرس نیز خروه ضبط شده است. عنصری؛ شباز حمله روزگردد ستوه- شود پر زاغش چو پر خروه. ۵- زدن = کتک زدن ، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن. ۶- رونویس کرده - کپی. ۷- عاقبت بخیر.

پیروز باز خوره ئی اویزك وه دین ئی مزدیسان ! په یزدان و
امهوسپندان كامك باز !

« اشم و هو و هشتم استی »
اشه آواذیه پاشوم ^۱ هست

(بخش = ۳)

یادگار جاماسپ

« یادگار جاماسپ » یا جاماسپ نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد ، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسشهایی راجع بمسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد . قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش-آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را از زبان جاماسپ نقل میکند . در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگوئیهای « زند و هومن یسن » دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل میکنند از روی نسخه چاپ مسینا^۱ نقل میشود . از آنجا که قطعه نامبرده تحت لفظ بفارسی جدید گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را بمراجعه اصل کتاب توصیه مینمائیم .

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : این دین اویره چند سال روا (رایج - برقرار) باشد ، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد .

1- G. Messinas .I, Ayâtkâri Zâmâspîk, Roma, 1639.pp. 6680.

(۲) جاماسپ بیتخش ۱ گفتش که : این دین هزار سال روا باشد . پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ بایکدیگر کین و رشک و دروغ کنند ، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومند تر شوند و شهر شهر را فرا گیرند . (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد ؛ از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود . (۴) به پیدادی به این ایرانشهر و دهبان (فرمانروایان) بارگران رسد ؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند . (۵) و همه نابین (نامرئی) و نا پیدا شود ، و بس گنج و خواسته شایگان نیز بدست و پادشاهی (دراختیار) دشمنان رسد . و مرگ بی زمانه (ناگهانی- نابهنگام) بسیار باشد . (۶) و همه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد ؛ آن ایرانی باز نا ایرانی باشد .

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند ، و درویشان خود فرخنده نباشند . و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند ، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد . (۸) و دختری که زایند به بها بفروشند ؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدائی را از ایشان جدا کند (بگیرد) ، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند ، و برای بدست آوردن خواسته زور و دروغ گوید ، و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند) . (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) نا پیدا (گمنام) به پیدائی رسند و زور و گواهی نا راست و دروغ فراخ شود . (۱۰) شب با

۱- در جاماسپ نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده. در اصل پتی
 اخشاه می باشد و هسینا بمعنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و بلفظ Majordome
 ترجمه می کند.

یکدیگر نان و می خوردند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر حاره سازند و بداندیشند .

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزند است بچشم حواری دارند . و بسیاری مردم به اوزدهنکی (در بدری) و بیگانگی و سختی رسند . (۱۲) و اندروای (آتمسفر - در هوا) آشفته گی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود . (۱۳) و بوم گزندك (زمین لرزه) بسیار بیاشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بیسوقع) بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد ، وابر بر آسمان گردد .

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد (خود داری کند) . (۱۵) و هر کس که او را اندك بیی (رفاه) است ، زندگیش بیمزه تر و بتر باشد ؛ و کلبه با کرده (نا تمام - خراب) خانه باشد . (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادگی به تنشان میمان نباشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود .) (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند . مهر و دو شرم (دلبستگی) ایشان به دمی (درشتی - پستی) باشد . (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند ، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و بر مندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند - (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کار زار کنند و از یکدیگر چیز بستانند - (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند . و کسی نیز چنانکه باید بکام خویش نرسد .

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند . گر چه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند . (۲۲) و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد ؛ و هر کس با اهریمن بیگانه است بخویشی او رسد . و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه

که اندر آن هنگام کنند ؛ (۲۳) تیز و زود دست بپاسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .

(۲۴) و آتشان ایران شهر به انجام و افسردگی رسند ؛ د هیر و خواسته (مال و منال) بدست انیران (نا ایرانیان) و دروندان (کفار) رسد ، و همه بی دین بباشند . (۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند و بر آنها نخورند ، و همه بدست سرداران بی سود (فرومایه) رسد . (۲۶) و هر کس کاری کند کردار او را بدیگری نپسندد . و سختی و انائیبه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بیمزه شود و بمرگ پناه برند .

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدائی (گمنامی) با بسیار مردم ، اسپ و سر نیزه تیز بر خیزد و شهر به چیرگی پادشاهی (فرمانروائی) خویش در آورد . (۲۸) خود میان پادشاهی نا بین (نامرئی) و ناپیدا باشد . (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به نا ایرانیان رسد ؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد ، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .

(۳۰) ترا این نیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد . (۳۱) پس آن خداوند پروزمند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند . (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایران شهر کنند ، و بساهیر (مال) همگان بدست ایشان رسد . و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند .

(۳۳) و اندر آن هنگام بد ، مهر و آزر (حرمت) نباشد ، ایشانرا مهتر از کهر و کهر از مهتر پیدا نباشد ، و آنانرا همپشتگی (دستیاری) نباشد .

(۳۴) ترا نیز این گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشك (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند . (۳۵) و نه بیند آن

کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمیانند .

(۳۶) ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندرگمیزند (مخلوط شوند) و کشور را به وشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند) .
(۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که : «من این بد و انائیة (زیان) را ننایم ، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم - آب و آتش را مردم بیازارند از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند .»

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست . (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت ، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) میگاهید ، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرفتی ، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند ، و پس هر که جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کند . و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) به پیدائی آورد .

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی بر خیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوئد (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند ، تا کار بکام خویش بیاشد . (۴۲) و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد ، و بآن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته باز گردد و از آن فراز مردم ایران شهر به نا امیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویش نگرند .

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پندشخوارگر مردی مهر ایزد را به بیند و مهر ایزد بسی راز نهان بآن مرد گوید . (۴۴) پیغام به پندشخوارگر شاه فرستد که : «این خداوندی کر و کور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند .»

(۴۵) بآن مرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند — جرار) و گنج و سپه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟ »

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که : « بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم . » او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید . (۴۷) چون گنج بدست آورد ، سپاه گوند زابل آراید و بدشمنان شود . (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترك و تازی و ارومی بهم آیند که . « پذیرشوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آنمرد بستانیم ! »

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود ، با بس سپاه گوند زابل ، بمیان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونهاى سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی ، با پذیرشوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند . (۵۰) و به نیروی یزدان ایرانشهر ، فرء کیان و فرء دین مزدیسنان و فرء پذیرشوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شکفتی کنند و از ایشان بهتر آیند ، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت .

(۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن ، پسر شما را بفرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند . (۵۲) و برود پسر شما پشوتن ، با ۱۵۰ هاوشت (امت) ، که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست (فره ؟ . .) من به درفش ، تا به پارس آنجائی که آتش و آبان نشسته‌اند ، (بر — قرارند) . آنجا یشت کنند . (۵۳) چون یشت سر برود ، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویسان را چنان به او سیهند (تباہ کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشد .

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید . و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید ، و انائیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بباشد .

در هودهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : « پس از آنکه دستوران مینوئی (روحانی) به ایرانتهر آیند ، و آن چند اوزده (بتکده) را زنند ، (ویران کنند) و جهان را از آبادیای (آلودگی) و پاکی و بی آلاشی گردانیده باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره يك یا چند خداوند و دهمد (پادشاه - فروانرا) باشند ؟ جهان را چگونه راینند (اداره کنند) ؟ داد دادستان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند ، اندر هنگام یاره (آفت - وبال) کم باشد ، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیهده (تباه شود) ، کار دادستان نه از داد ، بلکه از سات مر (زبر دستی) کنند ، سالو ماه و روز کمتر باشد .

(۳) چون هزاره هرشیدر باینگونه پانصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند ، و آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند .

(۴) پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسیهده (ویران کنند - بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند .

(۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فرازگیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد .

(۶) پس اورمزد ، سروثر - نیروسنگ را بفرستد که : « سام نریمان را بینگیزید ! » ایشان روند و سام را بینگیزند ، نریوشان را چنانکه بود باز دهند . سام برخیزد و بسوی ازی دهاک شود .

(۷) ازی دهاک که سام نریمان را ببیند ، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان ! هر يك دوستیم ، بیاور (یقین کن) تا من

خداوند و تو سپه - سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم !
(۸) سخن نه نیوشد (نشنود) و او گریزی بر سر آن دروندزند .
آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! تو خداوند و من
سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم ؟ » و سام سخن
آن دروند را نشنود و گریزی دیگر بر سر آن دروند زند و او
بمیرد .

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید . سوشیانس به همپرسه
(مشورت) اورمزد رود ، دین بپذیرد و بجهان روا کند . (۱۰)
پس نیروسنگ و سروش بروند کبخسرو سیاوشان ، توس نوذران
و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ،
اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند ، مردمان گیتی هم -
منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد
هیچش کار نباشد . پس دیو آز به اهریمن در آید (هرزه درائی
کند) که : « تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری
نتوانی کرد ! » (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث آید : « مرا خورش
باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ! »
نشنود . (۱۳) ازین رو اهریمن به آز (دیو آز) در آید که :
« برو ، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و
دام من بخور ! » دیو آز برود و همه دام و دهش اهریمن را
بخورد (تم = تیرگی ؟ . .) سپس گوید که : « سیر نشدم ! »
پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند .

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند : نزد یست
(ابتدا) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به
هاون گاه کند همه مردمان برخیزند ؛ چون یزش به ریبتون گاه
کند مردمان زنده شوند ، چون یزش به او زرن گاه کند مردمان
همه درست و بی دروش (رنج) باشند . (۱۵) چون یزش به
اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده
ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن گاه کند ۱ شهریور همه کوهها

۱ - « بدانکه شبانه روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ
گاه هاون باشد و يك دانگ و نیم گاه ریبتون و یک دانگ و نیم گاه اویرن باشد .
بقیه در پاورقی صفحه ۱۲۳

به جهان بتاود ، ايو شوست (فلزات) بهمه جهان باز ايستد و همه مردم به روي گداخته بگذرند و چنان اويژه و روشن و پاك شوند ، چونانكه خورشيد بروشنی .

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بیمرگ و بی درمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند . آنانرا چنان باشد که بکام خواهند .
فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

دنباله نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : « سیج (بلا) گران چند بار ، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار ، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد ؟ »

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : سیج گران سه بار باشد ؛ یکی بفرمانروائی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد .

(۳) نیاز چهار بار باشد ؛ یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی بسر رفتن هزاره زرتشتان باشد .

(۴) گزند گران سه بار باشد ؛ یکی به خداوندی منوچهر و یکی بخداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان .

(۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد ؛ یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد .

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد ؛ یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد ، و یکی به آن شما باخیون سپید که دین را جادوگر کرد ، که او را ارجاسپ خوانند

و از شب سه دانگ اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد . ، روایات فارسی هرمزدیار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهشن در ۲۵ بند ۱۰ - ۹ متون پهلوی ترجمه وست E.W.West. دیده شود.

و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که بهم آیند ترك و تازی و ارومی چون با آن دهد ستیزند .

دنباله دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید ؟

(۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان بجهان پدیدار گردد :

(۳) یکی اینکه شب روشنتر باشد .

(۴) دوم اینکه هفتورنگ (بناتالنعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد .) و بسوی خراسان گردد .

(۵) سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد .

(۶) چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، زودتر و پیشتر (بمقصود) رسند .

(۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند .

(۸) ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد .

(۹) هفتم اینکه دروج آرزو سهمناکتر باشد .

(۱۰) هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست - تر (؟) دارند .

(۱۱) نهم اینکه خرفستران مانند : پلنگ و گرگ چهار زنک (چارپا) را زیان بیش باشد .

(۱۲) دهم اینکه بدآگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند .

(۱۳) یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد ، بایشان زور و ناراستی گران گویند .

(۱۴) دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) شاید .

(۱۵) سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهر ، دهی (درشتی) باشد .

(۱۶) چهاردهم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زاینند بتر و نیروماتر (زیرکتر - زرنگتر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسند .

(۱۷) پانزدهم اینکه آذر میاں (محترمین) به بی آذر می و دروچی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زور گواهی بیش کنند . مرگ و زمان بزرگ شتاب عنتان (سیارگان) بهمۀ کنور رسد . (۱۸) پس دستور جهان بیابد و پیغامبر زند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند .)

(۱۹) شانزدهم اینکه دو ور (دریاحه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و عمۀ سگستان پر آب بیاشد .

زراتشت نامه

« زراتشت نامه » تألیف زرتشت بهرام بن پژدو ، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است . نویسنده پس از شرح احوال زرتشت ، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند . این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب « دبستان المذاهب » به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف اییاتی از بهرام پژدو نقل میکند . در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی ، زراتشت نامه را بهمراهی قطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و یادداشتهای گرانبهائی در شهر پترزبورگ بچاپ رسانیده است ۱ در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد .

۷۵ بی‌مرگی خواستن زراتشت

۱۲۷۶	نکو بشنو این قصه ارجمند	ز گفتار آن موبد هوشمند
	بیاورده از زند و وستا بدر	ز گفتار دادار پیروز گر
	نبشتم من این را بلفظ دری	که تا باشد آسان چو تو بنگری
	چنین گفت زرتشت پاکیزه رای	بهنگام پرسش به پیش خدای
	بدانکه که با بهمن امشاسفند	روان شد سوی آسمان بلند
۱۲۸۰	که بر من در مرگ را بسته کن	دل بد سگالان من خسته کن

(۱) F . Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. petersbourg 1904.

ص ۶۶-۷۷

ز راه کژی هیچ نارند یاد
 که ای دین پذیرفته و پر هنر
 بخوای ز من مرگ بار دگر
 بنالید در پیش دادار خویش
 یکی چیز مانده انگبین
 بگو آنچه بینی بما در بدر
 بدیدش جهانرا و هر چه درو
 بدید او همه بودنی بی حجاب
 ز اندیشه هر کسی زشت و ناز
 بدید آن نکو سیرت نیکنام
 ز موی و ز رنگ و ز چون وزچند
 بدید آن جوانمرد فرخنده بخت
 بفرمان یزدان نه افزون نه کاست
 همان دوزخ تنگ و تاریک و زشت
 که در خواب بیند دو گیتی چنین
 بفرمان دادار هر دو سرای
 نگر تا چه دیدی بمن بر شمار
 بدارنده آسمان و زمین
 روانها بدوزخ میان وبال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم بجایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شاد کام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت
 که هر جایگاهی ازو سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز ارزیر بودش بروی
 چو هفتم از او بود آهن گمخت
 که : ای مرد با هوش و عقل و هنر

که تا مردم دین بمانند شاد
 بدو گفت دادار پروزگر
 در مرگ بر تو بیندم اگر
 فرو ماند زرتشت در کار خویش
 بدادش خدای جهان آفرین
 به زرتشت گفتا که : یک قطره خور
 چو شد خورده آن ، مرد دینی ازو
 چنان چون کسی خفته بیند بخواب
 بدید از تن مردمان خون و منر
 ز گفتار و کردار هر یک تمام
 بدانست چند است بر گوسفند
 همان برگ و بیخ و گیاه و درخت
 که چندست و چونست و هر یک کجاست
 بدیدش دگر باره روی بهشت
 گمانی چنان آمد از مرد دین
 چو باز آمدش هوش در تن بجای
 بدو گفت یزدان که : ای خوب کار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز رب
 روان ورا در بهشت برین
 بسی را بدیدم توانگر بمال
 چو دیدم که منزلگهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روئین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر

۱۲۸۵

۱۲۹۰

۱۲۹۵

۱۳۰۰

۱۳۰۵

۱۳۱۰

- ۱۳۱۵ درختی که دیدی تو با هفت شاخ
بود هفت ره شورش اندر جهان
پس آن شاخ زرین که دیدی همی
ز من دین پذیری و پیغام من
بود شاخ سیم آنکه شاه زمین
شکسته شود جرم دیو پلید
۱۳۲۰ تن خود چو بیند بی کالبد
ابی کالبد لشکر خویشتن
به پرهیز دارند در دین پاک
ز شاخ برنجین که دیدی عیان
کسی کو بدانکه نه بهدین بود
شوند آن گوان تا نه بس روزگار
۱۳۲۵ ز شاخی که روین بخوانند اوی
کجا نام آن شاه هست اردشیر
جهانرا بیاراید او سر بسر
دگر باره آراید این دین به
پذیرد همه کس از او دین راست
۱۳۳۰ ببینند همه خلق آن راز اوی
ابی آنکه آیدش رنجی بتن
به پنجم که دیدی تو از زیر قام
که معروف بهرام نامش بود
۱۳۳۵ ز مینو بود راهش و شادکام
چو مردم بکیتی بود شادخوار
بدوزخ بماند از آن درد و غم
ششم شاخ پولاد ای هوشیار
که آن هست هنگام نوشیروان
۱۳۴۰ بهنگام او مزدك بد گهر
بود دین به را چو پتیاره ای
چو بر مردم دین کند کار تنک
بدانرا رها کن بکردار خویش

۵۸ دور آهن گمخت

بهفتم از آن شاخ آهن گمیخت ز گیتی بدانکه بیاید گریخت

دگرگون بود کار و شکل همین
 که دین بهی را زند بر زمین
 جهان کرده ازخویش بی نام و تنگ
 بود بتری در سر انجام او
 مگر کینه و فتنه و شور و شر
 نه پیران شافرا بود حشمتی
 ز دین دشمنان جانش آید ستوه
 نباشد بگفتارشان اعتماد
 نه با نیک مردان بود قدر و آب
 همه نام او بفکنندش بخواك
 دروغ و محالش بود بر زبان
 جهانی در افکنده در رستخیز
 ندارندش از خوردنیها جدا
 وزین کار کس را نباشد خبر
 چو باشد نسا زو چگونه جهند
 نه بینی تو با خلق روی زمین
 نه بینی کسی که بود دین پسپیچ
 بود سال و مه کار او بی نوا
 بود پر خلل روز و شب کار او
 همان مرد دیندار کهنتر شود
 چو شد کار و کردارشان بی نوا
 صد آتش بیک جای باز آمده
 ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
 نه پیدا مر آن بی سرانرا سری
 بر آرند آن قوم ناپاک دین
 بفرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت آزاده و پاک تن
 بمانده غریوان بدست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر
 ز پیمان شکستن ندارند عار
 فتد پادشاهی بید گوهرا
 نرانند جز بر جفا بارگی

۱۳۴۵ هزاره سر آید ز ایران زمین
 بود پادشاهی آن دیو کین
 سیه جامه دارند درویش و تنگ
 هر آنکس که زاید بهنگام او
 نیایی در آن مردمان يك هنر
 نه نان و نمك را بود حرمتی
 مر آنرا که باشد دلش دین پژوه
 نه بینی در آن قوم رای و مراد
 نه با دین پرستان بود زور و تاب
 که با اصل پاکست بادین پاک
 کسی کو بد آیین بود بیگمان
 همه کار او نيك و بازار تیز
 گرفته همه روی گیتی نسا
 در آمیخته جمله با یکدگر
 بناکام هر جا که پی بر نهند
 جز آز و نیاز و بجز خشم و کین
 بجز راه دوزخ نورزند هیچ
 کسی را که باشد بدین در هوا
 ندارند آزر و مقدار او
 پس این دین پاکیزه لاغر شود
 یزشهای بد مرد باشد روا
 بود پر خلل کار آتشکده
 نیابند هیزم نیابند بوی
 نه بیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 ردانی که در بوم ایران بوند
 بود جفت آن قوم بی اصل و بن
 همان پور آزادگان و ردان
 بخدمت شب و روز بسته کمر
 چو باشند بی دین و بی زینهار
 ز ایران زمین و ز نام آوران
 به بیداد کوشند یکبارگی

۱۳۵۰

۱۳۵۵

۱۳۶۰

۱۳۶۵

۱۳۷۰

۱۳۷۵

- ۱۳۸۰ چو باشد کسی بی بدو راستگوی
کسی را بود نزدشان قدر و جاه
بدانکه هر آنکس که باشد بتر
گواهی دهندش همه بر دروغ
ندارند شرم از گناه چنین
بدانکه که آید هزاره بر
بر آید بسی ابر بر آسمان
ز گرمای گرم وز سرمای سخت
ز چشمه بکاهد همه آبها
چو باران کم آید همی برزمی
بسی کم شود گاو با گوسفند
شود خرد تر مرد را کالبد
بکاهد تک اسب و زور سوار
کسی را که کستی بود بر میان
ز بس رنج و سختی که آید بروی
یزشهای یزدان ندارند یاد
نه نوروز دانند و نه مهرگان
کسی کو کند خود یزشتی پسیج
ز بهر روان هر که فرمود یشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان
بسی نامداران و آزادگان
ز درویشی و رنج واز نام و تنگ
سفندارمذ برگشاید دهان
نه مردم در آن روزگاران بد
ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
چو برگردد از مهتران تخت و بخت
بسی نعمت و مال گرد آورند
گنه کار باشند از کار خویش
ز سختی و تنگی و رنج و نیاز
پس آنکه چنین گفت پروردگار
که این حال با موبدان وردان
بدانند هرکس سرانجام خویش
- همه زرق دارند گفتار اوی
که جز سوی کژی نباشدش راه
بود هر زمان کار او خوبتر
که تا زان دروغش فزاید فروغ
نه راه دیانت نه آیین دین
شود کار عالم بشکل دگر
که باران نبارد بهنگام آن
بریزد بسی برگ و بار درخت
در آید بهر کار در تابها
پدید آیدش رودها را کمی
بود جملگی کارها را گزند
بود قوت مردمان سست و بد
نماید هنر در تن گاو کار
بود با نهیب و گریزد نهان
تن او کند مرگ را آرزوی
دگر گونه گردد همه رسم و داد
نه جشن و نه رامش نه فروردگان
نیابد ازو یشتنی مرد هیچ
پشیمان شد از گفت خود بازگشت
که بر رسم جد دین روند آنزمان
که آواره گردند از خان و مان
بود تنگدل مردم و دست تنگ
برون افکند گنجهای نهان
ز صد يك نه بینی که دارد خرد
بر آید سپاهی بایران زمین
ابا بندگان اوفتد تاج و تخت
مر آنرا بزیر زمین گسترند
همی نایدش شرم کردار خویش
شود چیره بر مردمان مرگ و آرز
به زرتشت پینمبر روزگار
بگو تا بگویند با بخردان
بورزند کرفه در ایام خویش

۱۴۱۰ بگیتی چو بینند رنج گران
چو فرسوده داری تنت را برنج
چو آسوده داری تنت را بنزار
حقیقت چنان دان ترا آن سری
ز نیکی بیایی سر انجام نیک
دگر باره زرتشت پرسید باز
۱۴۱۵ کزان روزگار بد پر خطر
کسی را که وستا بود بر زبان
چگونه گذارند با آن گروه
درون را به برسم چگونه یزند

۵۹ آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره

۱۴۲۰ چنین داد پاسخ جهان آفرین
چو رنجش بود مرد دین را تمام
نیایش که آنرا بخوانند راست
بود یشت آن روزگار خطر
که يك واج وستا و زند آنزمان
دگر باره چون سر هزاره بود
۱۴۲۵ ز سختی کشیدن تن مرد دین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب
اگر زندگی شان بود بیشتر
پس آنکه چو آید هزاره بسر
ز هر جانب آهنگ ایران کنند
۱۴۳۰ چو رخ زی پذیرد بخوار گر آورند
رسد کار آن بدسگالان بجان
چنین بود خواهد که گفتم ز راز
نماند بيك گونه کار جهان

۶۰ پرسیدن زراتشت دگر بار از یزدان

۱۴۳۵ ز هر مزد دادار پیروز گر
بود دین به را کسی خواستار
کند هیچکس یاری دین به
چگونه شود دین ناپاک پست
چگونه شود کار ایشان بساز
پرسید زرتشت بار دگر
که از بعد این محنت روزگار
شود تازه این رسم و آئین به
سیه جامه را کی نماید شکست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز

- ۱۴۴۰ سر انجام ایشان چگونه بود
ایا آفریننده دادگر
که جانم ز تیمار گریان شدست
بدو گفت دادار پروردگار
که کس جاودانه نماند بغم
بگیتی هر آنکس که محروم گشت
دگر آنچه پرسیدی از روزگار
چو آید بگیتی نشان سیاه
برآید همه کامه دیو خشم
بدانکه بیاید سپاهی ز روم
ابا جامه سرخ و با سرخ زین
چو هنگام ایشان بود در جهان
۱۴۵۰ زمین خراسان ز نم و بخار
شود عالم از باد تاریک فام
بسی اوفتد در زمین بوم و برز
شود چیره بر خلق آرز و نیاز
۱۴۵۵ بدان وقت هرمزد نیرو کند
برآیند با یکدگر ترك و روم
همیدون بیایند قوم عرب
تلی کشته گردد ز هر دو گروه
ز بس گونه گونه درفشان درفش
۱۴۶۰ شود مرز ایران سراسر تباه
همه آذران زی پذیرد بخوار گر
بدشواری از جایگاه بر گردند
بیارند آذر کشپ گزین
نشینند در غار و کوه و کمر
نیارد پدر یاد فرزند خویش
۱۴۶۵ چنین گفت زرتشت پاکیزه رای
که گر عمر این قوم نبود دراز
نورزند بیهوده باری گناه
ز کوتاهی عمرشان باك نیست
۱۴۷۰ دگر باره گفت ای خداوند پاك
که بی کار کرفته ز دنیا شود
ازین حال کن بندگانرا خبر
دل از انده و رنج بریان شدست
که ای مرد دیندار انده مدار
نماند بکس بر دو گونه ستم
بمینو چنان دان که مفهوم گشت
که کس دین به را بود خواستار
دگرگون شود ساز و آیین و راه
از آن ترك بی رحمت تنگ چشم
بداندیش و بد فعل و ناپاك و شوم
يكايك بكردار دیو لعین
پدید آید از چند گونه نشان
شود چون شب داج تاریك و تار
همان آب روشن شود تیره فام
که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
فزونی بود رنج و درد و گداز
و ناهید را باز زیر افکند
در افتند درهم چو باد سموم
بر انگیزخته شر و شور و شعب
ز کشته بهرمرز بر کوه کوه
جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
ز ترك و ز تازی و رومی سپاه
برند اندر آن روزگار بتر
مر آنها بدشوار گر آورند
به چیچست گرماب مردان دین
نماند کسی در پذیرد بخوار گر
از آن رنج و سختی که آید به پیش
از آن پس که نالید پیش خدای
بیفتند باری بگرم و گداز
ندارند دیوان خود را سیاه
کجا مرگ با زندگانی یکیست
چگونه بر آید بدانرا هلاك

- جو آید بر ایشان زمانه بسر
چگونه بود آخر کارشان
چنین پاسخ آورد پروردگار
بر آید نشان از خراسان سیاه
که گردد هشدیر ز مادر جدا ۱۴۷۵
- چو سی ساله باشد مر آن کاردان
یکی شاه باشد بهند و بچین
مر او را یکی پور شایسته کام
هماوند باشد مر او را لقب
گرو عیش شاپور خوانند نام ۱۴۸۰
- نشان آنکه چون آید اندر جهان
زمانه دهد باب او را بیاد
چو بیست و یکی ساله گردد پسر
بهر سو بعالم شود تازیان
کشد سوی بلخ و بخارا سپاه ۱۴۸۵
- بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
درفشان بسیار چینی پرند
وزان پس چو هر مزد بالا کند
بدانگاه بینی که بندد کمر
ز پارس و خراسان و از سیستان ۱۴۹۰
- سه گونه درفش درفشان بود
شود اشکر دیو نا پایدار
ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
بایران بپاشد سه جنگ تمام
همه پارس و شیراز پر غم شود ۱۴۹۵
- بیایند پس آنکه شه سر فراز
چو دانسته باشد ز کار فلک
به نیروی دادار پیروزگار
چنان گردد احوال آن روزگار
بگردند هرسو بیازار و کوی ۱۵۰۰
- هر آنکه که بینند مردی براه
ز بی مردی آیند نزدیک مرد
به بیند از اول نشان ضرر
کجا بشکند تیز بازارشان
بزرگشت پیمبر روزگار
جو آید بوقت و بهنگام گاه
بدین وقت اندر که گفتم ترا
پذیردش دین و ره راستان
ز تخم کیان اندر آن وقت کین
نهاده بر آن پور بهرام نام
ز شاهان گیتی باصل و نسب
بیاید ز گیتی بسی نام و کام
ستاره فرو بارد از آسمان
بهنگام آبان مه و روز باد
ابا لشکر گشن بسیار مر
بیاید مراد دل از دشمنان
کند روی کشور ز هرسو نگاه
شه نسامور سوی ایران زمین
شود شاد از دیدنش مستمند
و ناهید را زیر خویش آورد
یکی مرد دین در بدشخوارگر
یکی لشکر آرد عجب بیکران
وز آنجا بیاری ایران شود
بسی خسته و کشته در کارزار
ز دیو سه پوش و گرگ دوزنگ
بسی کشته کردند مردان نام
بجای طرب رنج و ماتم شود
ابا خصم ایران شود کینه ساز
بر آردش دشمن ز قمر سمک
بر آرد از آن بد فعالان دمار
کجا زن بیاید ز خانه هزار
ز بی مردی ایشان شده مرد جوی
تعجب بمانند در وی نگاه
بدان تا بجویند درمان درد

- ۱۵۰۵ زمانشان چو آید حقیقت بسر
 که آید بیک شب بدو باد سرد
 فرستم سوی کنگدز آگهی
 کمر بندد از بهر شاهی و دین
 پشوتن بیاید به نیروی من
 ابا وی سه پنجاه مرد هم
 شود اهرمن جنگ را چاره گر
 از اهریمنان لشکر بیکران
 چو آواز هادوخت و وستا و زند
 دوارند دیوان ز ایران زمین
 بیاید پس آن شاه فرخنده نام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 ۱۵۱۰ نشیند ابا موبد موبدان
 همه آذران زود باز آورند
 نشانند چون شاه بر گاه خویش
 ز عالم ببرند تخم بدان
 پشوتن کند آفرین بی شمار
 شود سوی شاهی و ایوان خویش
 ۱۵۲۰
- بود چون درختی پراز برگ و بر
 شود برگ و بارش چو از باد گرد
 بنزد پشوتن سرش بهی
 پس آنگه بیاید بایران زمین
 جهانرا بشوید ز بد گوی من
 پس آنگه کند یشت یزدان تمام
 ابا نره دیوان پرخاشگر
 بیایند نزد پشوتن دمان
 از آن موبدان و ردان بشنوند
 سراسیمه گردند مانده حزین
 که بهرام خوانند و را خاص و عام
 جهان را رهاند از آن گمرهان
 به پیش اندرش بخردان و ردان
 برو بر بسی وقف ساز آورند
 شود گرگ درنده مانند میش
 نشینند با کام دل بخردان
 بر آن ملک و هم رعیت شهریار
 چو یابد همه کام و فرمان خویش

(بخشی = ۴)

حواشی و ملحقات

۱ - در نخستین صفحه ۱۶ بند ۱۱ - مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری میآورد : . . . آنحضرت فرمود که : بشنوید بدرستیکه من الان خبر میدهم بشما چیزهایی را که بعد از آن شدن است ، پس برسانید اینها را کسانی که از شما ها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند . بعد از آن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند ، وقتیکه از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که : بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا صد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برگ هر دو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت . بعد از آن خار میباشد بدون برگ ، یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت .»

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار

مجلسی چاپ تهران ۱۳۵۶ ص ۲۴۷

۲ - در دوم ص ۲۱ بند ۳ - د امیرالمؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا ص با وی عهد و پیمان نموده که خبر ندهد چیزهایی را که بعد از آنروز واقع شدن است مگر بآنکه که از عترت اویند .»

ترجمه فارسی جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۳

۳ - در سوم ص ۲۳ بند ۷ د ۹ - آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم .

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۴ - در سوم ص ۲۳ بند ۱۴ د ۱۱ - پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه میبینی گفتم شاخه‌ای از درخت بادام میبینم .

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵ - در سوم ص ۲۴ بند ۱۸ د (۱) این نیز در دین پیداست که زراتشت اسفندتمان یکباره نزدیک اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمریم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سخت عظیم بزرگ باشد . (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنها تور بر اتروش خوانند و او را هوش بدست تو است و ترا بدست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باشی او نیز زنده باشد ، پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی‌اومید باشند و بکار و کرفه بخشش نکنند و دین ضعیف شود . (۳) پس خرده‌روپ آگاه يك ساعت به‌زراتشت داد . (۴) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید . (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (۶) روان کسانی دید در دوزخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید . (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر میباید که اهوشی که همه من تا رستاخیز پیوند بماند . (۸) مرا اینچنین بهتر میباید و اهوشی نمیباید و نمیخواهم .

صد در بند هش - ۳۶ صفحه ۱۰۶ - ۱۰۷

۶ - در سوم ص ۲۴ بند ۲۰ د ۲۵ - اینک شما را پیش خبر دادم .

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷ - در سوم ص ۲۴ بند ۲۳ د ۲۷ - و در آسمان جنگ

شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند . . . ۹ - و اژده های بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که با ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد . او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند . .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب دوازدهم

د ۴۱ - پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است . . (۴۶) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی . .

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸ - در چهارم ص ۲۷ بند ۴ * ۱ : د . . و بیدق های سیاه از سمت خراسان رو میآورد و یمانی خروج مینماید و منبری از مصر ظاهر میشود و شهرهای شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند و ستاره دم - دار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیک میباشد که دو طرف آن بهمدیگر برسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن بهمه طرف منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی میباشد . . و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراشته بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشوند . . و در بنداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد . .

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۲۲

۹ - در چهارم ص ۲۷ بند ۴ * ۲ : د ۲۲ - خداوند چنین میگوید : ایک قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست ۲۳ - و کمان و نیزه خواهند گرفت ، ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند . باآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر آسیان سوار شده مثل مردان جنگی بصد توای دختر صهیون صف آرائی خواهند کرد . .

(۲۸) همهٔ ایشان سخت متمرّد شده‌اند و برای تمامی کردن گردش میکنند . برنج و آهن میباشند . . . (۳۰) نقره ترك شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان را ترك کرده است .

کتاب ارمیاء نبی باب ششم

۱۰ - در چهارم ص ۲۸ بند ۱۴ و . . در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت مینمایند بزرگ و کوچک رحم نمیکند و کوچکان تعظیم بزرگان را بجا نمیآورند پس در آنحال بر میانگیزاند خدا کسی را که قلعه های ضلالت ودلهای قفل شده را میگشاید . .

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده : و در وقتیکه احبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند . . . و سخنان خلاق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در وقتی می شود که ستاره دمدار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منتقطع میشود و انهار را میخشکاند و روزگار ها مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران می باشد . . .

ترجمه بحار الانوار ص ۵۴

۱۱ - در چهارم ص ۲۸ بند - ۱۵ ، ۱۰ - و در آنزمان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ - و بسا انبیاء کذب ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند ۱۲ - و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد .

انجیل متی باب ۲۴

روایت از طالقانی : . . . وقتیکه خلاق نماز را میمیرانند یعنی آنرا بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیاورند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدینا فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قلع ارحام نمودند و تابع خواهشهای

نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد . . . و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانی که کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند . . . و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید . . . و خواعشهای خلاق با همدیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاقها شکسته گردیدند و بلائی که وعده شده بود نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهر های خودشان در تجارت شریک گردیدند و صداغای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلاق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و ارادل قوم برایشان رئیس شدند . . . و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امین شمرده گردید . . . و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ . و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد . . . و پوست گوسفند را بر دلهای گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دلهایشان گندیده تر است از مردار ها و تلخ تر است از صبر . . .

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۱۲ - در چهارم ۱۸ ص ۲۸ روایت این عقده : و صادق ع فرمود که پیش از قیام قائم ع ناچار است از قحطی که خلاق در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها . . .

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۳۹

۱۳ - در چهارم بند ۲۱ ص ۲۸ وصایای رستم به برادر خود (شاهنامه)

بایران چو گردد عرب چیره دست	شود بی بها مرد یزدان پرست
برنجد کسی دیگری بر خورد	بداد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی سود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را وفا	روان و زبان ها شود پر جفا

از ایران واز ترك واز تازیان نژادی پدید آید اندر میان نه دهقان نه ترك و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود همه گنجها زیر دامن نهند بمیرند و کوشش بدشمن دهند

۱۴- در چهارم بند ۲۰ روایت از محمد بن یحیی : . . .

و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند . . و خلاق را دیدی که بشهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رأی و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید . . دیدیکه حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند . . . و مردم را دیدی که محارم خود را و طی میکنند . . . و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردید . . و مرد شریف و محترمی را دیدیکه او را ذلیل میکند کسیکه آنمرد شریف از تسلط او میترسد . و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن بر خلاق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل برایشان سهل و آسان . . . و دیدیکه راستگوترین خلاق در نزد ایشان دروغگو و افترا کننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود . . . و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شده و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که بآن مالک شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفنهاش فروخته میشود . . . و مرد را دیدی که به نماز گاه خود میرود ، بر میگردد و حال آنکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دلهای خلاق را قساوت گرفته و چشمهایشان خشکیده . . . و مردار را دیدی که آشکار شد و خلاق بآن رغبت بهم رسانیده . .

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۳۵ - ۲۳۶

۱۵- در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمد بن یحیی :

« . . و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد . . و دیدی که عقوب پدر و مادر

آشکار گردیده و دیدیکه بایشان اعانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلائق شده‌اند . . و دیدی که خلائق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترك كردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده‌اند و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد

بحار الانوار ص ۲۳۶

۱۶ - در چهارم بند ۳۶ - ۳۷ ص ۳۱ در وقتیکه علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد . . فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند . . و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزیان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزمین فرو رفتن واقع میشود .

بحار الانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدوق : « فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سرمیزند و بسوی ایشان بر میگردد . »

بحار الانوار ص ۲۱۱

روایت مؤلف : « عرض کردم یا بن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد ؟ فرمود : در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلائق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود . . . »

بحار الانوار ص ۲۱۲

۱۷ - در چهارم بند ۴۶ ص ۳۲ « حضرت امام جعفر صادق به محمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علامات زیادی دارد

عرض کرد : چیست آن علامات ؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان و جوع بفلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن بهوبها و طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ربیع و زراعتها بی برکتی میوه ها و بشارت ده صابراں به تعجیل و خروج قائم .

مظاهر الانوار چاپ تبریز ۱۳۸۰ ص ۴۲۵

۱۸ - در بند ۴۹ صفحه ۳۳ . . . و یا علی سیف قاطعی است که خداوند برای اوروم و چین و ترك و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح میفرماید . . . قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی که بمردم میرسد . . . و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تنبیر در حالشان تا بآن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق بزرگ بیند .

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت کرده .) کتاب

الفرائد ص ۲۹۰

۱۹ - در چهارم بند ۵۷ ص ۳۴ و حیر بن نوح روایت کرده که گفتم بابی سید حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدتر از سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است . ابوسعید گفت همین را از جناب پینمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود و تزايد خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتواند مسلمان نام خدا را یاد کند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد بر انگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین پاره های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار گردد .

مظاهر الانوار ص ۳۹۷

. . . در عقد الدرر مرویست از عبدالله بن عباس : و اما مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده

از جور ... و میاندازد زمین پاره‌های جگر خود را . راوی پرسید که پاره‌های جگر او چیست ؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره .»

نجم‌ناقب چاپ‌شیراز ۱۲۴۶ ص ۵۷

(نیز رجوع شود بترجمهٔ بحارالانوار ص ۲۵)

۲۰ - در چهارم بند ۶۳ ص ۳۵ د رسول خدا ص فرمود : که حال شما چگونه می‌باشد در وقتی که زنان شما ضایع و فاسد یعنی زنا کار و جوانان شما فاسق یعنی لواط کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از متکرر نهی تنماید .»

بحارالانوار مجلسی ص ۲۰۷ - ۲۰۸

۲۱ - در چهارم بند ۶۴ ص ۳۵ د ۷ - زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید ۸ - اما همهٔ اینها آغاز درد های زه است .»

انجیل متی باب ۲۴

۲۲ - در چهارم بند ۶۷ ص ۳۵ د جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده ... حضرت فرمود : بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما حاضر و شاهد است بآنکسی که غایب است تبلیغ نماید .»

کتاب الفرائد ص ۲۶۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز دیده شود .)

« ... من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و سوگند میدهم از شما ها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بنایبان برسانند ...»

جلد ۱۳ بحارالانوار ص ۲۲۹

۲۳ - در چهارم بند ۶۸ ص ۳۶ د ۱۹ - شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان میپوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر میبرد ۲۰ - و فقیری مقروح بود ایلماز نام که او را بر درگاه او میگذاشتند ۲۱ - و آرزو میداشت که از پارهائی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده

زبان بر زخم های او می مالیدند ۲۲ - باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند ۲۳ - پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را ازدور و ایلنازر را در آغوش دید ۲۴ - آنگاه باواز بلند گفت : ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلنازر را بفرست تا سرانگشت خود را بآب تر ساخته زبان مرا خنک سازد زیرا درین نارمعذبم ۲۵ - ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلنازر چیز های بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب . »

انجیل لوقا باب شانزدهم

۲۴ - در پنجم بند ۹ ص ۳۸ د ۲۸ - که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زه شده است - سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد . . . ۳۰ - و در آفریز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی بزمین بنکرد اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاك آن بظلمت مبدل شده است . »

کتاب اشعیاء نبی باب پنجم

۲۵ - در ششم بند ۴ ص ۳۹ د ۲۹ - وفور بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاك متزلزل گردد . »

انجیل متی باب ۲۴

۱۰ - زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشنائی خود را نخواهند داد . و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنائی خود را نخواهد تابانید . »

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۳

۱۰ - آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند . »

کتاب یوئیل نبی باب ۲

۲۰ - خورشید بظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند . »

کتاب اعمال رسولان باب ۲

« ۲۰ - باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم (ع) بزمین تا اینوقت واقع نشده پس در اینوقت حساب منجمان باطل میشود .»

بحار الانوار مجلسی ص ۲۱۷

« امیرالمؤمنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمیکند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده اند .»

بحار الانوار ص ۲۲۵

« . . و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اگر شهر فرو رود و از جمله آیات آفاتی ظهور ستاره دنباله دار است از مشرق که چون ماه روشن شود . . و از آنجمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حبس سه شبانه روز زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجب علامات قریب قیام قائم است . .»

حواشی حلیه المتقین مجلسی چاپ خراسان ۱۳۱۶ صفحه ۴۵ - ۴۶

۲۶ - در ششم بند ۵ ص ۴۰ « . . ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نائره این فتنه برایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسمت مشرق و لشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند . .»

بحار الانوار ص ۲۱۰

۲۷ - در ششم بند ۹ ص ۴۱ « . . و لشکری بفرستند بمکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون لقاع ابیض رسیدند یعنی زمین سفید که همان پیدا باشد که در احادیث سابق مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد . . .»

مظاهر الانوار ص ۴۲۸

۲۸ - در ششم بند ۱۰ * ص ۴۱ « در تفسیر عیاشی از جابر بن عمر جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر

فرمود بر جای خود قرار گیر و دست پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که بجهت تو ذکر کنم به بینی در دمشق شام ندا کنند و خسف اتفاق افتد یعنی فرو رفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا بجزیره منزل کردند و رومیان آمدند در رمله منزل کردند در زمینهای عرب اختلاف و نزاع شود و در شام سه علم بر پا شود: اصبه و ابقع و سفیانی غالب شود بر خرسوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد او را . . . و علمی از خراسان بیاید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود و لشکری بفرستد به مدینه و کشته شود .

مظاهرا الانوار ص ۴۲۶ - ۴۲۷

روایت از شیخ طوسی: « . . و خودتان را نگهدارید از اینکه در روی زمین لشکر کشی بکنید و قتیکه طائفه ترك واهم روم با هم در افتادند و در روی زمین جنگ بسیار گردید . . »

بحارا الانوار ص ۲۱۹

۲۹ - در ششم بند - ۱۰ * ۲ ص ۴۲ « ۱۶ - آنگاه هر که در یهودیه باشد بکوهستان بگریزد ۱۷ - و هر که بر بام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه بزیر نیاید ۱۸ - و هر که در مزرعه است بجهت برداشتن رخت خود برنگردد . . ۲۱ - زیرا که در آنزمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتداء عالم تاکنون نشده و نخواهد شد . »

« ۲۱ - تا بمغاره های صخره ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند . بسبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامیکه او برنخیزد تا زمین را متزلزل سازد .

کتاب اشعیا نبی باب دوم

« . . در حالیکه بفتنه و آشوب دچار شده اند در شهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشد و خواه بیابانی بقتل میرسانند . »

بحارا الانوار ص ۲۲۷

۳۰ - در هفتم بند ۲ ص ۴۳ « - کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند . امته را بوی تسلیم میکند و او را بر پادشاهان مسلط میگرداند و ایشانرا مثل غبار بشمیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد بکمان وی تسلیم

خواهد نمود ، ۳- ایشان را تعاقب نموده برایشان با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت.»

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

برآشوبد ایران و توران بهم	ز کینه شود زندگانی دژم
پراز جنگ گردد سراسر زمین	زمانه شود پر ز شمشیر کین
بسی سرح وزرد و سیاه و بنفش	کز ایران بتوران به بینی درفش

شاهنامه

« ۲۵- کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد و مانند کوزه گریکه گل را پایمال میکند . »

کتاب اشعیا نبی باب ۴۱

« ثوبان روایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همه ایشانرا بکشند بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است . . . »

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

« و مقدمات خروج مهدی ۴ به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است . . . و از آنجمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات بکوفه . . . »

حاشیه حلیۃ المتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علمهای سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود . او از حدیثی از قول محمد نقل میکند که روزی گفت : « پس از من اهل بیت من تحمل رنجهای بسیاری خواهند کرد ایشانرا پراکنده خواهند ساخت و تعقیب خواهند نمود تا هنگامیکه مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را بمردی از خاندان من بپارند . »

دارمستتر حدس میزند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابومسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای عباسی میباشد . خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی عباس بوده مبدل بلباس سبز بشود .

« . . . در زمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میآید

نزد آنها بیایید . . . تا وقتی که از سمت مشرق جماعتی بیایند با علمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند و نصرت میابند .

بحار الانوار ص ۳۰

۳۱- در هفتم بند - ۴ ص ۴۳ روایت از ابن عقده . . . از ابی جعفر (ع) شنیدم میفرمود وقتی که ظاهر شد بیعت نمودن خلائق بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خرد برمیخیزد و لوای داعیه برافرازد.

بحار الانوار ص ۲۳۱

۳۲ - در هفتم بند - ۶ ص ۴۴ د ۱۰ - و چون فرشته سیم نواخت ناگاه ستاره عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و برثلث نهرها و چشمه های آب افتاد .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۸

د ۱ - و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد . زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ۲- و آبتن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمیآورد .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۲

در منتهای پهلوی ص ۱۶۰ قطعه ای وجود دارد که اینطور شروع میشود : « کی خواهد بود زمانیکه پیکی از هندوستان برسد ؟ آنگاه شاه بهرام از تخمه کیان پدیدار شود . . » اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیه و مزگت = مسجد آمده نشان میدهد که بعد از اسلام نوشته شده است . در کتابی که متعلق به آنکتیل دوپرن بوده ۱ مینویسد : « در کجا بهرام کی پدیدار خواهد شد ؟ - از جانبی که خورشید برمیخیزد و در کشوری که میان هندوچین است ؛ میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . میگویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد . . در سال ۹۰۳ پارسی پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد آمد . یزدان به آنچه که نهان است آگاه میباشد . » در متون پا زند گرد آورده ارودادالجی

کرساسپیچی انیتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱-۱۶۳ دعائی بعنوان بهرام
ورجاوند وجود دارد : «دعای بهرام ورزاوند پادشاه دین مازدیسنان»
۳۳- در هفتم بند - ۱۰ ص ۴۵ « ۱ - و چون عیسی در ایام
هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند
از مشرق به اورشلیم آمده گفتند ۲ - کجاست آن مولود که پادشاه
یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش
او آمده‌ایم .»

انجیل متی باب ۲

۳۴- در هفتم بند - ۱۵ ص ۴۶ « ۱ - و در آنروز هفت زن
بیک مرد متمسک شده خواهند گفت نان خود را خواهیم خورد و رخت
خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را
بردارد .»

کتاب اشعیاء نبی باب ۴

۳۵- در هفتم بند ۱۶ ص ۴۶ « ۱۴ - در وقت شام اینک خوف
است و قبل از صبح نابود میشوند . نصیب تاراج کنندگان ما و حصه
غارث نمایندگان ما همین است .»

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۷

۳۶- در هفتم بند ۱۹ ص ۴۷ « ۲ - و در ایام آخر واقع
خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد
و فوق تلها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امتهای بسوی آن
روان خواهند شد. ۳ - و قوم‌های بسیار عزیمت کرده خواهند گفت:
بیائید تا بکوه خداوند و بخانه خدای یعقوب بر آئیم تا طریقه‌های
خویش را بما تعلیم دهد و براههای وی سلوک نمائیم زیرا که شریعت
از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد ۴ - و او
امتها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد
کرد»

کتاب اشعیاء نبی باب ۲

۳۷- در هفتم بند - ۲۲ ص ۴۸ « ۱ - و دیدم که اینک بره ۱

۱ - بره علامت خوره ایزدی است. در کارنامه اردشیر یا پکان مانند روح القدس
به اردشیر میرسد. (در چهارم بندهای ۱۵-۱۷) .

بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم میدارند . «

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۴

« شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود ، در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند . «

حق الیقین چاپ طهران ۱۳۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

« باقر ع میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه در آن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پائیز پی همدیگر می آیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند . . . آنوقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند . «

بحار الانوار ص ۲۲۴ - ۲۲۳

« . . . تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بیائین می آیند تا اینکه به مسجد الحرام داخل میشوند . . . «

بحار الانوار ص ۲۵۳

« . . . اول کسی که از مخلوقات بآنحضرت بیعت میکند جبرئیل ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکند . . . «

بحار الانوار ص ۳۶۶

« حضرت باقر ع فرماید گویا نظر میکنم بآنحضرت که بنجف و کوفه بالا میرود با سیصد و ده نفر که دلهای ایشان مانند پاره آهن است . «

حاشیه حلیه المتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸ - در هفتم بند ۲۶ ص ۴۹ د ۷ - و در آسمان جنگ شد . میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و

فرشتگانش جنگ کردند . . . ۹ - و از دهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند .»

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۲

۳۹ - در هفتم بند - ۲۸ ص ۴۹ « بیست و هفتم باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنجناب شمرده و آن بمنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آنحضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند با هم چرا کنند . »

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

۴۰ - در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ « سیدعلی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعدالسعود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگان را برای خود که آزمودم دلهایشان را برای ایمان . . . »

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان شکن ، چاپ تهران) .

۴۱ - در هشتم بند ۲ ص ۵۱ « ۶ - و گرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم . و طفل کوچک آنها را خواهد راند ۷ - و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد ۸ - و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افمی خواهد گذاشت ۹ - و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد

بود مثل آنهائیکه دریا را میپوشانند ۱۰ - و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه‌یی بجهت علم قوما بر پا خواهد شد و امتها آنرا خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود .

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

۴۲ - در هشتم بند ۳ ص ۵۱ و ۲۵ - گرگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاه گاه خواهد خورد و خوراک ماسرخاک خواهد بود . خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود .

کتاب اشعیاء نبی باب ۶۵

« . . بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلاق میباشند و هیچیک از آنها بدیگری آزار نمی‌رساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن بر میدارم وستم هر گزنده را زایل میگردانم و برکنهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همه میوه های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رأفت و مهربانی را بمیان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی ببعضی دیگر تفوق نمیکنند . »

بحار الانوار ص ۲۸۲

۴۳ - در نهم بند ۲ ص ۵۳ و ۱۲ - آنگاه یوشع در روزیکه خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت : ای آفتاب برجبعون بایست و تو ای ماه پروادی ایلون ۱۳ - پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یا شر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب بتمامی روز بفرو رفتن تعجیل نکرد ؟

صحیفه یوشع باب ۱۰

« پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آنرا میکشد مردم را تا آنکه نماید مگر دین محمد صلی الله علیه و آله . . . و میخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را

و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند به وحی بامر خدایتعالی .»

کتاب نجم ثاقب ص ۶۶

«... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینهٔ مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلایق او را با حسب و نسب میشناسند...»

بحار الانوار ص ۲۲۲

۴۴ - در نهم بند ۱۱ ص ۵۴ - در متن فارسی بهمن یشت مینویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز می گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکه ده نفر از شیر گاو سیر میشوند : د و هزارهٔ اوشیدر چون بسر شود زمانهٔ اوشیدر ماه با می درآید و اوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بهم پرسهٔ اورمزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند . بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه يك بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدهاء سهمگین در جهان رسد و چنان سطبر باشد که بسیاری مردم و چهار پای و پرنده تباه کند و اوشیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پاك کند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کژدم و مکس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون زمانهٔ اوشیدر ماه بسر شود پس زمانه ساسانش پر خره باشد ورجاوند به سی سالکی بهم پرسهٔ اورمزد شود و دین زرتشت در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بپذیرند و ساسان دین اوشیدر ماه در جهان فروخته تر کند و همه زور و نیرو و دیوان درجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاك و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان

را بر انگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند فیروز باد
خره گوه اویره دین مازدیسنان .

در دنباله ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که
بمحض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر میشوند و چون
از همپرسه خود با اورمزد بر میگردد خورشید ۲۰ شبانه روز میایستد
در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت میگردند . ازین بعد
خوردن گوشت متروک میشود فقط شیر و کره میخورند و هزار
نفر از شیر گاوی سیر میشوند . هوشیدر ماه مار سهمگین را که
دنبال آشموغ است بوسیله خوره خود و کلمات اوستائی میکشد و
هر گونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی
آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند بدی و آشموگی و
فریفتاری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده
مردم از دروغ میپرهیزند . پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت
سوشیانس پدید میآید و همه دروچهائی که آتش را میزدند تباہ
میکند . خورشید سی شبانه روز میایستد و همه مردمان بدین زرتشت
میگردند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود . دهاک از بند آزاد گردد
و یکروز و نیم فرمانروائی جابرا نه نماید . سوشیانس سام نریمان
را بیدار کند که دین را بپذیرد و بیمرگ بشود . سام به دهاک
پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او میگوید که هر دو ما باید که
با آسمان برابری بکنیم . سام او را میکشد و همه بدیها از جهان
ناپدید شود . مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد
چنانکه در بندهشن شرح آن آمده است.

در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد
که با متن بهمن یشت اختلافاتی نشان میدهد از جمله اینکه هوشیدر
نژاد گرگان ، دزدان ، راهزنان و جنایتکاران را بر میاندازد .
چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس ۱ فرا میرسد
و همه جانوران و نباتات را تباہ میکند از ده هزار نفر یکنفر
میمانند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دو باره می

۱- ملل ژرمن در افسانه های خود اشاره به چنین زمستانی کرده اند که
در آخر دنیا اتفاق خواهد افتاد. زمستان فیمبول Fimbul راجع بزستان ملکوس
دارمستر . Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۵ - ۲۰۳ و جلد دوم لغات و نندیداد
تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵۴ دیده شود.

آرایند . بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشتار بقدری زیاد است که آب رودخانه سرخ میشود ۱ بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می نشینند سپس ورجاوند یکی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشوتن را از کنگ دز میخوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید .

۴۵ - در نهم بند - ۱۲ ص ۵۴ و ۵۵ و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکم تر از قطعه آهن ۵۰۰ و جمیع امراض و کینه ها و سستی ها بیرکت آن حضرت از ایشان برطرف شود.

حواشی حلیۃ المتقین مجلسی ص ۵۶

« در خراج راوندی مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمود هر کس درك کند قائم اهل بیت مرا از صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و درغیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هرگاه بر خیزد قائم علیه السلام ببرد خدا عزوجل از هر مؤمنی افترا و برگرداند باو قوت او راو این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام و سایر انبیاء علیه السلام است گاهی بجهت اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفورالسور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیة آداب لقا و درك فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله علیه است .»

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

۴۶ - در نهم بند ۱۴ * ۱ ص ۵۵ گویا مقصود از کوه دود کوه دماوند است و یا کوه دخان باین مناسبت ذکر شده که کوه

۱ - ۲۰ - و چرخشت را بیرون شیر بیا بیفشردند و خون از چرخشت تا بدهن اسبان بمسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

مکشفه یوحنا ی رسول باب ۱۴

« ۴ - و سیمین پیاله خود را در نهر ها و چشمه های آب ریخت و

خون شد .»

همان کتاب باب ۱۶

آتشفشان میباشد . و چنانکه گفته‌اند دجال را عیسی خواهد کشت
بکوه دود .

مظاهرا الانوار ص ۴۲۴

• بعضی گفته که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل
خواهد رسانید .

بحار الانوار ص ۲۱۴

• • • پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب‌دهنده‌ای می‌آید که
در آنها راستگو را تکذیب میکنند و دروغگو را تصدیق .

بحار الانوار ص ۲۳۱

۴۷ - در نهم بند ۱۴ * ۲ ص ۵۴ . . . علمای یهود برای
اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی
آنها نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن
ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن
شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری از ریگ روان است
که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتوانند . . تا روزی که
مسیح موعود ظاهر شود آنوقت این نهر بایستد و امت یهود آنروز
بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند .
با جابلقا و جابلسا مقایسه شود .

الفرائد ص ۱۴۷

۴۸ - در نهم بند ۱۵ ص ۵۶ جواب دوم بقای دجالست
در دیر بطرزی که دستهای او در گردنش بسته شده و ما بین
زانوهای وی تا کعبین پاهن مقید کرده‌اند و در روایت دیگر
مذکور شده که در چاهی مقید است .

بحار الانوار ص ۳۷

۴۹ - در نهم بند ۱۶ ص ۵۶ * ۲ - واژدها یعنی مار قدیمی
را که ابلیس و شیطان میباشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار
سال در بند نهاد ۳ - و او را بهاویه انداخت و در را بر او
بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزار سال بانجام
رسد و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد ... ۷ - و چون
هزار سال بانجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد

یافت ۸ - تا بیرون رود و امتحانها را که در چهار زاویه جهانند یعنی یاجوج و ماجوج را گمراه کند . . .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

۵۰ - در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند خفتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم . چون آنروز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیر - المؤمنین بر گردد و این آخر بر گشتهای آنحضرت است . . چون آنروز شود حضرت امیر المؤمنین بر گردد با اصحابش و شیطان بیاید ، با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملایکه و رسول خدا ص حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش باو بگویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند .

حق الیقین چاپ طهران ۱۳۵۹ جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود به بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر - الانوار ص ۴۳۶ - ۴۳۷) .

۵۱ - در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ و ۵ - و سائر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید اینست قیامت اول ۶ - خوشحال و مقدس است کسیکه از قیامت اول قسمتی دارد . بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

« . . رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نماند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میکرداند تا اینکه مالک گردد بدینا مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل پر گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسویه قسمت میکند . - پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از آن نفی در زندگانی نمی باشد .

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۳۱

« . . و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند ، و هر کدام که عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند . »

تبصرة العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲ - درایش اهریمن بند - ۱ ص ۵۸ « ۲ - و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوه خود را میدهد و برك - های آن درخت برای شفای امتهامیباشد . »

مکاشفه یوحنا رسول ۲۲

پایان

وہلے اٹھاون سہسہسولہ ۱۳۳۵

کارنامہ اردشیر پاپکان

بدھ اہتمام

صادق ہدایت



کارنامه اردشیر پاپکان سر آغاز

کارنامه اردشیر پاپکان باز مانده یکی از کهنه ترین متن-های پهلوی است، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هر کس با شاهنامه فردوسی سر و کار داشته، کم و بیش از موضوع این کتاب

آگاه است . داستان مزبور يك تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پر گیر و دار اردشیر مینماید ؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای برشته نگارش در آمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است .

بر خلاف کلیه افسانه ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده ، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده اند ؛ بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده اند (مانند اسکندر نامه و غیره) . - نویسنده این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستیهای انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد . و پیش آمد ها بقدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شك و تردید بخود راه بدهد . همانطوریکه امروزه نیز نویسندگان زبر دست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند : (مثل : شکستها و سر گردانیهای اردشیر - عاشقیهای صاعقه - آسا - مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن - بی اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پاپک و غیره که بهیچوجه در کتب قدما سابقه ندارد) .

موضوع خارق العاده برای مردمان امروزه یکی « فرّه ایزدی » است که مانند روح القدس بشکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع باریک از او پشتیبانی می کند . دیگر در آمدن

آذر فرنبغ بصورت خروس ، (در دهم - ۷) برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود . و نیز « کرم هفتواد » که ظاهراً صفات اژدها را دارد ، تا اندازه‌ای اغراق آمیز به نظر می‌آید . البته همه اینها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی میباشد .

باری ، در اینکه وقایع تاریخی است - مثل همه وقایع تاریخی (با در نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی‌باشد . ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و بصورت رومان در آورده نیز تردیدی نیست . آیا تا چه اندازه از آنرا میتوانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم ؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که عجالتاً کار ما نیست . گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه آمیز (*Biographie romancée*) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است . چون در آنزمان مورخ بشرح وقایع خشک تاریخی اکتفا نمیکرده ، بلکه کوشش مینموده وقایع را بلباس ادبی و بصورت رومان در بیاورد ، و در عین حال مقاصد خود را در آن بگنجانند . زیرا تعمد نویسنده این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت ، اعتقاد به نجوم و پیشگوئی ، ستایش دلاوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند : واج گرفتن و برقرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمه پادشاهان و بزرگان

ایران باستان که بموقع قابلیت خود را بروز میداده است آشکار می‌باشد .

کارنامه فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دوره پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست . فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود (در هفتم - ۲ .) چنانکه از جمله اول در نخستین بدست می‌آید ، گویا این کتاب خلاصه از کارنامه مفصل دیگری میباشد و قسمت های اضافی شاهنامه این حدس را تأیید میکند (از جمله : داستان هفتواد) . لذا میتوان حدس زد که تا زمان فردوسی قسمت عمده کارنامه یا ترجمه عربی و یا پا زند آن وجود داشته است . این موضوع از مقایسه مطالب تاریخی شاهنامه با کتاب های پهلوی از قبیل : دینکرد ، یادگار زریران ، کارنامه اردشیر پاپکان ، مادیگان چترنک ، بوندeshن و زند و هومن یسن بخوبی روشن میگردد .

از آنجائیکه در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترك شده است ، میتوان حدس زد که گردآوری کارنامه یا خلاصه آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است . ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی ، اسواری (Chevalerie) ، هنرنمایی و زیبایی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوائل ساسانی می - باشد . ولی پند و اندرزی که باردشیر منسوب است (قسمت

الحاقی) باید از اختراعات دورهٔ اخیر ساسانی باشد که عادت داشته‌اند احتیاجات خود را بصورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا باین وسیله سر مشقی بمعاصرین خود داده باشند.

از طرف دیگر سبک و انشای محکم، ساده و استادانه کارنامه خیلی قدیمی است؛ و با سبک کتب پهلوی که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد. از اینقرار میتوان نتیجه گرفت که: کار نامهٔ فعلی بی شک از ادبیات اصیل دورهٔ ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دورهٔ اسلامی تنظیم نشده است.

گرچه فردوسی همین داستان را بزبان بی مانند و فراموش نشدنی در شاهنامه نقل میکند، ولی از ارزش اثر ادبی این حکایت و سادگی آن چیزی نمیکاهد. بعلاوه تأیید میشود که فردوسی منابع خود را مستقیماً از متن های پهلوی و یا ترجمهٔ دقیق آنها نگرفته، بلکه اسناد او بر اساس پازند این متن ها یا ترجمهٔ عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می- کرده قرار گرفته است. ولی ضمناً باین نکته بر میخوریم که تا چه اندازه فردوسی در اصالت ترجمهٔ منابع خود کوشش و دقت بکار برده است، (مانند؛ ترجمه های تحت اللفظی و استعمال لغات پهلوی). و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل تر از نسخه ای میباشد که فردوسی از آن استفاده کرده است. - فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده، بلکه اسناد

گوناگون خود را با ترتیب و ذوق مخصوصی بهم مرتبط کرده ،
و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی
بی آنکه به وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه مینماید :
که رستم یلی بود در سیستان ، منش کردمی رستم داستان .
رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی
زنده تر و حقیقی تر مانده است . کاریکه شکسپیر از پروراندن
افسانه دکتر فوست نموده .

اینک متن پازند کار نامه را با جزئی تغییر در دسترس
خوانندگان می گذاریم . نیز نا گفته نماند که در سنه ۱۸۹۹
میلادی خدایار دستور شهریار ایرانی ترجمه ای از کارنامه به فارسی
نموده است . ولی از طرفی بواسطه نایاب بودن نسخه مزبور و از
طرف دیگر بجهت نواقصی که در آن دیده میشود ، این بود
که لازم شمردیم مجدداً اقدام بترجمه کار نامه بنمائیم . - این
کتاب از روی صحیح ترین متنی است که دانشمند بزرگوار
آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابله آن
کوشیده و فراهم کرده است . صرف نظر از پاره ای لغات غیر
مصطلح که معنی آنها در پاورقی داده میشود ، متن مزبور برای
عموم فارسی زبانان قابل فهم میباشد .

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا
را واجب میشماریم که علاوه بر اجازه اقتباس از متن ایشان ، از

هیچگونه کمک و راهنمایی در ترجمهٔ متنهای پهلوی نسبت باین
جانب فرو گذار نکرده و منت بزرگی بگردنم گذاشته‌اند .

بمبئی ۲۴ر۱۳۷

صادق هدایت.



بنام یزدان

[کارنامه اردشیر پاپکان]

ဝမ်းကွဲနှင့် နှစ်သက်သော အမျိုးသမီး

» (۰) بنام و نیرو ویاری دادار ^۱ اورمزد ریومند ^۲ فرهمند ^۳
تندرستی و دیرزیوشنی ^۴ همگی نیکان و فرارون کنشان ^۵ و نام چشتی ^۶
او که برایش این نوشته میشود . « ☆

در نخستین

[در دیدن پایك ساسان را در خواب

و دادن دخت خود بدو . ***

(۱) بکارنامه اردشیر پاپکان ایدون^۷ نوشته بود که : پس

* سرآغاز این کتاب الحاقی است و استنساخ کننده افزوده است.
 ** نسخه اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان میباشد ، عناوین این کتاب از شاهنامه فردوسی گرفته شده است.
 ۱- آفریننده ۲- درخشان Rayonnant ۳- خوره اومند = با عظمت.
 ۴- درازی عمر. ۵- نیک کرداران. ۶- بخصوص یادآوری نام. ۷- چنین، همینگونه.

از مرگ الاسکندر^۱ ارومی^۲ ایرانشهر را دو صد و چهل کدخدای^۳ بود . (۲) سپاهان و پارس و کسته های^۴ بهش نزدیکتر بدست اردوان سردار بود . (۳) پاپک مرزپان^۵ و شهردار^۶ پارس بود ، و از گمارده^۷ اردوان بود . (۴) اردوان باستخر می نشست^۸ ؛ (۵) و پاپک را هیچ فرزندی نامبردار نبود ؛ (۶) و ساسان شپان پاپک بود ، و هموار با گوسپندان بود ، و از تخمه دارای دارایان^۹ بود ، و اندردش - خدائی^{۱۰} الاسکندر بگریز و نهان - روشی^{۱۱} بود و با کردشپانان بسر میبرد . (۷) پاپک نمیدانست که ساسان از تخمه دارای دارایان زاده است .

(۸) پاپک شبی بخواب دید : « چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همه گیهان^{۱۲} روشنی گیرد . » (۹) دیگر شب ، ایدون^{۱۳} دید : « چونانکه ساسان به پیلی آراسته سپید نشسته بود ، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز^{۱۴} بهش میبرند و ستایش و آفرین همی کنند . » (۱۰) سه دیگر شب همگونه ایدون دید : « چونانکه آذر فرنبلغ و گشنسپ و برزین مهر^{۱۵} بخانه ساسان همی و خشنند^{۱۶} و روشنی بهمه گیهان همی دهند . »

۱- اسکندر Alexander ۲- امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که نیز شامل یونان میشده است . ۳- ملوک الطوائف . ۴- نواحی ، اطراف ۵- Côtes ۶- Margrave حکمران ۷- Satrape گماشته ۸- مقر و پایتخت داشت ۹- دارا پسر دارا ۱۰- فرمانروائی بیدادانه ۱۱- روش پنهانی ۱۲- جهان ۱۳- چنین ۱۴- تعظیم و تکریم ۱۵- نام سه آتش مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آفریده شده و همه آتش های دیگر از آنها مشتق میشوند . ۱۶- فروزانند - تابانند .

(۱۱) پاپك چونس بدن آئینه^۱ دید اfd^۲ نمود ؛ (۱۲) وش^۳ دانایان و خواب گزاران به پیش خواسته ، آن هر سه شب خواب چون دیده بود پیش ایشان گفت .

(۱۳) خواب گزاران^۴ گفتند که : « آنکه این خواب پدش^۵ دیده ای ، او یا از فرزندان آن مرد کسی پادشاهی گیهان رسد ؛ چه ، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانائی و پیروزی ، و آذر فرنغ دین دانائی^۶ مه - مردان^۷ و مغ - مردان^۸ ، و آذر گشنسپ ارتشتار^۹ و سپهبدان ، و آذر برزین مهر و استریوشان^{۱۰} و برزگر داران گیهان ؛ و همگی این پادشاهی بآن مرد یا فرزندان آن مرد رسد . »

(۱۴) پاپك چونس آن سخن شنفت ، کس فرستاد ، و ساسان را به پیش خواست ، و پرسید که : « تو از کدام تخمه و دوده ای ؟ از پدران و نیاکان تو کس بود که پادشاهی و سرداری کرد ؟ »

(۱۵) ساسان از پاپك پشت و زنهار خواست ، که : « گزند و زیانم مکن . »

(۱۶) پاپك پذیرفت . و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپك گفت .

(۱۷) پاپك شاد شد و فرمود که : « تن بشوی^۱ . »

۱- طریق - منوال ۲- شگفت ، تعجب ۳- او - وار ۴- معبرین ۵- برایش ۶- دانش دینی ۷- مردان بزرگ ۸- روحانیون ۹- سپاهی - جنگجویان ۱۰- روستایان ۱۱- درمتن ، « تن به - آو = زن - کن ، فردوسی میگوید : بدو گفت بابك : « بگرما به شو ، همی باش تا خلعت آرند تو . »

(۱۸) و پاپک فرمود که تا دستی جامه و پوشاکی خدایوار^۱ بهش آوردند و به ساسان دادند که : « بپوش ». و ساسان همگونه کرد^۲ . (۱۹) و پاپک ساسان را فرمود که تا چند روز به خورش و دارش^۳ نیک و سزاوار پرورد ؛ (۲۰) وش پس دخت خویش بزنی داد^۴ .

در دوم

[در زادن اردشیر پاپکان و چگونگی

او با اردوان در نخچیر گاه.]

(۱) دهش^۵ باید بودن را ، اندر زمان^۶ آن کنیزك^۷ آبتن شد و اردشیر ازش زاد.

(۲) پاپک چونش برازندگی تن و چابکی اردشیر بدید ، دانست که : « آن خواب که دیدم راست شد . » (۳) وش اردشیر بفرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد ؛ (۴) و چون به داد^۸ و هنگام فرهنگ^۹ رسید ، به دبیری و اسوباری^{۱۰} و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت^{۱۱} که اندر پارس نامی شد .

(۵) چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید ، آگاهی به اردوان آمد که : « پاپک را پسری هست بفرهنگ و اسوباری فرهاخته و بایشنی^{۱۲} است . » (۶) وش نامه به پاپک کرد

۱- تنپوشی شاهوار ۲- بیاورد پس جامه پهلوی - یکی اسب با آلت خسروی. ۳- دارائی ۴- طبق خداینامه، کتیبه اردشیر و پسرش و همچنین همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسر پاپک بوده است. در اینجا پسر خوانده پاپک معرفی میشود . ۵- سرنوشت - قضا ۶- در حال - بیدرنک ۷- بانو - خانم بزرگزاده ۸- سن Date ۹- فنون ۱۰- سواری Chevalerie ۱۱- افراشت- آموخت- تربیت کرد. ۱۲- بایسته- برازنده.

که : « ما ایدون شنتیم که : شما را پسری هست بایشنی و به فرهنگ و اسو باری اویر^۱ فرهاخته ؛ (۷) کامه^۲ ماست که او را بدرگاه ما فرستی ، و نزد ما آیدتا با فرزندان و سپوهرگان^۳ باشد ، وش بفرهنگ کش هست بر^۴ و پاداش فرمائیم . »

(۸) پاپک ، از آنرو که اردوان مه - کامکار - تر^۵ بود ، دیگر گونه کردن و آنفرمان بسپوختن^۶ نشایست ؛ (۹) وش ، اندر زمان ، اردشیر را آراسته ، باده بنده^۷ و بس چیز افد^۸ بسیار سزاوار به پیش اردوان فرستاد .

(۱۰) اردوان ، چونش اردشیر بدید ، شاد شد ، و گرامی کرد ، (۱۱) و فرمود که : هرروز با فرزندان و وسپوهرگان خویش به نخچیر و چوگان شوید ؛ و اردشیر همگونه کرد . (۱۲) به یاری یزدان ، به چوگان و اسوباری و چترنگ^۹ و نو - اردشیر^{۱۰} و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد^{۱۱} بود .

(۱۳) روزی ، اردوان با اسوباران و اردشیر به نخچیر رفته بود . (۱۴) گوری^{۱۲} اندر دشت بگذشت ؛ اردشیر و پسر مه^{۱۳} اردوان از پس آن گور تاختند ؛ و اردشیر اندر رسیده ، تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندر شد ، و دیگر سوی بگذشت ، و گور بر جای بمرد .

۱- بسیار - نیکو ۲- آرزو - خواستن - مراد ۳- شاهزادگان - امیرتخمکان - بزرگزادگان ۴- میوه - اجر ۵- کامروا تر - زورمندتر ۶- سربچی - پشت گونی انداختن - تأخیر ۷- پرستار ۸- شکفت آور ۹- شطرنج ۱۰- نزد ۱۱- نبرد - آزموده ۱۲- گورخر - خردشتی ۱۳- پسر بزرگ .

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند ، و از چنان زنش^۱ بآن آئینه^۲ افد نمود^۳ ، پرسید که : « این زنش که کرد ؟ » (۱۶) اردشیر گفت که : « من کردم . » (۱۷) پسر اردوان گفت که : « نه ، چه من کردم . » (۱۸) اردشیر را خشم گرفت ؛ وش به پسر اردوان گفت که : « هنر و مردانگی ، به ستمگری و دش - شرمی^۴ و دروغ و بیدادی ، بخویشتن بستن نتوان ؛ این دشت نیک ، و ایدر^۵ گور بسیار ؛ من و تو ایدر ، دیگر آزمایش کنیم ، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم . »

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد ؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسب بنشیند ؛ (۲۰) وش اردشیر را به آخور ستوران^۶ فرستاد ، (۲۱) و فرمود که : « بنگر که : روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان^۷ نشوی . »

(۲۲) اردشیر دانست که : اردوان از دش - چشمی^۸ و بدکامی^۹ (این سخن) را میگوید ؛ (۲۳) وش ، اندر زمان ، داستان^{۱۰} چون بود ، نامه به پاپک نوشت .

(۲۴) پاپک چونش نامه بدید ، اندوهگین شد ؛ (۲۵) وش ، بیاسخ (که) به اردشیر کرد ، نوشت که : « تو از نادانی

۱- ضربت ۲ -- طریق - گونه ۳ - افدیدن - تعجب کردن
۴- بی شرمی (دش = بد . مانند : دشنام ، دشمن ، دشوار ۵ - اینجا
۶- در قدیم معمول بوده مجرم را به استبل میفرستاده اند ۷ - پرورشگاه.
۸- بدچشمی ، خیرگی - رشك ۹- بدخواهی ۱۰ - سرگذشت .

کردی ، که بچیزی که زیان ازش نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی ، و سخن بدرشت آوازی بهش گفתי ؛ (۲۶) کنون هم به پدرانہ انگار ، پوزش بگوی ؛ (۲۷) چه ، دانایان گفته‌اند که : « دشمن بدشمن آن نتوان کردن ، که مرد نادان ، از کنش^۱ خویش بهش رسد^۲ . » (۲۸) این نیز گفته‌اند که : « از آنکس مست^۳ درمانده مباش که جز از او نگزارد^۴ . » (۲۹) و تو خوددانی که : اردوان ، بر من و تو و بسی مردم اندر گیہان ، به تن و جان و ہیر^۵ و خواستہ ، کامکار تر پادشاہ هست ؛ (۳۰) کنون نیز اندرز من بتو این سخت تر^۶ کہ : یگانگی و فرمانبرداری کن ، و ورج^۷ خویشان بنابین بودی^۸ مسپار . »

۱- کردار ۲- سعدی میگوید: دشمن بدشمن آن نیستند کہ بی خرد - با نفس خود کند بہوای مراد خویش . ۳- تنگی ، گله مندی (در فارسی جدید بشکل مستمند باقی است) . ۴- از دست او گرہ باز نشود ۵- مال و مزال ۶- زیادہ تر ۷- ارج- آبرو - روشنائی ۸- نامرئی.



درسوم



[درویاوان^۱ شدن کنیزك اردوان بر
اردشیر، و گریختن اردشیر با کنیزك^۲
بسموی پارس.]

(۱) اردوان را کنیزکی بایشنی^۳ بود، که از دیگر کنیزکان آزر می تر^۴ و گرامی تر داشت، و بهر آئینه^۵ پرستاری اردوان که بود آن کنیزك میکرد. (۲) روزی، چون اردشیر به ستورگاه^۶ نشسته تنبور میزد و سرود بازی^۷ و خرمی میکرد. او اردشیر را بدید و بهش ویاوان شد^۸؛ (۳) و پس از آن، نیز با اردشیر مهر و دوستی و دوشارم^۹ گرفته، پیوسته بهمه شب، که اردوان بشده بخت^{۱۰} بختی، آن کنیزك به نهان بنزدیکی اردشیر شده، تا نزدیک بامداد با اردشیر بودی، و پس باز به پیش اردوان شدی.

(۴) روزی، اردوان دانایان و اختر شماران^{۱۱}، که بدربار بودند، به پیش خواست و پرسید که: «چه همی بینید به

۱ - فریفته - شیفته - گمراه - ۲ - خانم درباری - بانو - ۳ - بایسته - خوش نما. فردوسی نام او را گلنار ذکر میکند، یونانیان او را، «ارته دخت» مینویسند. ۳ - ارجمند تر ۵ - طریقه - نوع ۶ - استبل ۷ - آواز خوانی بهمراهی ساز ۸ - دل باخت ۹ - بستگی، مهر و علاقه ۱۰ - بخت برگشته ۱۱ - منجمین.

چیش^۱ هپتان^۲ و دوازدهان^۳ ، وایستش و روش^۴ ستارگان ،
و چیش هنگام^۵ خدایان شهر شهر^۶ ، و چیش مردمان
گیهان ، و چیش (برای) من و فرزندان ، و مردمان ما ؟ »

(۵) اختر شماران سردار^۷ پاسخ گفت که : « دوازدهان

افتاده ، و ستاره^۸ هرمزد^۹ باز به بالست^{۱۰} شده ، وش از بهرام^{۱۱}
و ناهید^{۱۲} ، به کسته^{۱۳} هپتورنگ^{۱۴} و شیراختر^{۱۵} مرزند^{۱۶} ،
و به هرمزد یاری دهند ؛ (۶) و هم چم^{۱۷} را ، ایدون نماید ،
که : خدائی و پادشاهی نو به پیدائی آید ، و بسی سر خدا^{۱۸}
را بکشد^{۱۹} ، و گیهان باز بیک خدائی^{۲۰} آورد . »

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پیش آمد ؛ و باو گفت

که : « ایدون پیدا است ، که ، هر بنده^{۲۱} مرد ، که از
امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد ، به بزرگی و
پادشاهی رسد ، و بر آن خداوند خویش کام انجام^{۲۲} و پیروزگر
شود . »

(۸) کنیزك ، آنسخن چونش به اردوان گفتند ، اندر

شب که بنزدیک اردشیر آمد ، پیش اردشیر باز گفت .

۱- درباب - درخصوص ۲- هفت سیاره ۳- دوازده برج . فردوسی
میگوید ، بیرس از شمار ده و دو و هفت - که چون خواهد اینکار بیدادرفت .
۴- سکون و حرکت ۵- معاصر - همزمان ۶- سلاطین حول و حوش
۷- لقب رئیس منجمان (منجم باشی) ۸- مشتری ۹- بالاترین - ترفیع
- اوج ۱۰- مریخ ۱۱- زهره ۱۲- سوی - جانب (بفرانسه قدیم ،
Costé) ۱۳- بنات النعش - خرس مهتر ۱۴- برج اسد ۱۵- مرزیدن
= مالیدن - نزدیکی کردن (مقارن) ۱۶- باین سبب - ازین رو
۱۷- فرمانفرما ۱۸- اوزدن = کشتن ۱۹- یک پادشاهی ۲۰- کامروا .

(۹) اردشیر ، چون آنسخن شنفت ، منش ^۱ بگریختن از آنجا نهاد ، (۱۰) وش بکنیزك گفت ، که : « اگر ت منش با من راست و یگانه هست ، پس نیز اندرین سه روز بر گزیده ، که دانایان اختر شماران گفته‌اند : « هر که از خداوند خویش بگریخت ، بزرگی و پادشاهی رسد ، « آور ^۲ ، تا گیهان گیریم ، بشویم ؛ (۱۱) اگر یزدان - فره ^۳ - ایرانشهر ^۴ بیاری ما رسد ، ببوختیم ^۵ ، و به نیکی و خوبی رسیم ؛ ایدون ^۶ کنم که : از تو فرخ تر اندر گیهان کس نباشد . «

(۱۲) کنیزك همداستان ^۷ شد و گفت که : « به آوادی ^۸ دارم ، و هر چه تو فرمائی کنم . «

(۱۳) کنیزك چون نزدیک بامداد شد ، باز به گاه خویش نزد اردوان شد ؛ (۱۴) شب که اردوان خفته بود ، از گنج اردوان شمشیری هندی ، و زینی زرین و کمری میش سر ^۹ ، و افسری زرین ، و جامی زرین به گهر و جوزن ^{۱۰} و دینار آگنده و زره و زین افزاری بسیار پیراسته ، و دیگر بسیار چیز برداشته ، به پیش اردشیر آورد .

(۱۵) اردشیر دو اسپ از بارگان ^{۱۱} اردوان ، که به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی ، زین کرده ، يك خود و يك

۱ - اندیشه - قصد - اراده ۲ - حاضر باش - زود باش ۳ - خوره - روح القدس - نورالوheit و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است. ۴ - مملکت ایران ۵ - رها شدیم - نجات یافتیم ۶ - چنان ۷ - همراهی - راضی ۸ - فال نيك ، خوش شگون ۹ - سربره (منقوش بر سربره که علامت بزرگی است) ۱۰ - پول نقره - درهم ۱۱ - توسن - کره سواری . فردوسی ، همان ماهرخ بردگر بارگی - نشست و برفتند یکبارگی .

کنیزك بر نشستند ، و راه به پارس گرفته بشتاب همیرفتند .

(۱۶) ایدون^۱ گویند که : اندر شب ، فراز بدهی آمدند . (۱۷) و اردشیر ترسید که : « مگرم مردم ده بینند و شناسند و گرفتار کنند . » نه اندر ده ، به^۲ بکسته^۳ ده گذشتند ؛ (۱۸) وش ده زنی^۴ نشسته دید ؛ (۱۹) و آن زن بانگ کرد که : « مترس اردشیر کی پاپکان ، که از تخمه^۵ ساسان ، ناف^۶ دارا شاهی ! چه ، رسته‌ای از هر بدی ، کسی ترا نتوان گرفتن ، و وت^۷ خدائی ایرانشهر بسی سال باید کردن ؛ بشتاب تا بدریا ، و چون دریا به چشم بینی مپای ؛ چه کت چشم به زرایه^۸ افتد ، از دشمنان بی بیم^۹ باشی . » (۲۰) اردشیر خرم شد ، و از آنجا بشتاب برفت .

در چهارم

[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر
با کنیزك ، و شتافتن او از پس ایشان .]

(۱) چون روز شد ، اردوان کنیزك را خواست ، و کنیزك بجای نبود . (۲) ستوربان^۹ آمد ، و به اردوان گفت که : « اردشیر با دو باره^{۱۰} شما بجای نیست . » (۳) اردوان دانست که : « کنیزك من با اردشیر گریخته رفته است ، » (۴) و چونش آگاهی از گنج شفت سرکنده^{۱۱} کرد ؛ (۵) وش اخترشماران سردار را خواست و گفت که : « زود باش و بنگر تا آن

۱ - چنین ۲ - بلکه ۳ - حوالی ۴ - زن دهاتی ۵ - پیوند
- بسته - زاد و رود ۶ - ترا ۷ - دریا (زرايندلفت اوستائی دریا است)
۸ - ایمن ۹ - میرآخور ۱۰ - کره سواری ۱۱ - دلتنگ - سربگريبان

گناهکار با آن جه ^۱ روسپی ^۲ کدام جای شد ، کی شائیم گرفتن ؟ »

(۶) اختر شماران سردار زمان انداخت ^۳ ، و بپاسخ به اردوان گفت که : « ماه از کیوان ^۴ و بهرام ^۵ رفته ، و به هرمز ^۶ و تیر ^۷ پیوسته ؛ خدای میان - آسمان ^۸ زیر بره مهر ^۹ است ؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته رفته ؛ رویش بکسته پارس است ، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید ، پس از آن گرفتن نتوان . »

(۸) اردوان ، اندر زمان ^{۱۰} ، سپاه چهار هزار (مرد) آراسته ، راه پارس ، پی اردشیر گرفت ؛ و چون نیمروز ^{۱۱} شد ، بجائی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت ؛ (۹) وش پرسید که : « آن دو اسو بار که بسوی این کسته آمدند ، چه زمان بگذشتند ؟ »

(۱۰) مردمان گفتند که : « بامداد ، چون خورشید تیغ بر آورد ، ایدون چون باد ارده ^{۱۲} همانا بگذشتند ؛ (۱۱) ازپس ایشان بره ^{۱۳} ای بس ستر ^{۱۴} همی دوید ، که از آن نیکوتر بودن نشایست ؛ (۱۲) دانیم که ، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته اند ، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید . »

۱ - لکته ۲ - فاحشه ۳ - تقویم گرفت - زائیچه گرفت ۴ - زحل
۵ - مریخ ۶ - مشتری ۷ - عطارد ۸ - خانه دهم که برج جدی باشد
(طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان و کارهای بزرگ و نیز دلیل بر پادشاهی میباشد) . ۹ - پرتو خورشید ۱۰ - فوراً ۱۱ - ظهر
۱۲ - تندرو - تیزرو ۱۳ - گرم - مقصود خوره ایزدی است که از زمان کیومرث بیادشان ایران بشکل بره میرسیده است . (نشان پیروزی) ۱۴ - چاق - درشت

(۱۳) اردوان هیچ نپائید و بشتافت .

(۱۴) چون بدیگر جای آمد ، از مردمان پرسید که :
« آن دو اسوبار چه گاه بگذشتند ؟ »

(۱۵) ایشان گفتند که : « نیمروز ، ایدون چون باد
ارده همی شدند ؛ وهموار ^۱ ایشان بره‌ای همیرفت ^۲ . »

(۱۶) اردوان شگفت نمود و گفت که : « انگار که
اسوبار دو گانه را دانیم : به ^۳ آن بره چه سزد بودن ؟ » وش
از دستور پرسید .

(۱۷) دستور گفت که : « آن فره خدائی ^۴ است ، که
هنوز بهش نرسیده ؛ ببايد که بویسو باریم ^۵ : شاید که : پیش
(از آن) که آن فره بهش برسد ، شائیم گرفتن . »

(۱۸) اردوان با اسو باران سخت شتافت . (۱۹) روز دیگر ،
هفتاد فرسنگ برفتند ؛ وش گروه و کاروانی پدیره آمدند ^۶ .
(۲۰) اردوان از ایشان پرسید که : « آن دو اسو بار کدام جا
پدیره (شما) شدند ؟ »

(۲۱) ایشان گفتند که : « میان شما و ایشان زمین سی
فرسنگ (است) ؛ (۲۲) و ما را ایدون نمود ، که : با یکی
از ایشان اسو باران ، بره‌ای بس بزرگ و چابک به اسپ نشسته
بود . »

۱ - پا بیای ۲ - بدم سواران یکی گرم پاك - چو اسی همی بر
پراکنده خاک . ۳ - اما ۴ - پادشاهی ۵ - بتازیم ؟ - بشتابیم ؟
۶ - برخوردند - روبرو شدند - دچار شدند .

(۲۳) اردوان از دستور پرسید که : « آن بره که با او به اسپ (نشسته) ، چه نماید ؟ »

(۲۴) دستور گفت که : « انوشه باشید^۱ ! اردشیر بهش فرء - کیان رسیده ، بهیچ چاره گرفتن نتوان ؛ پس خویشتن و اسوباران رنجه مدارید ، و اسپان مرنجانید و تباء مکنید ؛ چاره اردشیر از در دیگر بخواهید . »

در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را با سپاه پیارس ، بگرفتن اردشیر ؛ و یاری دادن بواک^۲ به اردشیر ؛ و کار زار او با اردوان ، و بزنی گرفتن دختر اردوان .]

(۱) اردوان ، چون به آن آئینه^۳ شنود ، باز گشته ، بجای نشست^۴ خویش رفت ؛ (۲) و پس از آن سپاهی گند^۵ آراسته ، با پسر خویش ، پیارس بگرفتن اردشیر فرستاد .

(۳) اردشیر راه به بار^۶ دریا گرفت ؛ (۴) ایدون چون همیرفت ، چند مرد از مردمان پیارس ، که از اردوان مستگر^۷ بودند ، ایشان هیر^۸ و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته ، یگانگی و فرمانبرداری پیدائینیدند^۹ . (۵) چون بجائی که «رامش اردشیر»^{۱۰} خوانند رسید ، مردی بزرگمنش از سپاهان که بواک

۱ - جاویدان و بیمرگ باشید ۱ - ۲ - در شاهنامه نوشته شده .
 ۳ - گونه - طریق ۴ - نشیمنگاه - پایتخت ۵ - کرد - دلیر -
 بی باک ۶ - ساحل - کنار ۷ - رنجور - آزرده دل ۸ - مال و منال
 ۹ - ظاهر ساختند . ۱۰ - رام اردشیر ، در شاهنامه چهارم ذکر شده است .

نام بود ، که از دست اردوان گریخته بود ، در آنجا بنه داشت ؛ خود با شش پسر و بس سپاه گند^۱ بنزدیک اردشیر آمد .
(۶) اردشیر از بواک^۲ همی ترسید ، که : « مگرم گیرد و به اردوان سپارد . » (۷) پس بواک^۳ به پیش اردشیر آمد و سوگند خورد و بیگمانی^۴ داد که : « تا زنده باشم ، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم . »

(۸) اردشیر خرم شد ، و آنجا روستائی که « رامش اردشیر » خوانند فرمود کردن ؛ (۹) بواک^۵ را با اسوباران آنجا هشته^۶ ، خود به بار^۷ دریا شد ؛ (۱۰) چونش دریا بچشم بدید ، اندر یزدان سپاسداری انگارد ، و بدانجا روستائی را « بوخت اردشیر^۸ » نام نهاد ، و ده آتش بهرام^۹ بر دریا فرمود نشاستن^{۱۰} ، و از آن جا باز بنزدیک بواک^{۱۱} و اسو باران آمد ، و سپاه آراسته ، بدرگاه آذر فرنبغ کرفه گر^{۱۲} شد ، و ایپت^{۱۳} ازش خواسته ، به کارزار با اردوان آمد ، و آن سپاه اردوان را همگی کشت ، و هیر و خواسته و ستور و بنه ازش بستد ، و خود به استخر نشسته ، از کرمان و مکران و پارس ، کسته کسته سپاه بیشمار مر^{۱۴} گرد میکرد ، و بکارزار اردوان میفرستاد .

(۱۱) چهار ماه ، هر روز ، کارزار و کشتار بسیار بود .
(۱۲) اردوان ، از کسته کسته ، چون از ری و دناوند^{۱۵} و

۱- دلیر ۲- اطمینان ۳- اطاعت ۴- گذاشته ۵- ساحل
۵- پوشهر ؟ بوختن = نجات یافتن ۶- آتش مقدسی که مظهر جسمانی
به آذر بزرگ ، فرنبغ و گشنسب و برزین مهر باشد ، و حامی همه آذرهای
زمینی است . ۷- برپا کردن ۸- ثواب کننده (لقب آذر فرنبغ)
۹- ایافت خواستن - مراد طلبیدن ۱۰- بیشمار ۱۱- دماوند

دیلمان و پذیرشوار گر^۱ . سپاه و آخور خواست . (۱۳) از آن
چون فرء - کیان با اردشیر بود ، اردشیر پیروزی و ندید^۲ ؛
وش اردوان را کشت ؛ و همگی هیرو خواسته بدست اردشیر
آمد ، و دخت اردوان را بزنی گرفت ، و باز به پارس آمد و
شهرستانی که « اردشیر خوره » خوانند (بر پا) کرد ؛ و در
آن (نزدیکی) ور^۳ بزرگی کند ، و آب چهار جوی ازش
بر آورد ، و آتش به ور نشاست^۴ ، و کوه ستبری را کنده ،
و رود راوک^۵ (ازش) راینید^۶ ، و بسیار ده ورز^۷ و
آبادانی کرد ، و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن .

در ششم

۱- در کارزار اردشیر با کردان و ستوه
آمدن او ؛ شبیخون کردن او بر سر کردان
و ستوهینیدن^۸ ایشان .

(۱) پس از آن ، بسیاری سپاه گند زابل^۹ بهم کرده^{۱۰} ،
به کارزار کردانشاه ماسی^{۱۱} فرقت^{۱۲} . (۲) بسا کارزار و خونریزی

* اینجا در دو نسخه جدید چند فقره اضافه دارد که در ملحقات آخر
کتاب نقل میشود.

- ۱- پتش - خوار - گر (آن کوهی که بدان خوره مانده است .)
- نواحی کوهستانی گیلان و تبرستان . ۲ - و ندیدن = یافتن - بدست آوردن
- ۳- دریاچه ۴- نشانید - نشانیدن نگین در حلقه . فردوسی ؛ بفرکیانی یکی
- تخت ساخت - چه مایه درو گوهری بر نشاخت . ۵ - در بوند هشن کوهی
- بنام راوک نامیده شده . ۶- روان کرد ۷- روستا . ۸- بستوه آوردن
- ۹- سرزمینی که بین کابل و سیستان و سند واقع شده است . ۱۰- فراهم
- ساخته . ۱۱- سرزمین مدی ؛ نام کوهی در کردستان میباشد . درویش و رامین
- « کشور ماه » آمده است . ۱۲- فر رفتن = خرامیدن - قصد کردن
- ۱۳- هزیمت یافته ، سرگردان شده .

شد، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت. (۳) اردشیر با سپاه خویش نیازان شده^۱؛ اندر شب به بیابانی آمدند، کش هیچ آب و خورش نبود، خود با اسوباران و ستوران همگی بگرسنگی و تشنگی رسیدند؛ و ش از دور آتش شپانان دید. (۴) اردشیر به آنجا شده، مردی پیر آنجا دید، که با گوسپندان به گشت^۲ کوه بودند. (۵) اردشیر آنشب آنجا شد، و روز دیگر، از ایشان راه خواست.

(۶) ایشان گفتند که: «از اینجا سه فرسنگ، روستائی هست بسیار آبادان، و بس مردم و پدیخوی^۳ بسیار هست.»

(۷) اردشیر به آن ده شده، مردی فرستاد، و اسوباران خویش همگی بدرگاه خواست.

(۸) سپاه ماسیان پنداشتند که: «ما از اردشیر بی بیم بشدیم؛ چه، بستوهی باز بیارس^۴ شد.»

(۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته، بر ایشان تازش^۵ و شبیخون کرد. و از کردان هزار مرد بکشت، دیگران را خسته^۶ دستگیر کرد، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان، بس هیرو خواسته بیارس گسیل کرد.

۱- هزیمت یافته، سرگردان شده ۲- دور- اطراف ۳- آذوقه
۴- مطابق شاهنامه، سطر ۵- تاخت و تاز ۶- زخمی- ناخوش.

در هفتم

[در رزم اردشیر با هپتانباد^۱ و ستوهی

اردشیر .]

(۱) اندر (راه) سپاه هپت انباد خداوند کرم ، باو پد گفته^۲ ، آنهمه هیرو خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده ، به کلانان ، دست کرده^۳ کلال ، آنجا که کرم بنه داشت بردند.

(۲) اردشیر بآن منش^۴ بود که : « به ارمن و آذربادگان^۵ سوم ؛ « چه ، یزدان - کرد^۶ شهر زوری^۷ با بسیار سپاه گند از آن کسته شهر زوری مهران کرده^۸ ، بفرمانبرداری بهش آمده بودند ؛ (۳) به^۹ ، از آن چون ، اردشیر ستمکاری و گناهکاری هپتانباد و پسرانش را بسپاه (خویش) شنود ، اندیشید : « نخست ، کار پارس باید ویراستن^{۱۰} ، و از دشمنان بی بیم^{۱۱} بودن ، و پس بشهر دیگر پرداختن ؛ کنون ، به آن اوزده^{۱۲} که به کلانان ایدون چیر و ستمگین بود که اش پنجهزار سپاه هینی^{۱۳} ، نیز به کسته کسته بوم سند و مکران و دریا فرستاده بود (شوم) . »

(۴) سپاه گند اردشیر ، از کسته ها باز به اردشیر آمدند .

(۵) هپتانباد سپاه خویش را همگی باز بدرگاه خواست .

۱ - هفت نواده - هفتواد ۲ - پد گفتن - مصادم شدن - تنه زدن - دچار شدن ۳ - تابع - دست نشانده ۴ - اندیشه - قصد ۵ - آذربایجان ۶ - اسم خاص ۷ - اسم شهری است ۸ - معاهده بسته - پیمان کرده ۹ - اما ۱۰ - مرتب کردن - درست کردن ۱۱ - ایمن ۱۲ - بتکده ۱۳ - مجهز - مسلح .

(۶) اردشیر سپاه بسیاری با سپهبدان بکارزار کرم گسیل کرد. (۷) دارندگان کرم^۱ همگی هیرو خواسته و بنه بدرپشتی^۲ دز^۳ کلان نهاده، خود در کوهها و جایهای شکسته^۴ نهان بودند. (۸) و اسوباران اردشیر را آگاهی نبود، به بن^۵ دز کلان آمدند، و دز را پروندیدند^۶. (۹) چون شب شد، سپاه کرم برایشان زد، و شبیخون کرد، و از اسوباران اردشیر بسیاری را کشت، و اسپ وزین و زین - افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده، به اوسوس^۷ و ریاری^۸ بآئینه^۹ تاوک^۹ و برهنه، (ایشان را) باز به پیش اردشیر فرستادند.

(۱۰) اردشیر، چونش بآن آئینه دید، بسیار به بیش^{۱۰} شد، و از شهر شهر و جای جای، سپاه به درگاه خواست، و خود با سپاه بسیار بکارزار کرم فرفت، و چون به دز کلان آمد، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند؛ اردشیر پیرامون دز نشست^{۱۲}.

(۱۱) خداوند کرم^{۱۳} هپتانباد را هفت پسر بود؛ هرپسری را با هزار مرد، بشهر شهر گمارده بود. (۱۲) اندر آنگاه، پسری که به ارنگستان^{۱۴} بود، با بسی سپاه از تاجیکان^{۱۵} و

۱ - صاحبان کرم ۲ - سنکر - استحکامات - جای مطمئن ۳ - قلعه
 ۴ - شکافها ۵ - تا پای ۶ - پروستن = محاصره کردن - فرا گرفتن.
 ۷ - ریشخند - شوخی - دست انداختن ۸ - خنده و استهزاء؛ Rire (این لغت را بفلط رشخرش خوانده اند - برهان قاطع) ۹ - تابوغ؛ فرهنگ انجمن آرا (طرز دشنام و تحقیری که مردان نامی را وارونه براسترنشانیده در شهر میگردانیده اند. ۱۰ - اندوهناک ۱۱ - خرامید عزم کرد ۱۲ - اردو زد ۱۳ - صاحب کرم ۱۴ - ارنگه نام شهری که در جنوب بوده است.
 ۱۵ - تاجیک؛

میچنیکان، ^۱ به گذار دریا آمد، و با اردشیر به کوخشش ^۲ ایستاد.

(۱۳) سپاه کرم، که به ذربود، همگی به بیرون آمدند، و با اسوباران اردشیر کوخشش و کارزار و جانشپاریهای سخت کردند، و از هر دو کسته بسیار کشته شدند. (۱۴) سپاه کرم بیرون آمدند، و راه و گذرشان ایدون بگرفتند که هیچکس از سپاه اردشیر بیرون شدن، و خوراک خویش و پدیحوی ^۳ ستوران آوردن نشایست؛ ازدومر ^۴، همگی مردمان و ستوران به نیاز و بیچارگی رسیدند.

در هشتم

[در مهر - دروجی ^۵ مهرک نوشزادان با
اردشیر؛ و آگاه شدن اردشیر از کار کرم
و چاره نمودن کرم را.]

(۱) مهرک نوشزادان ^۱، هم از پارس، چون شنید که:
« اردشیر به درگاه کرم بی پردازش ^۲، ووش بر سپاه کرم
نه وندید ^۳؛ « سپاهی گند آراسته، و بجایگاه اردشیر شد؛
و همگی هیرو خواسته و گنج اردشیر را ببرد؛ (اردشیر)
چونش مهر - دروجی مهرک و دیگر مردمان پارس به آن آئینه ^۴

۱ - مصریان؛ شاید مقصود سربازان خارجی باشند که اجیر میشده اند
Mercenaires ۲ - زد و خورد - ستیزه ۳ - آذوقه ۴ - شمار - دوبار
- دو طرف - دومرتبه ۵ - پیمان شکنی ۶ - پسر - نوشزاد . فردوسی ؛
بجهرم یکی مرد بد بد نژاد - کجا نام او مهرک نوشزاد . ۷ - بیکار - بی
تکلیف - گرفتار ۸ - وندیدن - دست یافتن - چیره شدن ۹ - بدینسان

شود ، باری این اندیشید که : « از کوخشش کرم ببايد پرداختن ؛ و پس بکوخشش و کارزار مہرک شدن . » (۲) وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته ، با سپیدان سگالید^۱ ، و چاره به بوختن^۲ خویش و سپاه نگرید ، و پس از آن بچاشت خوردن نشست .

(۳) اندر زمان ، تیری چوبی از دز فرود آمد ، و تا پر به بره‌ای که بر خوان^۳ بود نشست . (۴) به تیر ایدون نوشته بود که : « این تیر اسوباران ورجاوند^۴ خداوند کرم انداخته‌اند ؛ و ما نخواستیم که بزرگمردی^۵ چون شما کشته شود ، پس ما برین بره زدیم .

(۵) اردشیر ، چون بآن آئینه دید ، سپاه از آنجا کنده برفت . (۶) سپاه کرم از پس اردشیر شتافته ، جای برایشان ایدون تنگ بکرد که سپاه اردشیر را گذشتن نشایست ؛ و اردشیر خود تنها به بار^۶ دریا افتاد .

(۷) ایدون گویند که فرء - کیان که به دور بود ، اندر پیش اردشیرایستاد ، و اندک اندک همیرفت ، تا اردشیر (را) از آنجای دوش - گذر^۷ ، از دست دشمنان ، و گزندها بیرون آورده ، فراز به دهی که مانه خوانند رسید ؛ اندر شب ، بخانه^۸ دو برادر ، که یک برز و یک برز - آذر نام بود پیامد ؛ به ایشان گفت که : « من از اسوباران اردشیرم ، که از کار زار

۱ - کنکاش کرد - مشورت کرد ۲ - رستن - نجات یافتن ۳ - سفره
۴ - فرهمند - پیروزمند ۵ - مرد بزرگی ۶ - کنار - ساحل ۷ - سخت
گذر - صعب‌العبور.

کرم بستوهی آمدهام ، و امروز اسپنج^۱ فرمائید دادن ، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که بکدام زمین افتاده‌اند . «

(۸) ایشان ، با بس کنده‌ای^۲ ، به اردشیر گفتند که :

« گجسته^۳ باد گنامینوی دروند^۴ ، که این اوزده^۵ ایدون چیر و پاد یاوند^۶ کرده است ، که همگی مردم کسته‌ها از دین اورمزد و امشاسپندان^۷ گمراه شده‌اند ، و مه - خدای^۸ - مردی نیز چون اردشیر ، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان دروندان^۹ و اوزده - پرستگان^{۱۰} سر بستوهی گردانیده‌اند . «

(۹) ایشان اسپ اردشیر را گرفته ، اندر سرای بردند و

به آخر بستند ، و به شگ^{۱۱} و گیاه و اسپست^{۱۲} نیک داشتند ، و اردشیر را به نشستگاه و جائی به آئین^{۱۳} برده بنشانیدند .

(۱۰) اردشیر بسیار اندوهگین بود ، و همی اندیشید ، و ایشان

درون یشته^{۱۴} به اردشیر خواهش کردند که : « واج^{۱۵} فرمای

گرفتن ، و خورش بخور ، و اندوه و تیمار مدار ؛ چه ، اورمزد

و امشاسپندان چاره^{۱۶} این چیز بخواهند (کرد) ، و این پتیاره^{۱۷}

ایدون نهند^{۱۸} ؛ چه ، باستمکاری دهاک و افراسیاب تور و الاسکندر

ارومی ، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبود ، ایشانرا به ورج^{۱۹}

۱ - پناهگاه ۲ - دلیری - پراکندگی - دلخستگی ۳ - ملعون -

۴ - نامبارک (ضدخسته) . ۵ - زشت - نابکار - خبیث ۶ - بتکده ۷ - توانا

- پیروزگر ۸ - هفت فرشته مقرب اورمزد که زندگانی جاودانی دارند .

۹ - پادشاه بزرگی ۱۰ - نابکاران ۱۱ - پرستندگان بت ۱۲ - جود و سر

۱۳ - یونجه ۱۴ - مراسم و تشریفات ۱۵ - دعای برکت که پیش از خوراک

میخوانند . ۱۶ - زمزمه و دعا کردن ۱۷ - آفت - بلا ۱۸ - نگذارند

۱۹ - آبرو - ارج .

و فرۀ^۱ خویش ایدون نابین^۲ و نا پیدا کرد ، چنانکه گیهان
آشناست . »

(۱۱) اردشیر ، به آن سخن منش خوش کرد ، و واج گرفته
خورش خورد .

(۱۲) ایشان را می نبود ، به^۳ و شکله^۴ پیش آوردند ،
و میزد^۵ رائینیده^۶ آفرینگان^۷ کردند.

(۱۳) اردشیر به بهی^۸ و دین - دوستی و یگانگی و
فرمانبرداری ایشان بیگمان^۹ شد ؛ و ش راز خویش به برز و
برز - آذر - ایزد^{۱۰} گفت ، که : « من خود اردشیرم ؛
اکنون این نگرید که : چاره^{۱۱} این ، به اوسهینیدن^{۱۱} این کرم
و یاران او ، چگونه شاید خواستن ؟ »

(۱۴) ایشان پاسخ گفتند که : « ما (را اگر) تن و
جان و هیرو خواسته و زن و فرزند . به شت^{۱۲} شما بغانیان^{۱۳}
ایران شهر بیاید سپاردن بسپاریم ؛ به^{۱۴} ، ما ایدون دانیم که چاره^{۱۴}
این دروج^{۱۵} ایدون شاید خواستن ، که تو خویشتن را به آئینه^{۱۵}
مرد دور - شهری^{۱۶} آراسته کنی ، بگذار خوانا^{۱۷} ، تن خویش
به بندگی و پرستش او بسپاری ، و دو مرد هاوشت^{۱۸} دین -
آگاه به آنجا ببری ، و بایشان یزش^{۱۹} و ازبایش^{۲۰} یزدان و

۱- نور تقدس ۲- نامرئی ۳- لیکن ۴- دانه انکور - کشمش
۵- شکر نعمت ۶- بزبان رانده ۷- ستایش پروردگار ۸- نیکی
۹- مطمئن ۱۰- برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز نزد زرتشتیان
معمول است که لغت « ایزد » را باسم اصلی میافزایند . ۱۱- تباہ کردن .
۱۲- حضرت ۱۳- خداوندان - بزرگزادگان - شهزادگان ۱۴- ولیکن
۱۵- خبیث - بدذات - دروغ ۱۶- بیکانه ۱۷- بلباس خواننده سرود
های مقدس . ۱۸- شاگرد دینی - طلبه ۱۹- پرستش ۲۰- ستایش

امشاسپندان فراز کنی ؛ و چون هنگام خورش خوردن آن کرم شود، ایدون کنی که روی گداخته (با خود) داری ، و به زیر^۱ آن دروج ریزی تا بمیرد ؛ و آن دروج - مینوئی^۲ به یزش و ازبایش یزدان بشاید کشتن ، و آن دروج - تن - کردی^۳ به روی گداخته بشاید کشتن .

(۱۵) اردشیر ، آنسخن پسندید و خوب داشت ،^۴ و به برز و برز - آذر گفت که : « من این کار بیاری شما توان کردن . »

(۱۶) ایشان گفتند که : « هر کاری که شما فرمائید تن و جان بسپاریم . »

در نهم

[در کشتن اردشیر مهرک نوشزادان را ،
و سگالیدن^۵ با برز و برز - آذر ، و
کشتن او کرم هیتانباد را .]

(۱) اردشیر از آنجا باز به « اردشیر خوره » آمد ، و کار با مهرک نوشزادان گرفت ، و مهرک را کشت ، و شهر و جایگاه و هیرو خواسته همگی به (آن) خویش کرد ؛ کسی را با کرم به کار زار کردن فرستاد ؛ برز و برز - آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید ، و بسیار جوزن^۶ و دینار و پوشاک گرفت و خویشتن را به بر همه^۷ خراسانی آراسته داشت ،

۱ - زفر، پک و پوز - حلق ۲ - روح خبیث ۳ - جسم خبیث
۴ - بقال نیک پنداشت ۵ - کنکاش ۶ - پول نقره - درهم ۷ - لباس مبدل

و با برز و برز - آذر به بن ^۱ دز کلال آمد ، و گفت که :
 « من مردی خراسانیم ، و ازین ورجاوند ^۲ خدای ایپتی ^۳ می-
 خواهم که بدرگاه او از برای پرستش بیایم . »

(۲) ایشان اوزده - پرستگان ^۴ ، اردشیر با آن دو مرد
 را مردمان (آنجا) پذیرفته و به مان ^۵ کرم جای دادند .

(۳) اردشیر ، سه روز به آن آئینه ، پرستش و یگانگی
 کرم کردن پیدائینید ^۶ ، و آن جوزن و دینار و جامه به
 پرستگان ^۷ داده ، ایدون کرد (که) هر که اندر آن دز
 بود افد ^۸ نمود و آفرین کننده شدند . (۴) پس اردشیر گفت
 که : « ایدون بهتر مینماید که کرم را سه روز ، خورش بدست
 خود دهم . » (۵) پرستگان و کار - فرمایان همداستان ^۹ شدند .
 (۶) اردشیر کس فرستاد ، و سپاه چهارصد مرد هنرمند
 و جانشپار ، به پرگوار ^{۱۰} آنجا ، بکوه و جا های شکسته ^{۱۱}
 نهان فرمود کردن ، و فرمود که : « آسمان روز ^{۱۲} چون از
 دز کرم دود بینید ، مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز
 بیایید ؛ خود آنروز ، روی گداخته داشت و برز و برز-آذر
 یزش و ازبایش ^{۱۳} یزدان فراز کردند .

(۷) چون هنگام خورش شد ، کرم به آئینه هر روز
 بانگ کرد . (۸) اردشیر ، پیش از آن اوزده ^{۱۴} - پرستگان و

۱ - پای ۲ - فرمند - پیروزمند ۳ - مراد - اجازت -
 ۴ - پرستندگان بت ۵ - خانه - جایگاه ۶ - ظاهر ساخت ۷ - پرستندگان
 ۸ - پارسایان ۹ - تعجب ۱۰ - هم رای - همدل ۱۱ - دور - اطراف
 ۱۲ - شکافها ۱۳ - نام روز ۲۷ ماه ۱۴ - پرستش و ستایش ۱۵ - بت

کارفرمایان را بچاشت مست و بیخود کرده بود ، و خود با ریدکان^۱ خویش به پیش کرم شد ، و آن خون گاوان و گوسپندان ، چون هر روز میداد ، به پیش کرم برد ؛ و همچون که کرم زیر باز گرفت^۲ که خون خورد ، اردشیر روی گذاشت به زیر کرم اندر ریخت . (۹) کرم را چون روی بتن رسید ، بدو شکافته ، بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز، همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد .

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد ، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد ، و فرمود که : « آتش کنید ، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود ؛ » ریدکان همگونه کردند . (۱۱) اسو بارانی که بکوه بودند ، چون دود ازدز دیدند ، بتاخت ، به بن دز ، بیاری اردشیر آمدند ، و به گذاردن افتاده بانگ کردند که : « پیروز ، پیروز باد ! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر بکار گرفته است . » (۱۲) مردم دز ، هر چه (بودیا) کشته شدند ، و یا بشتاب و کوخشش^۳ کارزار ازدز افتادند ، و آن دیگر ، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری آمدند . (۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود ، و آنجا روستائی که کلان خوانند کرد ؛ و آتش بهرام بآنجای نشاست^۴ ؛ و هیرو خواسته و زر و سیم ، از آن دز بهزار اشتربار کرده به دوبار گسیل کرد ، و برز وبرز-آذر

۱ - چاکران - غلام بچه - رهی ۲ - پوزه باز کرد . ۳ - پیکار - زد و خورد - ستیزه ۴ - برپا کرد .

را بهره‌ای پاداش مه^۱ به آئین « جانسپار کرداران » داد ، و آنجا روستائی را بسررداری و کدخدائی بایشان داد .

دردهم

[در چگونگی اردشیر با دخت اردوان

و زهر دادن او به اردشیر .]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد ، اردشیر باز به دوبار آمد ، وش سپاه و گنج به کسته کرمان (فرستاد) و بکار زار بارجان^۲ آمد ، دو پسر اردوان را با خویشان داشت ، و دو بگریز ، به کابلشاه رفته بودند^۳ ، ایشان به خواهر خویش که زن اردشیر بود ، نامه نوشته پیام فرستادند که : « راست هست آنکه برای شما زنان گویند که : تو مرگ خویشان و هم تخمگان ، که این گناهکار یزدان - دشمن ناسزایانه بمرگ کشت ، فراموش کردی ؛ و ت مهر و دو شرم^۴ با آن برادران مستمند ، که به آزار و سختی و بیم و سهم^۵ و بی آزمی ، به آوارگی بشهر کسان^۶ گرفتارند ، و آن دو برادران بدبخت تو ، که این مهر - دروج^۷ به بند زندان به پادفراه^۸ فرستاده ، که مرگ به ایبت^۹ همی خواهند ؛ تو همگی را از دخشه^{۱۰} بهشتی ، و ت منش^{۱۱} با آن مهر - دروج راست کرد ، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و ما نیست ! (۲) کشته باد آنکس که

۱ - گران - سترک . ۲ - بلوچان ؟ ۳ - دو فرزند او شد بهندوستان - برنج و بلا کشته همدستان . ۴ - بستگی - علاقه ۵ - ترس - وحشت ۶ - دیگران ۷ - پیمان شکن ۸ - پاداش ۹ - مراد - انعام ۱۰ - نشان - علامت (نشان آنها از نظرت محو شد) . ۱۱ - اندیشه .

پس از امروز بهیچ زن به گیهان ، گستاخ^۱ بی سامان^۲ باشد .
 (۳) کنون ، اینکه : اگرت نیز همبون^۳ مهر ماهست ، چاره
 ما بخواه ، و کین پدر و آن خویشاوندان و هم - تخمگان
 فراموش مکن : و این زهر و هین^۴ ، که ما با مرد بیگمان^۵
 خویش بنزدیک شما فرستاده‌ایم ، ازین مرد بستانید . و چونتان
 توان (باشد) ، پیش از خورش ، به آن گناهکار مهر - دروج
 بدهید ، تا اندر - زمان^۶ بمیرد ، و تو آن هر دو برادر بسته
 بگشائی ، ما نیز باز بشهر و بوم و جای خویش بیائیم ، و ترا
 روان بهشتی شود و نام جاویدانه بخویش کرده باشی ، و دیگر
 زنان اندر گیهان ، از کنش^۷ خوب تو ، نامی تر و گرامی تر
 می گردند . »

(۴) دخت اردوان ، چوئش آن نامه به آن آئینه دید ،
 با زهری کایشان بهش فرستاده بودند ، اندیشید که : « همگونه
 بیاید کردن ، و آن چهار برادر بدبخت را از بند رسته کردن . »
 (۵) روزی اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه
 آمد ؛ او واج^۸ گرفته بود ، و کنیزك آن زهر با پست^۹ و
 شکر گمیخته^{۱۰} بدست اردشیر داد ، به اینکه : « کزگ^{۱۱}
 از دیگر خورش فرمای خوردن ؛ چه ، بگرمی و رنجکی^{۱۲}

۱ - استوار - معتمد ۲ - بی اندازه - بیکران ۳ - خرده ای -
 ذره ای ۴ - نام زهری است ، فردوسی : هلاهل چنین زهر هندی بگیر -
 بکار آریکپاره با اردشیر . ۵ - امین ۶ - بی درنگ ۷ - کردار
 ۸ - دعای قبل از خوراك ۹ - شربتی که با منز جو درست کنند - سپو -
 سوا Porridge ۱۰ - اختلاط دونا جنس (ضد آمیخته) ۱۱ - پیش -
 قبل از غذا Hors d'œuvre ۱۲ - خستگی - تشنگی .

نیک (است) . « (۶) اردشیر ستانیده خوردن کامست ^۱ .
 (۷) ایدون گویند که ورجاوند ^۲ آذر-فرنبنغ ^۳ پیروزگر،
 ایدون چون ^۴ خروسی سرخ اندر پرید ، و پر به پست زد ، و
 آن جام با پست همگی از دست اردشیر بزمین افتاد .
 (۸) اردشیر و زیانه ^۵ ، هر دو ، چون به آن آئینه دیدند،
 سترده ^۶ بماندند ؛ و گریه و سگ که اندر خانه بودند ، آن
 خورش بخوردند و بمردند .

(۹) اردشیر دانست که : « آن زهر بود و بکشتن من
 آراسته شده بود ؛ « اندر - زمان ، موبدان موبد را به پیش
 خواسته پرسید که : « هیربد! کسیکه بجان خدایان ^۷ کوخشد ^۸ ،
 به چی داری ^۹ ؟ او را چه باید کرد ؟ »
 (۱۰) موبدان موبد گفت که : « انوشه باشید و بکام
 رسید ؛ او که بجان خدایان کوخشد ، مرگزان ^{۱۰} است ؛
 باید کشتن . »

(۱۱) اردشیر فرمود که : « این جه ^{۱۱} ، جادوی، دروند ^{۱۲} ،
 زده زاده ^{۱۳} را به اسپ - آخور ^{۱۴} برو فرمای کشتن . »

(۱۲) موبدان موبد ، دست زیانه را گرفته بیرون آمد .
 (۱۳) زیانه گفت که : « امروز هفت ماه هست تا آبستم ؛

۱ - اراده کرد - میل کرد ۲ - فرمند - درخشان ۳ - آتش
 مقدس معروف ۴ - بصورت - مانند ۵ - زن - خانم - تولید کننده
 (بلهجه بختیاری ، زیونه) ۶ - شکفت زده - مات ۷ - پادشاهان
 ۸ - سوء قصد کند ۹ - چه می پنداری ؟ ۱۰ - گناهی که سزاوار کشتن
 باشد - محکوم بمرگ ۱۱ - قحبه ۱۲ - نابکار ۱۳ - پدر کشته
 ۱۴ - استبل .

اردشیر را آگاه کنید ؛ چه ، اگر من مرگزانم ، این فرزند که اندر شکم دارم ، بمرگزان باید داشتن ؟ »

(۱۴) موبدان موبد ، چونش آن سخن شنفت ، برگشت باز به پیش اردشیر شد و گفت که : « انوشه باشید ! این زن آبستن هست ؛ باری^۱ تا آنکه بزاید ، کشتن نباید ؛ چه ، اگر او مرگزان (است) ، آن فرزند که از تخمه شمایغان^۲ اندر شکم (دارد) ، بمرزگران داشتن و کشتن نباید . »

(۱۵) اردشیر ، (چون) خشم داشت ، گفت که : « هیچ زمان میای^۳ ، و او را بکش . »

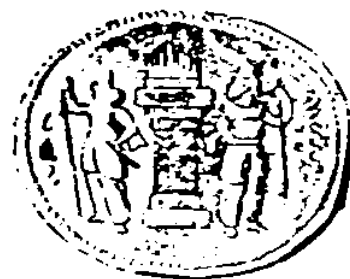
(۱۶) موبدان موبد دانست که : « اردشیر بسیار بخشم (است) ، و از آن (پس) به پشیمانی رسد ؛ » او آن زن را نکشت ؛ وش بخانه خود برده او را نهان کرد ؛ و او بزَن خود گفت که : « این زن را گرامی دار ، و بکس هیچ چیز مگوی . »

(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد ، او پسری بسیار بایشنی^۴ زاد ؛ وش را شاپور نام نهاد ، وش همی پرورد تا به داد^۵ هفت ساله رسید .

۱ - تأمل کن ؛ ۲ - خداوندان ۳ - درنگ مکن. ۴ - بایسته
- سزاوار ۵ - سن.



در یازدهم



[در زادن شاپور از دخت اردوان ؛ و آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و شناختن او را .]

(۱) اردشیر ، روزی به نخچیر شد ؛ وش اسپ به گوری ماده هشت ^۱ ، آن گور نر بتیغ اردشیر آمد ؛ وش گور ماده را رستار کرد ^۲ ، و خویشتن را بمرگ سپارد . (۲) اردشیر ، آن گور را هشته اسپ به بچه افگند . (۳) گور ماده ، چونش دید که اسوبار اسپ را به بچه افگنده ، وش آمد ، بچه رستار کرد ، و خویشتن را بمرگ سپارد .

(۴) اردشیر ، چونش به آن آئینه دید ، (بجا) بماند ، وش دلسوز شد ، واسپ را باز گردانید ، و اندیشید که : « وای بمردم باد ! که نیز با نادانی و ناگویائی ^۳ این چهار پایان گنگ ، پس مهر ^۴ بیکدیگر ایدون سپوری ^۵ که جان خویش را ، برای زن و فرزند بسپارد ؛ » وش همگی آنفرزند ، کش (آنزن) اندر شکم داشت ، بیاد آمد ، و پشت اسپ ، ایدون چون ایستاد ، به بانگ بلند بگریست .

۱ - براند ۲ - نجات داد ۳ - بی زبانی - زبان بستگی .
۴ - دنباله عشق و علاقه ۵ - کامل - بی نقص .

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان ، چونشان آن آئینه دیدند ، شگفت بماندند ، وهمه به پیش موبدان موبد شدند که : « این چه سزد بودن که اردشیر ، به تگک^۱ ، ایدون زری^۲ و بیش^۳ و اندوه بهش رسید ؛ که به آن آئینه میگردید؟ »

(۶) موبدان موبد و ایران - اسپهبد^۴ و پشت - اسپان - سردار^۵ و دبیران - مهست^۶ و یلان - یلبد^۷ و وسپوهرگان به پیش اردشیر شدند ، و بروی افتادند ، و نماز^۸ بردند و گفتند که : « انوشه باشید ! باین آئینه خویشتن اندوهگین کردن ، و بیش ورزی بدل کردن مفرمائید ؛ اگر کاری آن رسیده باشد ، که بمردم کاری چاره کردن شاید ، ما را نیز آگاه فرمای کردن ، تا تن و جان و هیر و خواسته زن و فرزند خویش پیش داریم ؛ و اگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید ، خویشتن و ما مردان کشور را زریمند^۹ و بیشمند^{۱۰} مفرمائید کردن . »

(۷) اردشیر پاسخ گفت که : « مرا کنون بدی نرسیده است ؛ به^{۱۱} من ، امروز اندر دشت ، نیز از چهار پای گنگ ناگویا و نادان ، که خودم به این آئینه بدیدم ، مرا آن زن و آن فرزند بیگناه ، که اندر شکم مادر (بود) ، باز بیاد آمد ، و بکشتن ایشان اندیشیدار^{۱۲} و چیدار^{۱۳} هستم ، که به روان هم گناه گران شاید بودن . »

۱ - بزودی - ناگهان ۲ - آزردهگی - سستی ۳ - اندوه - غم
 ۴ - فرمانده کل ارتش ۵ - سردار اسواران ۶ - نخست وزیر ۷ - سردار
 پهلوانان ۸ - تواضع - کرنش ۹ - زار و نزار - پریشان ۱۰ - اندوهگین
 - غمناک ۱۱ - اما ۱۲ - اندیشناک ۱۳ - پشیمان - متأسف .

(۸) موبدان موبد ، چونش دید که اردشیر از آن کار به پشیمانی آمد ، بروی افتاد ؛ وش گفت که : « انوشه باشید ! بفرمائید تا پادفر اه گناهکاران و مرگزنانان و فرمان خدای سپوزکاران ^۱ بمن کنند . »

(۹) اردشیر گفت که : « چه را ایدون میگوئی ؟ (از) تو چه گناه جسته است ^۲ ؟ »

(۱۰) موبدان موبد ، گفت که : « آن زن و آن فرزند . که شما فرمودید که : « بکش ، ما نکشتیم ، و پسر زاده ، از هر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر و بایشنی ^۳ تر هست . » (۱۱) اردشیر گفت که : « چه همی گوئی ؟ »

(۱۲) موبدان موبد ، گفت که : « انوشه باشید ! همگونه هست چنانکه گفتم . »

(۱۳) اردشیر فرمود که : « دهان موبدان موبد را ، کنون پر از یاکوت ^۴ و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند . »

(۱۴) اندر هم زمان ، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد .

(۱۵) اردشیر ، چونش شاپور فرزند خویش دید ، بروی افتاد ، و اندر اورمزد خدای و امشاسپندان و فرء - کیان و

۱ - سربچی کنندگان از فرمان شاهان . ۲ - جهیده - سرزده

۳ - بایسته ۴ - یاقوت .

آذرانشاه^۱ پیروزگر، بسیار سپاس انگارد^۲ و گفت که: «آن بمن رسید که بهیچ خدای و . دهد^۳ که پیش از هزاره^۴ سوشیانش^۵ و رستاخیز و تن - پسین^۶ بودند نرسیده است؛ که فرزندم ایدون نیکو از مردگان باز رسید .» (۱۶) و ش همانجا شهرستانی^۷، که «ولاش شاپور^۸» خوانند، فرمود کردن، و ده آتش بهرام آنجا نشاست، و بسیار هیرو خواسته بدرگاه آذرانشاه فرستاد، و بسیار کار و کرفه^۹ فرمود رانینیدن^{۱۰}

دردوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید "هندی

به دانستن فرجام کار پادشاهی خود و

پاسخ او .]

(۱) پس از آن، اردشیر، بکسته کسته شد، و بسیار کارزار و کشتار با سر - خدایان^{۱۲} ایرانشهر کرد، و همواره چوئش کسته‌ای خوب میکرد، دیگر کسته نیز به باز - سری^{۱۳} و نافرمانی می ایستاد؛ بر آن هیر^{۱۴} بسیار چششی^{۱۵} اندیشیدار^{۱۶} بود که: «مگرم از برگر^{۱۷} برهینیده^{۱۸}

۱ - شاه آذران - لقب آتش بهرام است ۲ - انگاشت ۳ - فرمان - فرما - شاه ۴ - آخرین دوره هزارساله ۵ - نام احیا کننده دنیا ۶ - تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن می‌آریند ۷ - آبادی - شهر ۸ - ولاشکرد - در شاهنامه «جند شاپور» آمده است ۹ - ثواب ۱۰ - رایج داشتن ۱۱ - منجم - پیشگو ۱۲ - فرمانفرمایان ۱۳ - خود سری ۱۴ - خیر - صلاح ۱۵ - انتظار ۱۶ - اندیشناک (بدانستن صلاح و عاقبت کار خود بی‌اندازه متفکر و چشم براه بود) ۱۷ - کننده بالا - پروردگار ۱۸ - بهره - قسمت - بخت.

نباشد که ایرانشهر بیک خدائی بشاید و بنارستن^۱ . «
 (۲) وش اندیشید که : « از دانایان و فرزندگان ، و کیدان
 کنوشگان^۲ ، ببايد پرسیدن ؛ اگر ایدون خدائی ایرانشهر
 رائینیده کردن^۳ ، از دست ما برهینیده نباشد ؛ خورسند و
 بالستان^۴ باید بودن ، و این کارزار و خونریزی بیایدهشتن^۵
 و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن^۶ . « (۳) وش
 مردی از استواران^۷ خویش به پرشش کردن آراستن ایرانشهر
 بیک خدائی ، به پیش کید هندویان فرستاد .

(۴) مرد اردشیر ، چون پیش کید هندویان رسید ،
 کید همچون (آن) میره^۸ را دید ، پیش از آنکه میره
 سخن گوید ، وش بمیره گفت که : « ترا خدای پارسیان باین
 کار فرستاد که : « (آیا) خدائی ایرانشهر بیک خدائی بمن
 میرسد؟ » ، کنون باز گرد ، و برو و این پاسخ از سخن
 من بهش گوی که : « این خدائی به دو تخمه ، يك از تو ،
 و يك از دوده^۹ مهرک نوشزادان (رسد) ؛ و جز این ویناردن^۹
 نشاید . «

(۵) میره ، باز به پیش اردشیر آمد ، و از رائینش^{۱۰}
 کید هندویان که چگونه بود ، اردشیر را آگاهینید .

۱ - مرمت کردن . ۲ - منجمین کنوج (شهری در هندوستان بوده
 است ، « الهند » بیرونی دیده شود .) ۳ - راندن - فرمانروائی ۴ - شاد
 و خرم - فارغ البال . مثل پهلوی ، چاره تخشای ، اچاری خورسندیه . (در
 چاره بکوش ، در ناچاری خورسند باش .) ۵ - رها کردن ۶ - آسودن
 - آسوده خاطر بودن . ۷ - معتمدان ۸ - نجیب زاده - بزرگزاده . میرک
 بمعنی شوهر Mari نیز آمده است . ۹ - مرمت کردن ۱۰ - سخن رانی

(۶) اردشیر ، چو نش آن سخن شنود ، گفت که: « آروز مباد که از تخم مهرک ورد - روان^۱ کسی به ایرانشهر کامکار شود ؛ چه ، مهرک یلان - تخم^۲ و نا - تخم^۳ دشمن من بود ، و فرزندان کش هست همه دشمنان من و فرزندان منند ؛ اگر بنیرومندی رسند ، و کین پدر خواهند ، بفرزندان من گزند - کار باشند . »

(۷) اردشیر ، از خشم و کین ، به جای مهرک شد ، و همگی فرزندان مهرک را فرمود زدن و کشتن . (۸) دخت مهرک ، سه ساله بود ، دایگان به نهان به بیرون آورده ، وش به برزگر مردی سپردند که پرورد و دش^۴ ازش باز دارد ؛ برزگر همگونه کرد و کنیزک را به نیکوئیها پرورد . (۹) و چون سالی چند شد ، کنیزک به داد^۵ زنان رسید ، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو ایدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود .

در سیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور ، و دیدن دخت

مهرک نوشزادان ، و بزنی پذیرفتن او را .]

(۱) دهش^۶ و زمان برهینش^۷ را ، روزی ، شاپور اردشیران به آن شهر^۸ شد ، و به نخچیر رفت ، و پس از نخچیر خود

۱ - روح بدکار ۲ - خانواده جنگجو - گران تخم ۳ - بدنژاد - تخم نا جنس ۴ - بدی - آفت ۵ - سن ۶ - تقدیر ۷ - سرنوشت - بهره - قضا ۸ - ناحیه .

با نه اسوبار به آن ده آمد که کنيزك^۱ با دايگان بد آنجا بودند. (۲) دايگان کنيزك بسرچاه بودند، و آب همی هيختندی^۲، و چارپايان را آب همی دادندی. (۳) برزگر بکاری رفته بود. (۴) کنيزك، چوئش شاپور و اسوباران را دید، برخاست و نماز^۳ برد و گفت که: «درست و به^۴ و پدرود^۵ آمدید^۶». بفرمائید نشستن؛ چه، جای خوش و سایه درختان خنك و هنگام گرم (است)، تا من آب هنجم^۷، و خود و ستوران آب بخورید.»

(۵) شاپور، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود، وش بکنيزك گفت که: «دور شو، چه^۸ ريمن^۹! آب تو بکار ما نیاید^{۱۰}».

(۶) کنيزك به تیمار شد، و بکسته‌ای بنشست.

(۷) شاپور، به اسوباران گفت که: «هيچه^{۱۱} به چاه افکنید و آب هنجید تا ما واج^{۱۲} گیریم، و ستوران را آب دهید.»

(۸) اسوباران همگونه کردند و هيچه را بچاه افکندند، و بزرگ هيچه را که پر آب بود، بالا کشیدن نشايست.

۱ - دوشيزه - خانم بزرگزاده ۲ - بيرون ميكشيدند ۳ - تواضع
۴ - خوش و خرم ۵ - آفرين - با درود ۶ - فردوسی، که شادان بدی،
شاد و خندان بدی - همه ساله از بی‌گزندان بدی ۷ - بالا کشم.
۸ - لکاته ۹ - پليد - ناپاک ۱۰ - فردوسی اينطور جمله زننده را تغيير
داده است، «بدوگفت شاپور کای ماهروی - چرا رنجه گشتی بدین گفتگوی؟»
که هستند بامن پرستنده مرد - کزين چاه بن برکشند آب سرد. ۱۱ - دلو
- هيزه ۱۲ - دعا و زمزمه.

(۹) کنیزك ، از جای دور ، نگاه همی کرد . (۱۰) شاپور ،
چونش دید که اسوباران را هیچه از چاه هیختن^۱ نشایست ،
خشم گرفت ، و به سر چاه شد ، و دشنام به اسوباران داده
گفت که : « تان شرم و ننگ باد ، که از زنی ناپادیاوندتر^۲
و بدهنرترید ! » (۱۱) وش ارویس^۳ از دست اسوباران گرفت ،
و زور به ارویس (کرد) ، وش هیچه از چاه بالا هیخت .

(۱۲) کنیزك چونش این دید ، بزور و هنر و نیروی شاپور
افد نمود . (۱۳) کنیزك ، به زور و هنر و نیرو و شایستگی
که بود ، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته ، دوان به پیش
شاپور آمد ، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که : « انوشه
باشید ! شاپور اردشیران^۴ ، بهترین مردان ! »

(۱۴) شاپور بخندید ؛ وش به کنیزك گفت که : « تو
چه دانی که : من شاپورم ؟ »

(۱۵) کنیزك گفت که : « من از بسیار کسان شنوده‌ام
که اندر ایرانشهر اسوباری نیست ، که زور و نیرو و برازندگی
تن و دیدن و چابکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد . »

(۱۶) شاپور به کنیزك گفت که : « راست گوی ؛ که
تو از فرزندان که هستی ؟ »

(۱۷) کنیزك گفت که : « من دخت این برزگرم^۵ ،
که به این ده میماند . »

۱- بیرون کشیدن ۲- ناتوان تر - بی زور تر ۳- ریسمان -
رسن ۴- شاپور پسر اردشیر . ۵- در شاهنامه : ده مهتر آمده است.

(۱۸) شاپور گفت که: «راست نمیگوئی؛ چه، دختر برزگران را این هنر و نیرو و دیدن و نکوئی که ترا هست نباشد؛ اکنون، جز به آنکه راست گوئی، همداستان^۱ نشویم.»

(۱۹) کنیزك گفت که: «اگر به تن و جانم زنهار بدهی راست بگویم.»

(۲۰) شاپور گفت که: «زنهار و مترس.»

(۲۱) کنیزك گفت که: «من دخت مهرک نوشزادانم، و از بیم اردشیر به اینجا آورده شده‌ام؛ از هفت فرزند مهرک جز من دیگر کس نمانده است.»

(۲۲) شاپور برزگر را فرا خواند^۲، و کنیزك را بزنی پذیرفت، و اندر همانشب با او بود، و برهینش^۳ را که باید شدن، به همانشب (کنیزك) به اورمزد شاپوران آبتن شد.

در چهاردهم

[در زادن اورمزد شاپوران از دخت مهرک، و آگاه شدن اردشیر از آن.]

(۱) شاپور کنیزك را آزرمی و گرامی داشت، و اورمزد شاپوران ازش زاد. (۲) شاپور اورمزد را از پدر به نهان داشت، تا آنکه به داد هفت ساله رسید.

(۳) روزی، با ابرنا زادگان^۴ و سپهرگان اردشیر، اورمزد

۱ - همراهی، نشد هیچ خستو بدان داستان - نبشاه پرمایه همداستان.
۲ - صدا زد ۳ - بهره - ۴ - خردسالان - نوجوانان - نونهالان.

به اسپریس^۱ شد و چوگان (بازی) کرد . (۴) اردشیر با موبدان موبد و ارتیشاران - سردار و بسیاری از آزادگان و بزرگان آنجا نشسته ، بایشان همی نگرید . (۵) اورمزد از آن ابرنایان به اسو باری چیر و نبرده بود . (۶) باید شدن را^۲ . یکی از ایشان چوگان بگوی زد ، و گوی او بکنار اردشیر افتاد . (۷) اردشیر هیچ چیزی نه پیدائینید^۳ ، و ابرنایان توشت^۴ ماندند ، و از شکوه اردشیر را ، کسی نیارست^۵ فراز شود . (۸) اورمزد ، گستاخانه رفت و گوی برگرفته گستاخانه زد و بانگ کرد .

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که : « این ریدک^۶ که هست ؟ »

(۱۰) ایشان گفتند که : « انوشه باشید ! ما این ریدک را ندانیم . »

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد ، ریدک را به پیش خواسته گفت که : « تو پسر کیستی ؟ »

(۱۲) اورمزد گفت که : « من پسر شاپورم . »

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد ، و شاپور را خواند ، و گفت که : « این پسر کیست ؟ »

(۱۴) شاپور زنهار خواست . (۱۵) اردشیر بخندید ؛ وش شاپور را زنهار داد .

۱ - اسپ راه - میدان اسبدوانی ۲ - قضا را ۳ - بسوی خود
 نیاورد ۴ - خاموش ۵ - یارائی نبود . فردوسی : خرد را و جانرا که یارد
 ستود ؟ - و گر من ستایم ، که یاردش نمود ؟ ۶ - پسرک .

(۱۶) شاپور گفت که : « انوشه باشید ! این پسر من هست ؛ و من ، درین چند سال ، باز از شما به نهان داشتم . »
 (۱۷) اردشیر گفت که : « ای ناخویشکار^۱ ! چرا که تو تا هفت سال باز ، فرزندی ایدون نیکو ازمن به نهان داشتی ؟ »
 (۱۸) وش اورمزد را گرامی کرد ، و بسیاردهش و پوشاك بهش داد ، و سپاسداری اندر یزدان انگارده ، وش گفت که : « مانند این آن است که کید هندو گفته بود . »

(۱۹) پس از آن ، چون اورمزد به خداوندی رسید ، همگی ایران شهر را باز بیک - خدائی توانست آوردن ، و سر - خدایان کسته کسته را اورمزد به فرمانبرداری آورد ، و از اروم و هندوستان سای^۲ و باج خواست ، و ایران شهر را اوپیرایشنی تر و چابکتر و نامی تر کرد ، و کیسر^۳ ارومیان شهریار ، و تاب کافور^۴ هندویان شاه ، و خاکان^۵ ترك ، و دیگر سر - خدایان کسته کسته به خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند .

۱ - خود سر (کسیکه بکار خود نادان است ، صلاح خود را نمیداند).
 فردوسی ، بلرزید از خشم و پس بانگ کرد : - که « ای خویش شناس ناپاک مرد . » ۲ - خراج ۳ - قیصر ۴ - لقب پادشاه هندوستان ۵ - خاقان ۶ - فرمانروایان .

[سر نیوه^۱]

» (۱) فرجامید^۲ به درود و شادی و رامش .

» (۲) انوشه - روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان ، وشاپور
شاهنشاه اردشیران ، و اورمزد شاهنشاه شاپوران ! (۳) ایدون باد !
ایدون تر باد ! « ☆

[انجام نامه]

» (۱) انوشه - روان باد رستم مهربان ، که ابن پچین^۳



» - بنظر میاید که سر آغاز و قسمت فوق و دنباله را مهرآوان
کیخسرو افزوده باشد ؛ همین شخص « بادگار زریران » و متن های دیگری را
برای چهل - سنگن کتابت کرده است .
۱ - سرنامه ۲ - پایان رسید ۳ - داستان - رونویس کرده .

را نوشته بود .

« (۲) ایدون باد ! »

« (۱) بال هزار و پنجاه و چهار از شاه یزد گرد. »

« (۲) خوب فرجام باد ! ایدون باد ! »

[دنباله **]

« (۱) و پس (اردشیر) بر گاه اردوان نشست ، و داد آراست ، و مهتران و کپان سپاه ، و موبد موبدان را او به پیشگاه خواست و فرمود که : « من اندر این بزرگ پادشاهی که یزدان بمن داد ، نیکی کنم ، و داد ورزم ، و دین بهی اویره ^۱ بیارایم ، و گیهانیان ^۲ را هم آئینه ^۳ فرزندان پرورم . (۲) و سپاس دادار برتر ، افزاینده ، دهنده ، که همه ^۴ دام را داده ، و سرداری هفت کشور به آن من بسپارد ، چون سزد ارزانی کرد .

« (۳) و شما ، چون خوشنودید ، نیکی و بیگمانی بمن اندیشید ، و من برای شما نیکی بخواهم ، و اندر داد کوشم ، که سای و باج از ده يك ^۴ از شما بگیرم ، و از آن هیرو خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند ؛ و از صد جوزن ؛ شش جوزن از همه گونه روغنها ، و باین آئینه داد کنیم ؛

*** در پنجم قمره ۱۳ دیده شود.

۱- بخصوص ۲- مردمان جهان ۳- آفریدگان ۴- میزان باج بوده است. سمدی میگوید ، چو دشمن خر روستائی برد - ملك باج و ده يك چرا میخورد ؟

و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم ؛ و اندر یزدان سپاسدار
 باشم که این خدائیم داد ؛ و کرفه کنم ، و ازدش - منشنی
 و (دش) گوشنی و (دش) - کنشنی ^۱ بیش پرهیزم ،
 تا به رامش ^۲ شاد و اشو ^۳ و پیروزگر و کامروا باشم . «
 » (۴) انوشه - روان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان کش این
 اندرز گفته است .
 » فرجام گرفت . «



۲ - خوشی - رامی

۱ - بد اندیشی و بد گوئی و بد کرداری.

۳ - پاکی - پرهیز کاری.



